

نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر

حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه ثانی

طاب ثراه

فهرست

۲	مقدمه چاپ دوم.....
۳	مقدمه چاپ اول.....
۴	مقدمه.....
۵	اعلامیه جهانی حقوق بشر.....
۱۰	نظری اجمالی باعلامیه نامبرده و مقدمات پیدایش آن.....
۱۴	نظر کلی به دستورات و قوانین اسلامی.....
۱۸	اسلام و مواد اعلامیه حقوق بشر.....
۲۰	ماده چهارم اعلامیه، بردگی و برده فروشی.....
۲۳	چند ماده دیگر.....
۲۶	ماده شانزدهم.....
۳۱	بند دوم از ماده شانزدهم.....
۳۴	حجاب و عفاف.....
۳۷	بند سوم از ماده شانزدهم.....
۴۱	ماده هفدهم.....
۴۲	ماده هجدهم تا بیست و یکم.....
۴۴	ماده بیست و دوم تا بیست و پنجم.....
۴۶	از ماده بیست و ششم.....
۴۹	نتیجه.....

مقدمه چاپ دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ الْهَادِي إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ الطَّرِيقِ الْقَوِيمِ

پس از ستایش خدا و درود بر روان پاک پیغمبر ما محمد مصطفی صلی اله علیه و آله و دوازده نفر جانشینان آن بزرگوار، عرضه میدارد: چند سال قبل یادداشت‌هایی درباره اعلامیه حقوق بشر و دستوراتی که چهارده قرن پیش پیغمبر ما (ص) مقنن بزرگ قوانین اسلامی در آن باره فرمود نوشتم و اهمیت و ارجحیت دستورات اسلامی را مشروحاً ذکر کرده و یادداشتها را بنام «نظر مذهبی باعلامیه حقوق بشر» موسوم نمودم و در چاپخانه حکمت قم با مراقبت برادر مکرم آقای حاج سید فخرالدین برقی قمی بچاپ رسید و البته منظور فقیر فقط توجه دادن عموم از مسلمین و غیرمسلمین باهمیت و ابدی بودن قوانین اسلامی است.

این یادداشتها با اینکه خیلی مختصر بود مورد توجه مراجع مقدس روحانیت و همچنین رجال سیاسی مملکت واقع گردید و دیگران نیز بدان توجه نموده و مورد استقبال و تمجید واقع گردید و برادر مکرم جناب حاج ابوالفضل حاذقی زید توفیقه نیز خواهش کردند که برای استفاده دیگران حتی رجال مذهبی غیر اسلامی و سایر کسانی که بزبان فارسی آشنائی ندارند به انگلیسی ترجمه شود و فقیر موافقت نمودم و بتوسط ایشان ترجمه شد و پس از ترجمه بچاپ رسید و مورد توجه رجال و دانشمندان واقع گردید.

اخیراً نسخه فارسی آن کمیاب گردیده بطوریکه با علاقه زیاد جویندگان کمتر پیدا میشود بعضی اظهار علاقه نمودند که تجدید چاپ شود لذا پس از تجدید نظر و بعضی اضافات تصمیم بتجدید طبع آن گرفتم و امیدوارم این بضاعت مزجاة و بی ارزش مورد قبول درگاه پیشوای بزرگوار اسلام و جانشینان او واقع گردد.

برادر مکرم آقای حاج سیدمصطفی صفوی وفقه الله نیز با کمال میل و علاقه متعهد امور تصحیح و طبع آن گردیدند و بحمدالله با موفقیت بچاپ رسید از خداوند متعال از دیاد توفیق و اجر دارین برای ایشان مسئلت دارم و امیدوارم این خدمت که صرفاً از روی تعصب دینی انجام شده و منظور فقط رضای خداوند و بزرگان دین میباشد مورد قبول پیغمبر خدا(ص) و ائمه هدی علیهم السلام واقع گردد و دوستانان دیانت نیز از آن بهره مند شوند.

والسلام علينا و علي عبادالله الصالحين

فقیر سلطانهحسین تابنده

بتاریخ روز نهم ربیع الاول ۱۳۹۵ مطابق با نخستین روز خلافت حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه و سوم فروردین ۱۳۵۴ در مکه مشرفه زاده‌ها الله شرفاً تحریر گردید.

مقدمه چاپ اول

بنام آنکه جان را فکرت آموخت چراغ دل بنور جان برافروخت
پس از حمد خدا و درود بر روان پاک حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) و
جانشینان او:

این بنده نیر زنده **سلطانحسین تابنده** عرضه میدارد این اوراق و صفحات یادداشت‌هایی
است که بفکر قاصر این ناچیز دربارهٔ اعلامیه حقوق بشر از نظر مذهبی و تطبیق آن با احکام
دیانت مقدسه اسلام رسیده که از نظر احساسات شدید مذهبی که در من ایجاد شد مجبور به
نوشتن آنها گردیدم و حتی در بعض موارد احساسات غلبه نموده عنان قلم را در اختیار گرفت
و به تندی پیش رفت ولی نظری جز خدمت بدیانت و مذهب نداشته و برای روشن شدن
افکار به نوشتن آنها پرداختم. بعض مطالب را هم بطور اختصار نوشتم که خیلی بطول
نیانجامد و باعث خستگی علاقمندان و کنجکاوان نشود امیدوارم مطالعه آن برای اشخاص
منصف و بیغرض مفید و مؤثر واقع گردد و آنان را به حقیقت نزدیک گرداند.

سلطانحسین تابنده گنابادی

بیست و نهم ذیحجه ۱۳۸۵

مطابق اول اردیبهشت ۱۳۴۵

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

و درود بر روان پاک خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دوازده نفر جانشینان آن بزرگوار.

یکی از قوانین عمومی بین المللی که امروز مورد توجه و علاقه عموم دوستداران بشریت واقع شده و با نهایت علاقه بدان مینگرند اعلامیه جهانی حقوق بشر است که توسط یکی از کمیسیونهای سازمان ملل متحد تهیه و تدوین گردیده و مورد تصویب دول عضو سازمان واقع گردید و امروزه آن را از شاهکارهای سازمان ملل متحد میدانند و چون بسیاری از مواد آن بلکه بیشتر آنها در اسلام نیز قبلاً مورد توجه قرار داده شده و دستوراتی در آن باره از طرف شارع مقدس اسلام و جانشینان بزرگوار او (ائمہ اثنی عشر علیهم السلام) در آن باب رسیده خیلی بجا و شایسته بلکه لازم است که از نظر مذهبی نیز مورد بحث قرار گیرد.

نگارنده در اوایل صدور اعلامیه نامبرده بنکاتی در آن باره متوجه شده و بعضی آنها را که مهمتر بود یادداشت نمودم و قسمتی از آنها در بعضی مجلات چاپ شد اخیراً نیز که جزوه کوچکی (اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر) بقلم فاضلانہ دانشمند گرامی آقای علی غفوری که مشروح یک جلسه سخنرانی ایشان میباشد دیدم از مطالعه آن بهره مند شدم و هر چند نگارنده با ایشان آشنائی ندارم ولی از خواندن آن جزوه به مراتب علمی و علاقه ایشان نسبت به مذهب پی بردم و از روش تحقیقی ایشان بسیار خوشوقت شدم بعداً نیز یادداشتهای محققانہ فاضل جلیل آقای زین العابدین قربانی را در مجله شریفه مکتب اسلام دیده و از خواندن آن استفاده بردم و تصمیم گرفتم برای تکمیل یادداشتهای دو نفر دانشمند محترم مذکور مطالبی

را هم که اضافه بر آن نوشته ها بنظر نگارنده درباره اعلامیه رسیده و میرسد یادداشت نمایم و ضمیمه مطالب سابق خود نموده بنظر دوستداران حقیقت برسانم.

البته نگارنده وارد در سیاست نبوده و بامور سیاسی آن اعلامیه آگاه نیستم و فقط از نظر مذهبی و آنچه ارتباط با دیانت مقدسه اسلام و مذهب شیعه دارد به بحث میپردازم و امیدوارم خوانندگان محترم مخصوصاً آقایان علما و روحانیین عظام که این امر از وظایف اولیه ایشان است نواقصی را که در این یادداشتهای ملاحظه فرمایند اصلاح کنند و خطاهای آن را از نظر مسائل مذهبی توضیح دهند که باعث اشتباه خوانندگان نشود.

ابتدا برای اطلاع خوانندگان و اینکه احتیاج به تهیه آن اعلامیه از خارج نداشته باشند تاریخچه مختصر آن را باعین اعلامیه که هم از طرف جمعیت طرفدار سازمان ملل چاپ شده و هم به وسایل دیگر منشر گردیده و هم آقای غفوری در یادداشتهای خود ضمیمه نموده اند در اینجا نیز مینگارم و بعداً به بحث دینی در مواد آن میپردازم.

اعلامیه جهانی حقوق بشر

سازمان ملل متحد که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۴ شمسی بوجود آمد دارای تشکیلات مفصل بسیاری است که در شش قسمت گنجانده شده.

قسمت اول آن مجمع عمومی سازمان می باشد که ابتداء مقرر معینی نداشت و اولین جلسه آن در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) در لندن تشکیل شد و جلسه ای هم در پاریس تشکیل گردید و بعداً مقر آن نیویورک شد که هر سال در موقع معین تشکیل میشود و جلسات آن چندین روز طول میکشد مگر آنکه امری فوق العاده تشکیل جلسه فوق العاده را ایجاب نماید.

دوم شورای امنیت است که از لحاظ سیاسی مهمترین قسمت سازمان می باشد و تاکنون یازده عضو دارد که پنج عضو آن دائمی و نماینده پنج دولت بزرگ آمریکا و شوروی و انگلیس و فرانسه و چین می باشند و شش عضو دیگر از بقیه دولتها برای مدت سه سال انتخاب میشوند. تصمیمات سیاسی سازمان بتوسط آن اجرا میشود و در قطعیت تصمیم شورای علاوه بر اکثریت آراء اتفاق نظر پنج دولت بزرگ شرط است یعنی اگر یکی از پنج دولت مخالف باشد هر چند ده نماینده دیگر دارای اتفاق نظر باشند مع ذلک آن رای قطعیت ندارد و قابل اجرا نیست و این را حق وتو Veto میگویند که برای هر یک از پنج دولت بزرگ قرار داده شده است.

سوم شورای قیمومت که دارای هیجده نفر عضو است که نماینده هیجده کشور می باشند و بامور ممالک مستعمره و کشورهایی که تحت نفوذ و تسلط دیگران هستند رسیدگی میکنند که بتدریج وسائل استقلال آنها را فراهم نمایند و درین امر توفیق زیادی هم حاصل نموده اند و هر سال تعدادی از آنها استقلال می یابند.

چهارم دبیرخانه سازمان که امور جاریه سازمان از بودجه درآمد و هزینه و رسیدگی بکارهای تحت نظر سازمان و نظارت بر امور مربوطه بدان از وظائف دبیرخانه است و مقر آن نیز در نیویورک می باشد و ساختمان ۳۹ طبقه ای دارد.

پنجم دادگاه بین المللی که دارای پانزده قاضی عالیمقام از نه کشور می باشد و بدعاوی و اختلافات قضائی و حقوقی بین کشورها رسیدگی میکند و مقر آن لاهه از شهرهای هلند است.

ششم شورای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و غیره که امور مربوط باین قسمت ها را رسیدگی میکند و آن نیز دارای کمیسیونهای مختلفه است و سازمان فرهنگی بین المللی (یونسکو) و سازمان بهداشت جهانی و سازمان خواربار و غیر آنها جزء این شوری است. از جمله شعب این شوری کمیسیونی است بنام کمیسیون حقوق بشر که دارای هیجده عضو از ممالک قاره های مختلفه و دیانتهای متفاوته است و این کمیسیون مأمور تنظیم مواد حقوق بشری گردید که ابتداء طرحی را در چهل و چهار ماده تنظیم نموده و در جلسات متعدده مورد بحث واقع شد و بالاخره بسی ماده تقلیل داده شد و پس از دو سال بحث که در ۸۵ جلسه واقع شد در دهم دسامبر ۱۹۴۸ مطابق ۱۹ آذر ۱۳۲۷ در مجمع عمومی سازمان ملل که در آن سال در پاریس تشکیل شد در جلسه شبانه با ۴۸ رأی از ۵۶ نماینده حاضر در جلسه به تصویب رسید و به نام (اعلامیه حقوق بشر) منتشر گردید و آن روز را روز حقوق بشر نامیدند. در این کمیسیون هر چند نماینده ایران شرکت نداشت و از ملل اسلامی فقط نماینده مصر و ترکیه و لبنان و پاکستان که تازه مستقل شده بود عضویت داشتند ولی نماینده ایران در مجمع عمومی بدان رأی داد و بعداً هم در مجلس شورای ملی ایران بتصویب رسید.

عین اعلامیه از این قرار است:

مقدمه: از آنجا که شناسائی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل میدهد، از آنجا که عدم

شناسائی و تحقیق حقوق بشری منتهی باعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را بعضیان واداشته و ظهور دنیائی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند بعنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است، از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر بعنوان آخرین علاج بقیم بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد، از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری بوجود آورند، از آنجا که دول عضو متعهد شده اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادیهای اساسی را با همکاری سازمان ملل تأمین کنند: از آنجا که حسن تفاهم مشترکی نسبت باین حقوق و آزادیها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد، مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام میکند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً در مدنظر داشته باشند و مجاهدت کنند که بوسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و باتدابیر تدریجی ملّی و بین المللی شناسائی و اجرای واقعی و حیاتی آنها چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایی که در قلمرو آنها میباشند تأمین گردد.

ماده اول: تمام افراد بشر آزاد به دنیا میآیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برادرنند همه دارای عقل و وجدان میباشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده دوم: ۱- هرکس میتواند بدون هیچگونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر از تمام حقوق و کلیه آزادیهای که در این اعلامیه ذکر شده بهره مند گردد.

۲- علاوه از لحاظ امور سیاسی و قضائی و بین المللی نسبت به کشور و یا سرزمینی که شخص بدان تعلق دارد هیچگونه تبعیضی به عمل نخواهد آمد اعم از اینکه آن کشور یا سرزمین مستقل بوده یا آنکه طرز حاکمیت آن بنحوی از انحاء محدود شده باشد.

ماده سوم: هرکس حق زندگی و آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده چهارم: احدی را نمی توان در بردگی یا خدمت اجباری نگاهداشت و داد و ستد بردگان بهر کیفیتی که باشد ممنوع است.

ماده پنجم: احدی را نمی توان تحت شکنجه و یا مورد مجازات و رفتاری موهن ظالمانه یا برخلاف شئون انسانیت قرار داد.

ماده ششم: هرکس حق دارد که در همه جا بعنوان یک انسان در برابر قانون شناخته شود.

ماده هفتم: همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و با رعایت تساوی حقوق از حمایت قانون برخوردار شوند همه حق دارند در برابر هرگونه تبعیضی در نقض مفاد این اعلامیه و هرگونه تحریکاتی که برای چنین تبعیضی به عمل آید به یک میزان از حمایت قانون بهره مند شوند.

ماده هشتم: چنانچه به حقوق اساسی کسی تجاوز شود خواه آن حقوق ناشی از قانون اساسی و خواه ناشی از قانون دیگری باشد آن شخص حق دارد برای دادخواهی به محاکم صالحه ملی رجوع کند.

ماده نهم: احدی را نمیتوان خودسرانه توقیف یا زندانی و یا تبعید نمود.

ماده دهم: هرکس حق دارد با رعایت تساوی کامل دعوایش بوسیله دادگاه مستقل و بی طرفی منصفانه و علناً رسیدگی شود و چنین دادگاهی درباره حقوق و تعهدات او یا هر اتهام جزائی که باو توجه پیدا کرده باشد اتخاذ تصمیم نماید.

مادهٔ یازدهم: ۱- هرکس مورد اتهام جزائی قرار گیرد مادام که در یک دادگاه علنی طبق قانون و با تأمین و تضمینات کافی برای دفاع از خود محکوم نگردیده بیگناه محسوب خواهد شد.

۲- هیچکس برای انجام یا عدم انجام عملی که حین ارتکاب آن به موجب قوانین ملی و یا بین‌المللی جرم شناخته‌نشده محکوم نخواهد شد همچنین هیچگونه مجازاتی شدیدتر از آنچه حین ارتکاب جرم بدان تعلق می‌گرفته درباره احدی اعمال نخواهد شد.

مادهٔ دوازدهم: احدی در زندگی خصوصی امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله‌های خود سرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد، هرکس حق دارد که در مقابل اینگونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد.

مادهٔ سیزدهم: ۱- هرکس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب نماید.

۲- هرکس حق دارد هرکشوری و از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خود بازگردد.

مادهٔ چهاردهم: ۱- هرکس حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار پناهمگاهی جستجو کند و در کشورهای دیگر پناه اختیار کند. ۲- در موردیکه تعقیب واقعاً مبتنی بر جرم عمومی و غیرسیاسی یا رفتارهایی مخالف با اصول و مقاصد ملل متحد باشد نمیتوان از این حق استفاده نمود.

مادهٔ پانزدهم: ۱- هرکس حق دارد که دارای تابعیت باشد. ۲- احدی را نمیتوان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

مادهٔ شانزدهم: ۱- هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچگونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با همدیگر زناشوئی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت

زناشوئی و هنگام انحلال آن زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی می‌باشند. ۲- ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود. ۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود.

مادهٔ هفدهم: ۱- هر شخص منفرداً یا به طور اجتماع حق مالکیت دارد، ۲- احدی را نمیتوان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود.

مادهٔ هیجدهم: هرکس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس میتواند ازین حقوق منفرداً یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد.

مادهٔ نوزدهم: هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آنست که از برداشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکنه و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

مادهٔ بیستم: ۱- هرکس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت‌های مسالمت آمیز تشکیل دهد. ۲- هیچکس را نمیتوان مجبور به شرکت در اجتماعی کرد.

مادهٔ بیست و یکم: ۱- هرکس حق دارد که در ادارهٔ عمومی کشور خود خواه مستقیماً خواه بوساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید. ۲- هرکس حق دارد با تساوی شرائط به مشاغل عمومی کشور خود نائل آید. ۳- اساس و منشأ قدرت حکومت ارادهٔ مردم است این اراده باید بوسیلهٔ انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.

مادهٔ بیست و دوم: هرکس بعنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است بوسیله مساعی ملی و همکاری بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را که

لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت او است با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور بدست آورد.

ماده بیست و سوم: ۱- هرکس حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد. ۲- همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی اجرت مساوی دریافت دارند. ۳- هرکس که کار میکند به مزد منصفانه و رضایت بخشی ذیحق میشود که زندگی او و خانواده اش را موافق شئون انسانی تأمین کند و آن را در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی تکمیل نماید. ۴- هرکس حق دارد که برای دفاع از منافع خود یا دیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه ها نیز شرکت کند.

ماده بیست و چهارم: هرکس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد و بخصوص به محدودیت معقول ساعات کار و مرخصیهای اداری با اخذ حقوق ذیحق میباشد.

ماده بیست و پنجم: ۱- هرکس حق دارد که سطح زندگانی و سلامتی و رفاه خود و خانواده اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبتهای طبی و خدمات لازمه اجتماعی تأمین کند و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص اعضاء و بیوگی و پیری یا در تمام موارد دیگری که بعقل خارج از اراده انسان وسایل امرار معاش از دست رفته باشد از شرایط آبرومندانۀ زندگانی برخوردار باشد. ۲- مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت مخصوصی بهره مند شوند. کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند.

ماده بیست و ششم: ۱- هرکس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود. آموزش و پرورش لاقلاً تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدائی و اساسی است باید مجانی باشد. آموزش ابتدائی اجباری است آموزش حرفه‌ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی

باید با شرایط تساوی کامل بروی همه باز باشد تا همه بنا باستعداد خود بتوانند از آن بهره مند گردد.

۲- آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هرکس را بحد اکمل رشد آن برساند و احترام حقوق و آزادیهای بشر را تقویت کند آموزش و پرورش باید حسن تفاهم، گذشت و احترام عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیتهای نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه فعالیتهای ملل متحد را در راه حفظ تسهیل نماید. ۳- پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند.

ماده بیست و هفتم: ۱- هرکس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند، از فنون و هنرها متمتع گردد و در پیشرفت علمی و فواید آن سهیم باشد. ۲- هرکس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی و فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

ماده بیست و هشتم: هرکس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی حقوق و آزادیهای را که درین اعلامیه ذکر گردیده است تأمین کند و آنها را به مورد عمل بگذارد.

ماده بیست و نهم: ۱- هرکس در مقابل آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد.

۲- هرکس در اجرای حقوق و استفاده از آزادیهای خود فقط تابع محدودیتهائی است که بوسیله قانون منحصرأ به منظور تأمین شناسائی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است. ۳- این حقوق و آزادیها در هیچ موردی نمیتواند برخلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا گردد.

ماده سی ام: هیچیک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هریک از حقوق و آزادیهای مندرج درین اعلامیه را از بین ببرند و یا در آن راه فعالیتی نمایند.

نظری اجمالی باعلامیه نامبرده و مقدمات پیدایش آن

این اعلامیه در انظار عموم افراد بشر ویژه حقوق دانان و طبقه روشنفکر بسیار جالب و جاذب است از این رو مورد توجه همه واقع گردید و البته کسانی که در مدت عمر خود چندین بار صدمات و خسارات خانمانسوز از جنگ و غیره آن دیده پس از سالها که آرزوی صلح و آرامش را داشته اند مشاهده کرده اند که عده ای از نمایندگان ممالک مختلفه گرد هم جمع شده و در صدد چاره جوئی برای جلوگیری از جنگ برآمده اند و پس از هشتاد و پنج جلسه که وقت دانشمندان و سیاستمداران بزرگ جهان را بخود مشغول داشته موفق به تهیه و تصویب این اعلامیه شدند و یکی از آرمانهای بشریت را به صورت اعلامیه و قانون بین المللی درآوردند و البته بسیاری از مواد آن بسیار خوب و پسندیده و مورد تصدیق عقلاً و صاحبان مذاهب نیز میباشند ولی بعضی آنها مطابقت با دستورات اسلامی ندارد که منظور ما از این یادداشتها نیز تطبیق مواد اعلامیه با دستورات و قوانین اسلامی است که بعداً به شرح آنها می پردازیم.

فلاسفه متقدمین نیز می گفتند انسان مدنی الطبع است یعنی طبیعت او مایل به شهرنشینی و اجتماع میباشد و در حقیقت اساس زندگانی بشر بر اجتماع قرار گرفته و بنابراین ما میتوانیم بجای تنازع بقاء که در فلسفه نشوء و ارتقاء از اصول اولیه زندگانی بشری ذکر شده تعاون بقاء را نام ببریم یعنی بشر در حیوة خود نیازمند کمک هموعان خود میباشد و بدون وجود آنها نمیتواند به زندگی سر و سامانی بدهد البته ذکر تعاون بقاء بجای تنازع بقاء از نظر استحسان است و گرنه هریک از آنها مبنای جداگانه دارد و هرچند اساس تنازع بقاء و اصول فلسفه داروین نزد بسیاری از فلاسفه غرب و محققین اسلامی مردود است ولی با موضوع تعاون ارتباط اساسی ندارد و ما فقط از جنبه استحسان ذکر کردیم.

بهرحال شکی نیست که بشر هرچه رشد فکری او زیادتیر گردد احتیاج او به اجتماع بیشتر و باز هرچه اجتماع کاملتر شود حرکت فکریه او شدیدتر و تکامل او زیادتیر میگردد پس در حقیقت لازم و ملزوم یکدیگرند.

ازینرو بشر همواره مایل به صلح و آرامش و از جنگ گریزان بوده و کسانی که در زمانهای مختلفه آتش افروزان جنگ بوده اند بعضی آنها روی اغراض شخصی و جاه طلبی بوده و بعضی هم در مقابل برای جلوگیری از اهواء و اغراض و آشوب طلبانه آنها اقدام بقتال میکرده یا آنکه به منظورهای عقلانی مانند بسط عدالت و جلوگیری از ظلم و تعدی یا دفاع از خود و مظلومین یا نشر عقائد و رفتارهای درست و از بین بردن رسوم مخالف انسانیت بدان مبادرت مینمودند مانند جنگهای صدر اول اسلام که فقط برای احیای رسوم انسانیت و تکامل اخلاقی و سوق دادن مردم به فضائل انسانی و از بین بردن رسوم و فساد بود و قصد و غرض مادی اصلاً در بین نبود یا مانند قیامهایی که از طرف بعضی قهرمانان در مقابل ظلم و جور انجام میشد همچون ابومسلم مروزی خراسانی یا شاه اسمعیل صفوی.

و چون بشر همواره طالب صلح و آرامش و بسط عدالت است و از طرفی عده ای برای تسلط بر دیگران و ارضاء امیال نفسانی بر گردن مردم سوار شده و از ظلم و تعدی و قتل و جرح مضایقه نداشته و ندارند از اینرو توده مردم همواره منتظر ظهور کسی میباشند که مصلح حقیقی بوده و عدل و داد را در جهان رواج داده ظلم و فساد را از بین ببرد و ریشه کن کند و بلکه هر فردی همواره امید این را دارد که آینده او بهتر از گذشته باشد و رو به آسایش برود و این آرزو نسبت به جامعه صورت یک آرمان اجتماعی پیدا کرده و افراد را به امید بهبود آینده اجتماع منتظر ظهور مصلحی قرار داده است.

این انتظار که در حقیقت طبیعی افراد و جوامع است در میان صاحبان ملل و ادیان آسمانی به صورت یک عقیده دینی بروز دارد مثلاً یهودیان انتظار ظهور مصلحی را در دیانت موسی دارند و مسیحیان منتظر نزول حضرت عیسی از آسمان و ظهور او می باشند و مسلمین منتظر

یک نفر از فرزندان رسول(ص) هستند که ظهور کند و عدل را در عالم گسترش دهد و احکام آسمانی را طبق النعل بالنعل اجرا نماید نهایت آنکه اهل سنت می گویند تولد او و اینکه آیا تاکنون متولد شده یا بعداً متولد خواهد شد معلوم نیست و شخص معینی قائل نیستند بعضی میگویند از فرزندان پیغمبر(ص) خواهد بود ولی شیعه معتقدند که موعود منتظر و مصلح حقیقی و قائم بامر خدا فرزند بلافصل حضرت امام حسن عسکری(ع) است که هروقت خداوند بخواهد ظهور خواهد نمود و دین حق را که اسلام است کاملاً رواج داده احکام آن را اجرا خواهد کرد و این امر واقع خواهد شد ولی وقت آن را خداوند میداند.

دانشمندان و سیاستمداران جهان هم هر کدام از راهی در صدد پیدا کردن طریق صلح و آرامش عمومی بوده و میباشند مانند حکماء قرون اولیه اسلام همچون فارابی که کمال بشر را از راه پیدایش اخلاق فاضله گفته و روشهای اخلاقی را شرح داده و آروزی ظهور جامعه اخلاقی که همه افراد آن به صفات حسنه متصف گردیده و با همدگر در صلح و صفا بسر برند، داشته و آن را مدینه فاضله نامیده و کتابی هم به نام آراء اهل المدینه الفاضله نوشته است. این فکر پس از پیدایش جنگهای بزرگ و خانمانسوز که عده ای را فدای اغراض هوسرانیها و سبعت بعض افراد بی وجدان میکرد بیشتر بروز و ظهور یافته و پس از هر جنگی چون مرارت و سختی آن را جمع زیادی چشیده بودند ازینرو متفکرین بیشتر درصدد چاره و در جستجوی راه صلح و صفا برآمده و جدیت می کردند که ملل مختلفه حتی ملتیهایی را که از همدگر کشتارهایی کرده بودند بهمدگر نزدیک نموده و بین آنها التیام دهند ازینرو انجمنهای صلح تشکیل میدادند و قراردادهایی مینوشتند که بتواند آرامش را تضمین کند ولی در بسیاری از آنها باز اغراض شخصی و منافع بعض جامعه ها نسبت به بعض دیگر تأثیر داشت و ملل غالب می خواستند سلطه و نفوذ و منافع مادی خود را بر ملل مغلوب تحمیل کنند.

این انجمنها که برای ایجاد روابط حسنه بین المللی تشکیل میشد بتدریج سیر تکاملی را هم از حیث کیفیت و کمیت پیمود و هریک از آنها چون نواقصی داشت سبب میشد که سیاستمداران و خیرخواهان درصدد رفع نواقص آن برآیند از جمله در ۲۴ اکتبر ۱۶۴۸ (دوم آبان ۱۰۲۷) شمسی هجری معاهده صلح وستفالی واقع شد که در حقیقت مبدأ روابط جدید بین ملل و حقوق جدید بین المللی واقع گردید و بین دو مذهب کاتولیک و پروتستان نیز تقریباً صلح داد ولی چون آن عهدنامه نواقص زیادی داشت و فقط منافع چند حکومت را تضمین نموده و تنها بین چند دولت از دولتهای اروپایی منعقد شده و آن هم بفع بعض آنها بود ازینرو عهدنامه های کوچک دیگر بعد از آنها بین دولتهای دیگر ایجاد شد و بعض مقررات بین المللی نیز وضع شد تا آنکه به انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی منجر گردید.

این انقلاب شامل بسیاری از اصول مفیده بود زیرا انقلاب کنندگان اصول تساوی افراد بشر در مقابل قانون و آزادی وجدان و عقیده و ممنوع شدن بردگی و بندگی و همچنین بعض دیگر از آزادیهای فردی و تساوی حقوق افراد را اعلام کردند و به تدریج به سایر ملل و دول هم رسید.

پس از انقلاب کبیر فرانسه و تحولاتی که در ملل اروپا پیش آمد و سقوط ناپلئون اول، کنگره وین که تا آن تاریخ مهمترین کنگره بین المللی بود تشکیل و از ۱۸ نوامبر ۱۸۱۴ تا نهم ژوئن ۱۸۱۵ (۲۷ آبان ۱۱۹۳ تا ۱۹ خرداد ۱۱۹۴) که قریب شش ماه و نیم است طول کشید و بعض سران کشورهای شریک در این کنگره جدیت داشتند رنگ مذهبی به این کنگره بدهند که در روابط سیاسی با سایر دول مطابق احکام دیانت مسیح(ع) و اصول محبت و حقیقت و صلح و آرامش رفتار کنند ولی همانطور که ذکر کردیم آن نیز رنگ سیاسی داشت و مشوب باغراض و طمع توسعه کشورها بود از اینرو دیری نپایید و دردی را دوا نکرد و ممالک اروپایی که بعض آنها غرور به فتح پیدا کرده و نمیخواستند از مزایای آن دست

بکشند و بعضی دیگر مرارت شکست را چشیده بودند و درصدد انتقام و جبران شکست خود بودند نمیگذاشتند دنیا روی آرامش و صلح را ببیند و مرتب جنگ‌هایی پیش می‌آمد و قراردادهای و مصالحه‌ها بین ملل که متضمن بعضی مواد مفیده نیز بود منعقد میشد ولی بدانها ترتیب اثر نمی‌دادند و در حقیقت آنها را ورق پاره‌هایی بیش نمیدانستند.

تا آنکه در ۱۸ ماه مه ۱۸۹۹ (۲۸ اردیبهشت ۱۲۷۸ هجری شمسی) به پیشنهاد نیکلای دوم امپراتور روسیه کنفرانس لاهه که چندین کشور از جمله ایران در آن نماینده داشتند تشکیل شد و منظور از کنفرانس محدود کردن تسلیحات بود و از جمله چیزهایی که تصویب شد تحریم بالنهای بمب افکن و تحریم استعمال گاز خفه‌کننده و گلوله‌هایی که در بدن انسان متورم میشوند و همچنین حمایت از قربانیان جنگ و حل و فصل اختلافات بین المللی از راه میانجیگری بود و نتیجه این کنفرانس تشکیل دیوان داوری دائمی بین المللی لاهه بود که اکنون نیز موجود است.

و چون کار کنفرانس صلح لاهه ناتمام ماند مجدداً بنا به پیشنهاد روسیه در ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ (۲۵ خرداد ۱۲۸۶) کنفرانس دوم صلح لاهه با شرکت ۴۵ دولت تشکیل و مسائل بین المللی دیگری مطرح و تصویب شد ولی باز هم این عهدنامه‌ها و کنفرانسها تأثیری ننمود و روح سرکش افراد آشوب طلب و کشورهای هرج و مرج دوست را قانع نکرد و ممالک مختلفه مرتب با یکدیگر در صدد بهانه‌جویی بودند. و در هر زمان در گوشه‌ای از دنیا جنگ بود تا آنکه به جنگ جهانگیر اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) منجر گردید و پس از شکست متحدین و فتح متفقین کنفرانس صلح تشکیل شد و طبق ۱۴ ماده پیشنهادی ویلسون رئیس جمهوری آمریکا که در تاریخ (۱۸ ژانویه ۱۹۱۸) به صورت اعلامیه منتشر شد جامعه ملل تشکیل گردید که مقصود از آن تضمین استقلال سیاسی و قضائی و ارضی کلیه دول بزرگ و کوچک و جلوگیری از تعدی و اجحاف نسبت به یکدیگر بود.

تشکیل این جامعه قدم بزرگی بسوی صلح و آرامش بود که منظور ویلسون از پیشنهاد تشکیل آن در حقیقت ایجاد اتحادیه دول جهان و همکاری همه کشورها با یکدیگر بود و بیشتر دول جهان در آن شرکت کردند ولی خود دولت آمریکا که رئیس جمهورش مبتکر آن بود شرکت نکرد زیرا ویلسون که از حزب دموکرات بود مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب نشد و حزب جمهوری خواه زمام حکومت را در دست گرفت و آن حزب طرفدار انزواء و عدم دخالت در کارهای خارج قاره آمریکا بود. جامعه ملل در ابتداء با اهمیت و قدرت کارکرد ولی پس از چند سال شروع بتزلزل و انحطاط نمود و قدرت خود را از دست داد و دول هم بدان بی‌اعتنا شده، هر روز در گوشه‌ای از جهان جنگ و نزاعی بود و دولتهای قوی و مقتدر دست اندازی بممالک ضعیف و کوچک نمودند چنانکه ژاپن منچوری را اشغال کرد و ایتالیا حبشه را تصرف نمود و معلوم شد جامعه ملل هم که مورد احترام و امیدواری جوامع بشری بود نمیتواند کاری از پیش ببرد و بالاخره به جنگ جهانی دوم منجر گردید و ضایعات بشماره‌ای را که بیشتر نسل کنونی دیده یا شنیده اند بار آورد و همه آرزوهای افراد بشر برای ایجاد مدینه فاضله توسط این جامعه و پیدایش صلح و آرامش نقش بر آب شد و جامعه ملل هم تقریباً خود بخود منحل گردید.

در بین جنگ جهانی دوم شالوده سازمان ملل متحد ریخته شد و ابتداء در ۲۳ خرداد ۱۳۲۰-۱۴ اوت سال ۱۹۴۱ در یک کشتی در اقیانوس اطلس بین روزولت رئیس جمهور آمریکا و چرچیل نخست وزیر انگلستان مذاکراتی برای همکاری در پایان دادن جنگ بعمل آمد و منجر بامضاء قراردادی با هشت ماده گردید که برای بعد از جنگ نیز پی ریزی صلح دائم و جلوگیری از جنگ بوده باشد و این قرار داد در ۱۱ دیمه-۱۳۲۰ مطابق اول ژانویه ۱۹۴۲ در واشنگتن بامضای ۲۶ کشور بنام اعلامیه ملل متحد رسید و دولت ایران نیز در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ مطابق ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ موافقت و الحاق خود را بان اعلامیه اعلام داشت و این اعلامیه اساس پیدایش سازمان ملل متحد گردید و منظور از آن مراقبت در حفظ صلح جهانی

و جلوگیری از جنگ های تهاجمی و دفاع از ممالک ضعیف و راهنمایی دول بصلح و سلم بود و مردم بدان نیز امیدواری ها داشتند و البته هنوز هم این امیدواری هست و هرچند سازمان ملل نسبت به سالهای اولیه تشکیل خود نسبتاً ضعیف شده ولی باز هم دنیا به وجود آن امیدوار است ولیکن در عین حال در چند سالی که این سازمان تشکیل شده هیچگاه دنیا خالی از مناقشات و جنگ و جدال و خونریزی یا جنگ سرد نبوده است.

تنظیم اساسنامه این سازمان مدت زیادی به طول انجامید و مدت ۶۱ روز مشغول تنظیم عبارات آن بودند تا بالاخره در نوزده فصل مشتمل بر صد و یازده ماده در سانفرانسیسکو ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ مطابق پنجم تیر ۱۳۲۴ هجری شمسی تنظیم آن پایان یافت و سازمان مذکور بر طبق این منشور دارای ارکان اصلی ششگانه مجمع عمومی شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، شورای قیمومت، دیوان دادگستری بین المللی و دبیرخانه و ارکان فرعی (که هرچه را ضروری تشخیص دهند آنرا تشکیل دهند) گردید. البته این سازمان در حقیقت کعبه آمال دوستداران صلح بوده و خدماتی هم انجام داد از جمله موضوع اعلامیه جهانی حقوق بشر است که نمایندگان ملل بشری که قبلاً ذکر شد آن را تنظیم و تصویب نمودند و در خوبی بسیاری از مواد آن شکی نیست ولی آن نیز نواقصی دارد چنانکه نماینده سوریه در موقع طرح اعلامیه در مجمع عمومی اظهار کرد که این اعلامیه هنوز کامل نیست و همه آرزوهای بشر را تأمین نمیکند لیکن باز یک قدم به جلو در راه آسایش و آزادی و تساوی جوامع بشری می باشد.

نظر کلی به دستورات و قوانین اسلامی

ولی آنچه بشر در جستجوی آن میباشد و آرزوی رسیدن بدان را دارد در دیانت مقدسه اسلام بنحو اتم و اکمل موجود است و آنچه خوبان همه دارند او به تنهایی بیشتر از همه آنها را دارد نهایت آنکه باید همه احکام آن را طابق النعل بالنعل اجرا کرد و آنها را بکار بست تا به مقصود رسید نه آنکه مزد دو جهان بخواهیم و عملی نداشته باشیم و ما منتظریم که مصلح حقیقی و مهدی موعود حضرت حجة بن الحسن علیه السلام ظهور کند و به آمال و آرمانهای مقدسه عالم بشریت جامه عمل بپوشاند و مدینه فاضله را که ایده آل فلاسفه میباشد و جامعه مللی را که آرزوی دول صلح دوست است و عدل و داد را که مورد علاقه همه افراد بشر است ایجاد و عملی نماید.

اسلام از هیچ چیز که برای بشر ضرورت دارد فروگذار ننموده و همه چیز را از دستورات اخلاقی و اجتماعی و عبادی، فردی و عمومی بیان کرده است و ما اگر احکام اسلامی را عمل و اجراء کنیم از همه قوانین مصوبه دیگر بی نیاز هستیم و اگر هم قوانین بین المللی یا اختصاصی لازم باشد در حقیقت باید شرح و بیان و پیرامون قانون اسلامی بوده باشد زیرا در اسلام دستور برای آن داده شده است و در آداب اجتماعی و معاملات هم از هیچ چیز فروگذار نشده که در هر جزئی چیزی که احتیاج داشته باشیم تکلیف حکم آن در اسلام معین شده است که اگر احکام کتب معاملات را از قبیل خرید و فروش و اجاره و مضاربه و غیر آنها دقت کنیم میبینیم امری نیست که حکم آن در اینها ذکر نشده باشد و در آداب معاشرت نیز بطوری دقت شده که دستورات پذیرائی و خوردن غذا را نیز ذکر فرموده و دستورات نظافت را نیز بنحو اتم و اکمل بیان فرموده است حتی در حدود نیز که قسمتی از آن باجمال بعداً ذکر خواهد شد هر شق و قسمی که در امور خلاف فرض شود حد آن تعیین

گردیده و اگر بعض آنها مانند حد سرقت که قطع چهار انگشت است مورد اعتراض بعضی واقع شود اگر خوب بسنجد از همه جریمه ها و کیفرهایی که در سایر ادیان و قوانین ذکر شده مفیدتر است و قطع چهار انگشت مضر و مغل امر زندگانی او هم نیست و حتی دستور داده شده که پس از قطع شدن از طرف حاکم شرع زخم بندی (پانسمان) شود و دستور مراقبت واقع شود که زود بهبود یابد و اگر این حکم اجرا شود دزدی واقع نمیشود چنانکه در عربستان سعودی اینطور است و اگر هم در ایام حج سرقتی شود بوسیله کسانی است که از خارج آمده اند ولی هیچ یک از کیفرهای دیگر جلوگیری نمیکند البته قطع انگشتان مقید بشرائطی است که در کتب فقهی بیان شده است و عبت کسی مشمول حکم بریدن دست نمیشود. و در آداب معاشرت هم دستوراتی که برای معاشرت با مؤمنین و با سایر مردم داده شده خیلی جامع و کامل است و بهتر از آن وجود ندارد.

مثلا در قرآن مجید سوره آل عمران است:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. یعنی ای پیغمبر باهل کتاب (یهود و نصاری و محتملاً مجوس) بگو بیایید آنچه را همه قبول داریم بدان عمل کنیم و آن را بگیریم و آن این است که دیگری را جز خداوند پرستش نکنیم و برای او شریک قائل نشویم و بعض ما بعض دیگر را صاحب اختیار خود قرار ندهیم و اگر آنها نپذیرفتند بگوئید شهادت دهید که ماتسلیم این امر میباشیم. از این آیه شریفه آزادی و مساوات و برابری افراد در مقابل قانون و عدم جواز تسلیم نسبت به دیگران (مگر مطابق قانون و شرع) که امروزه فائدين بسیاری از ملل از آن دم میزنند و میگویند که برای ملت خود جویا هستند بخوبی معلوم میشود و در صدر اول اسلام تا سلطنت معاویه مخصوصاً در زمان خلیفه دوم عمر بن الخطاب و مولی الموالی علی بن ابیطالب علیه السلام اجراء میشد چنانکه قضیه جمله بن ایهم پادشاه غسانی شام که در زمان عمر اسلام آورد و بعداً بواسطه تازیانه که زد مورد

قصاص قرار گرفت مشهور و همچنین رفتار علی با برادرش عقیل که مورد کمال علاقه آنحضرت هم بود و اجرای تساوی در تقسیم بیت المال بین او و دیگران معروف است و همچنین اشاره دارد که همه ملتها آزاد بدنيا آمده و نباید تحت قیمومت و بردگی ملت قوی داخل باشند!

^۱ - در اینجا مناسب میدانم موضوع زیر را تذکر دهم: نگارنده در ماه صفر ۱۳۹۰- اردیبهشت ۱۳۴۹ پس از مراجعت از پاریس که برای معالجه رفته بودم به رم پایتخت ایتالیا که وارد شدم آقای دکتر ازدری نماینده فرهنگی ایران اظهار داشتند که آمدن شما را باطالع وزیر خارجه پاپ رسانیدم و ایشان اظهار اشتیاق به ملاقات کردند فقیر اظهار داشتم که چون ایشان جنبه روحانیتی که دارند بر جنبه سیاست غالب است لذا من هم مایل به ملاقات ایشان هستم ازینرو وقتی برای ملاقات تعیین شد و ایشان در ملاقات خیلی اظهار محبت و ابراز خرسندی از ملاقات نموده و من نیز از اینکه با یک نفر از پیشوایان روحانیت مسیحی ملاقات میکنم اظهار مسرت نمودم سپس ایشان اظهار کردند که حضرت پاپ فعلا در سیسیل هستند اگر درینجا میبوند البته ایشان هم شائق ملاقات بودند نگارنده اظهار داشتم که اتفاقاً من هم خیلی مایل بودم که از ایشان ملاقات کنم و یک پیام آسمانی را بایشان ابلاغ نمایم و تا سه چهار روز دیگر من در رم هستم اگر مراجعت کردند بعرض ایشان برسانید و در صورت تعیین وقت اطلاع دهید تا ملاقات حاصل شود ایشان با تعجب اظهار داشتند که چه پیام آسمانی است من گفتم چون معلوم نیست ایشان درین چند روزه مراجعت کنند که ملاقات حاصل شود لذا این پیام را توسط شما بایشان میرسانم بعداً مجدداً از پیام پرسیدند من گفتم پیامی است آسمانی که توسط پیغمبر بزرگوار ما محمدین عبدالله(ص) رسیده و خداوند بآن بزرگوار وحی نموده میفرماید: (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبدوا الا الله) و آیه را تا آخر خواندم و سپس آنرا به فارسی ترجمه نموده و آقای حاج حسینعلی خان که مهارتی تام در زبان فرانسه دارند آن را به فرانسه ترجمه نمودند. سپس من گفتم پیغمبر ما(ص) طبق این پیام از شما که معتقد به کتاب مقدس انجیل هستید دعوت میفرماید که بیائید آنچه را ما به الاشتراک بین ما میباشد و هر دو بدان معتقد هستیم که عبادت خداوند یکتا و رعایت عدل و مساوات و حفظ حریت افراد است بگیرییم و بدان عمل کنیم. ایشان تصدیق نمودند سپس من گفتم امروز سیل بنیان کن بی دینی و الحاد و انکار خداوند سرازیر شده و جوانان ما را گمراه می کند و فریب میدهد بطوریکه می بینیم روزبروز کفر و انکار خداوند و فساد اخلاق و انحراف از مبادی دینی و اخلاقی زیادتیر

میشود بیاید و بزرگان شما با بزرگان و روحانین دیانت مقدسه اسلام با هم بنشینید و فکری درین باره نموده جلوالحداد و بی دینی و ظلم و فساد را بگیریید دین مقدس اسلام در هزار و چهارصد سال قبل این مبنای اخلاقی و دینی را نشان داده و پایه ریزی کرده و آنچه شما در جلسات دینی و سیاسی خود میخواهید و در سازمانهای بین المللی از آن دم میزنید در اسلام دستور داده شده و حال هم اگر واقعاً میخواهید به خدا شناسی و توحید و صلاح جوامع خدمت کنید این دستور را بکار بندید و یک نوع توافقی بین شما و اسلام و بلکه بزرگان روحانیت غیر مغرض یهود نیز حاصل شود و تبادل نظر کنید و راهی برای جلوگیری از شیوع کفر و بی دینی پیدا کنید ایشان نظریه مرا پسندیده و گفتند من عین مطلب شما را بعرض حضرت پاپ میرسانم گفتم اگر شما واقعاً موافق هستید ابتدا بکشید اغراضی را که در میان شما برای تفرقه انداختن موجود است رفع کنید از جمله در همین اوقات که من در پاریس بودم یکی از بزرگان مسیحیت و کشیشها در منطق خود از پیغمبر ما بدگویی نموده و توهین کرده بود و لازمه این امر این است که احساسات مسلمین بهیجان بیاید و آنها هم پاسخ گفته و از آن کشیش هم بد می گویند و نیز در یکی از روزنامه های پاریس به قلم یکی از نویسندگان از اسلام بدگویی شده و توهینهای باسلام و بزرگان اسلام وارد آورده بود و این نیز سبب میشود که روزنامه های اسلامی نیز رد کنند و جواب بگویند و خود همین امر باعث تشدید اختلافات می شود و اگر میخواهید که اختلافات کمتر شود به کشیشهای خودتان و همچنین به روزنامه ها دستور دهید که بدگویی نسبت باسلام و بزرگان ما را ترک کنند تا ما هم مجبور به جواب نشویم که این قسمت قدم اول برای ایجاد حسن تفاهم میشود ایشان نظریه مرا پسندیده و یادداشت کردند که موضوع را به عرض پاپ برسانند. مطالب دیگری هم مذاکره شد و مورد استشهاد ما درینجا همین موضوعی است که درباره آیه شریفه مذکوره مذاکره شد که عظمت اسلام و پیغمبر اسلام را میرساند.

ضمناً مناسب میدانم این نکته را در اینجا تذکر دهم که خوانندگان مطلع شوند که ذبیحه کفار و غیرمسلم بر مسلمین حرام است چون شرایطی که برای ذبح ذکر شده در ذبح آنها نیست لذا ذبیحه آنها برای ما حرام است و نگارنده در سفر اروپا در همه جا کاملاً مراقب بودم که از ذبیحه آنها نخورم لذا گوشت نمی خوردم و به خوراکیهای غیر گوشت اکتفا می کردم و همراهان نیز در این قسمت کاملاً مراقب بودند و البته هرکس بخواهد میتواند مراقبت کند و زحمت ندارد و حتی کسانی هم که دعوت می کردند نمی پذیرفتم و اگر اصرار میکردند با شرط اینکه از گوشت آنجا تهیه نکنند میپذیرفتم و غالب میهمانها بدون گوشت بود و حتی یکی از اساتید دانشگاه پاریس که بوسیله پدر بزرگوارم اسلام آورده و بایمان نیز مشرف شده بود هنگام

و در سوره نحل میفرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ یعنی خداوند امر به عدالت و نیکی کردن و مراعات حال و بخشیدن به نزدیکان میفرماید و از کارهای زشت و ناشایست و ظلم نهی میکند که شاید شما عقل خود را کار بندید و در امور تدبر و تفکر کنید.

این آیه به بسط عدل و داد در همه مراحل خواه در جامعه یا آبادی و قریه یا خانواده باشد و به نیکی کردن به زیر دستان و غیر آنها امر میکند. این دستور کلی است که همه افراد مافوق باید رعایت آن را نموده و از ظلم و تعدی پرهیزند و آنچه را خلاف عدالت است ترک کنند و باحسان و نیکی در همه موارد امر میکند که آن نیز شامل همه موارد فردی و اجتماعی است از قبیل کمک به بینوایان و گرفتاران و امور عام المنفعه و مؤسسات خیریه که تشکیل میشود و امروز در همه دنیا وجود دارد.

در سوره حجرات میفرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ یعنی ای مردم ما شما را از یک مرد و زن خلق کردیم و شما را دسته ها و قبیله ها قرار دادیم تا از یکدیگر شناخته شوید ولی گرامی تر شما نزد خداوند پرهیز کارتر شما است.

این آیه اشاره به تساوی نژادها در برابر خداوند یعنی فرقی بین نژاد سفید و سیاه نیست و همه در مقابل احکام و قوانین و مقررات یکسان و هیچکدام را بر دیگری مزیتی نیست و تنها چیزی که موجب مزیت فردی بر فرد دیگر میشود پرهیز کاری است که منشأ صفات پسندیده میباشد که در اوایل اسلام عملاً هم همینطور بود و لباس خلیفه با دیگران فرقی نداشت و حاجب و دربان هم در کار نبود و خلیفه دوم موقعی که برای مصالحه با اهالی بیت المقدس

دعوت که نپذیرفتم و اصرار داشت موضوع را با او تذکر داده و با همین تعهد پذیرفتم و در مهمانی خود بهیچوجه گوشت نداشت.

حرکت کرد خودش و غلامش یک شتر داشتند که به نوبت سوار میشدند و موقع ورود به شهر نیز نوبت سواری غلامش بود و علی بن ابیطالب علیهما السلام هفده وصله بر پیرهن خود داشت که فرمود از وصله کننده آن خجالت میکشیم و هر موقع لباس میخرید برای خود و غلامش بیک قسم میخرید و باز هم بهتر را بغلام میداد و سلمان که والی مداین شد با یک کوله پستی و پیاده حرکت کرده و به همان ترتیب وارد مداین شد درینصورت کدام آزادی و مساوات عملاً بالاتر از اسلام و دستور آن میباشد که بزرگان اسلام صریحاً فرموده اند بهشت برای کسی است که اطاعت خداوند را بکند هرچند غلام حبشی باشد و دوزخ برای کسی است که نافرمانی کند هرچند آقا و قرشی باشد و خودشان هم بدان عمل کرده اند ولی قوانین بشری اولاً ناقص و ثانیاً غالب همان کسانی که دستور داده و تصویب نموده اند بدانها مقید نیستند.

و در سوره آل عمران است: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا. یعنی همه شما به ریسمان خدائی (قانون آسمانی و پرستش خداوند) چنگ زدید و پراکنده نشوید و نعمتی را که خدا به شما داده یاد کنید زیرا شما کسانی بودید که همواره با یکدیگر دشمن و در جنگ و نزاع بوده و به خون همدگر تشنه بودید و او بین دلهای شما الفت و مهربانی قرار داد که با یکدیگر همچون برادر شدید. این دستور محکم و متین برای لزوم اتفاق و اتحاد بین جامعه ها میباشد که تا اتفاق نظر و وحدت فکر و معاونت افراد نسبت بیکدیگر نباشد آن جامعه روی سعادت و آسایش و ترقی را نخواهد دید و هر جامعه و کشوری که تحت یک لواء مجتمع نبوده و اتفاق در میان افراد آن نباشد سعادت مند نخواهد بود آیا کدام قانون و دستوری از قوانین بین المللی باین استحکام دستور میدهد و کدامیک از مقننین مانند مقنن بزرگوار اسلام و جانشینان حقیقی او بدستورات عمل نموده اند!

در سوره فتح میفرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. یعنی

محمد(ص) پیامبر خداست و کسانی که با او میباشند نسبت به دشمنان بسیار سخت و شدید ولی بین خودشان بسیار مهربان هستند منظور آنست که هر جامعه و ملتی باید در دفاع از حریم خود بسیار جدی و فداکار بوده و نگذارد دشمنان در داخله آنها رخنه پیدا کنند بلکه دست بدست همدگر داده و دشمن را سرکوب کنند ولی در مقابل برادران و افراد جامعه خود بسیار رؤف و مهربان بوده و علاوه بر آنکه بر آنها تعدی نکنند و صلاح خود را اگر برخلاف مصالح جامعه است مقدم ندارند حتی الامکان صلاح دیگران را هر چند برخلاف مصلحت خودشان باشد ترجیح دهند که و يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ یعنی برادران ایمانی را بر خود ترجیح میدهند هر چند خود در زحمت بوده و احتیاج داشته باشند چنانکه خلیفه بزرگ اسلام علی بن ابیطالب علیه السلام چون شنید که در حوزه حکومت او جنگجویان پارتیزانی معاویه گوشواره از زن یهودیه که در ذمه حکومت او بود کشیده و گوش او را پاره کرده اند از غصه سه شبانه روز مریض شده و تب کرد و میگفت (باینمضمون): علی باید زنده در گور شود که در مملکت او دشمنان گوشواره از گوش زن یهودی بکشند و در کافی از ربیع^۱ از فضیل بن یسار روایت شده که فرمود المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یخذله یعنی مسلم برادر مسلم است که نه بر او ظلم میکند و نه خذلان او را روا

^۱ - ربیعی بفتح را، یا به ضم و فتح با، بعضی هم به سکون خوانده اند لقب چند نفر از روای عامه و خاصه است از جمله اوس بن عبدالله و حارث بن زید و حذیق بن عامر ربیعی که بعضی او را از اصحاب حضرت صادق(ع) گفته اند و حسن بن علی ربیعی که شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت رضا(ع) ذکر نموده است ولی مراد از ربیعی در اینجا ربیعی بن عبدالله بن جارد بن ابی سبره هذلی است که از اصحاب حضرت صادق(ع) بوده و از فضیل بن یسار هم روایت نموده است و فضیل بن یسار نیز از حضرت باقر و حضرت صادق(ع) روایت نموده است.

دارد. ربیعی میگوید یکی از یاران ما در مدینه از صحت این خبر که فضیل نقل کرده پرسید گفتیم بلی صحیح است من خود از ابی عبدالله(ع) شنیدم که فرمود المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یغشّه ولا یخونه ولا یخذله ولا یغتابه یعنی مسلم برادر مسلم است که نه بر او ظلم میکند و نه تقلب و نه خیانت میکند و نه او را رسوا نموده و نه از او غیبت میکند یعنی وظیفه هر فرد مسلم نسبت به مسلم دیگر این است که این قسمتها را رعایت کند.

سایر دستورات اسلامی نیز از احکام اخلاقی و عبادی و معاملات و غیر آنها همینطور است و این چند دستور بعنوان نمونه ذکر شد درینصورت و با این احکام متین و محکم نمی توانیم قوانینی بهتر از اینها پیدا کنیم و اگر بشر بخواهد بر مشکلات خود فائق آید باید چنگ به دستورات اسلامی بزند و آنها را مجری دارد ولی متأسفانه قانددین سیاسی امروز مسلمین یا مقید به احکام نیستند و یا از احکام اسلامی بی اطلاع میباشند و گرنه برای درمان دردهای اجتماعی خود به اسلام و قرآن متمسک میشدند و مشکلات خود را برطرف مینمودند نه آنکه دست بدامن بیگانگان که درین موارد بسیار فقیر و ناتوان هستند بزنند.

ولی در عین حال از انصاف نگذریم که بسیاری از مواد اعلامیه حقوق بشر خیلی مفید به حال اجتماع و از قوانین سودمند بین المللی است که از طرف سازمان ملل به تصویب رسیده و شایسته است که در مواد آن غور و بحث شود.

و چون نگارنده وارد سیاست نبوده و فقط احساسات مذهبی مرا وادار بنوشتن این یادداشتها نموده از اینرو مواد آن را از نظر مذهبی تشریح میکنم که معلوم شود آنچه خوبان همه دارند اسلام تنها دارد و همه باید خوشه چین خرمن فیض اسلام و بزرگان آن باشند.

اسلام و مواد اعلامیه حقوق بشر

در ماده اول این اعلامیه آزادی افراد بشر و برابری در حقوق و برادری ذکر شده و بسیار دستور مفیدی است. اسلام نیز درینباره بنحو اتم و اکمل دستور فرموده و آیه **وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** و آیه **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى** دلالت برین امر دارد و اختلافات طبقاتی و نژادی را بکلی ملغی نموده بین سفید و سیاه فرقی قائل نشده بلکه تنها اختلاف مذهب و دین و عقیده را تثبیت کرده و مزیت و شرافت و فضیلت را برای معتقدین به خداوند یکتا و پیروان احکام آسمانی قرار داده است ازینرو کسانی را که به دستور عقل عمل ننموده و چیزهایی را که ساخته خودشان است خواه از طلا یا نقره یا سنگ و چوب میپرستند و بدانها توسل میجویند یا آنکه اصلاً معتقد به خدائی نیستند چون در حقیقت از عقل بهره ای ندارند آنها را از رتبه انسانیت خارج دانسته و وجودشانرا مانند عضو شقاقلوسی بدن گفته و دفع فتنه آنها را لازم شمرده است ولی غیر آنها در مواقع صلح و آسایش دارای یک حکم بوده و خدمت بآنها را دستور داده و قتل یک نفس را مانند کشتن همه افراد ذکر فرموده که **مَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا** اسلام بین جامعه مسلمین اخوت و برادری قرار داده و میفرماید **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ** یعنی مؤمنین برادر یکدیگرند کوشش کنید بین دو برادر میانجیگری نمائید و اصلاح دهید.

مسلمین عموماً برادر و بین آنها از نظر ظاهر بشریت فرق و مزیتی نیست و شرافت هر کدام بر دیگری بواسطه تقوی و پرهیزگاری و صفات محسنه اخلاقی است سعدی بزرگوار که یکی از پیروان مکتب اسلام است پس از گذشتن شش قرن از زمان ظهور اسلام به پیروی از بیانات شارع مقدس آن و جانشینان او میفرماید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

ماده دوم هم دنباله همان موضوع ماده اول است و اشاره دارد به تساوی حقوق همه افراد نسبت به یکدیگر در همه امور و شئون که آن نیز برای جامعه بشر بسیار مفید و ارزنده است و تبعیضهایی که در بعض قوانین مذکور می باشد منع شده است دیانت مقدسه اسلام نیز درین باره دستور جامع داده از جمله میفرماید **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** تا آخر و عدالت یعنی میانه روی که لازمه آن تساوی بین دو طرف است و در قصاص میفرماید اگر یکنفر را از شما کشتند فقط یک نفر را بکشید و اگر چشمی کنندند چشمی بکنید و اگر بینی شما را از بین بردند فقط به همان اندازه قصاص کنید یعنی گمان نکنید که اگر مقتول از خانواده محترم تر یا قوی تری است میتوان به قصاص او چندین نفر را کشت بلکه جانی را به جای جان دیگر که کشته شده بکشید. علی بن ابیطالب علیه السلام درباره قاتل خود میفرماید اگر من زنده ماندم خودم اولی بحکم او از عفو یا قصاص میباشم و اگر مردم و خواستید قصاص کنید مبادا بیش از همان یکنفر قاتل را بکشید بلکه او هم چون فقط یک ضربت به من زده شما هم با یک ضربت او را خلاص کنید که نهایت عدالت و تساوی افراد را در مقابل قانون الهی میرساند.

چیزی که ممکن است بعضی ایراد کنند در بعض قسمتهای حدود و دیات است که در برخی موارد فرق میکند از جمله آنکه اگر شخص مسلم غیرمحسن زنا کند حد او صد تازیانه و تراشیدن سر و یکسال تبعید است ولی اگر همان شخص غیر مسلم باشد و با مسلم زنا کند حد او قتل است و اگر زانی و زانیه غلام و کنیز باشند حد آنها پنجاه تازیانه است و در قصاص نیز اگر یکنفر مسلم مسلمی را عمداً بکشد قصاص دارد و ولی - دم میتواند او را بکشد ولی اگر غیرمسلمی بدست مسلم کشته شود و آن امر عادت همیشگی مسلم نباشد حکم قتل

جاری نمیشود بلکه باید دیه پردازد و با تازیانه تنبیه شود و امثال اینها که در کتب حدود و دیانت فقه شیعه مشروحاً ذکر شده است که بظاهر فرق بین افراد را میرساند.

لیکن آن نیز خالی از اشکال است زیرا دیانت اسلام اختلاف نژادی و تفاوت طبقاتی بهیچوجه قائل نشده است همانطور که ذکر کردیم اساس فضیلت و شرف و برتری را همانا ایمان و عقیده صحیح و فضائل اخلاقی میداند ازینرو کسانی را که در عقیده و ایمان تکیه گاهی نداشته و پای بند مبدئی نبوده و به خدای واحد غیبی معتقد نباشند در حقیقت از حیطة انسانیت خارج دانسته و وجود آنها را مضر به جامعه بشریت شناخته و کوشش داشته که این عقیده و مرام را از بین ببرد و این امر مانند این است که امروزه در بعضی از کشورها بعضی از احزاب را مخالف مصالح ملی تشخیص داده و آن را منحل میکنند و گاهی شدت عمل بخرج داده کسانی را که پیرو آن مرام باشند محاکمه نموده به مجازاتهای سخت که گاهی به اعدام هم میرسد محکوم میکنند.

و طبق این نظریه هرکسی که عقیده به مبداء غیبی داشته باشد مانند یهود و نصاری و مجوس از آن عقیده محترم است و در مملکت اسلامی باید حفظ شئون و حیثیات آنها بشود مگر آنکه حربی باشند ولی بازهم چون ایمان آنها به دیانت به مرحله کمال نرسیده و به احکامی که به عقیده ما نسخ شده و قوانین دیگری جای آنها را گرفته و پای بند و عبارة اخری تحت امر حاکم لاحق و پیغمبر اسلام قرار نگرفته اند از اینرو در بعض احکام شرعیه با مسلمین فرق دارند و با آنها در یکمرتبه و درجه نیستند همانطور که در خود اسلام هم مجاهدین و قاعدین در یک درجه نیستند که میفرماید: **فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكَلَّمَ وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا.**

یعنی خداوند کسانی را که با مال و جان خود در راه خدا کوشش و جهاد میکنند بر کسانی که نشسته و ترک جهاد کرده اند یک درجه برتری داده و خداوند به همه وعده نیکی داده و مجاهدین را بر قاعدین برتری و اجر عظیمی داده است که در مرحله نخستین فقط یک

درجه ذکر کرده و مراد از مجاهدین در آنجا کسانی هستند که در جهاد شرکت نموده و بعداً سلامت بازگشته و به غنائم هم میرسند و مراد از مجاهدین در آخر آیه کسانی هستند که مال و جان را در راه خدا فدا کنند و به شهادت برسند.

و چون غیر مسلم در نظر اسلام از حیث عقیده و ایمان پست تر از مسلم میباشد از این جهت اگر مسلمی او را بکشد و این رویه عادت و رویه او نباشد (یعنی قاتل حرفه ای نسبت بغیر مسلم نباشد) نباید آن مسلم را به قصاص بکشند زیرا او دارای عقیده مقتول میباشد و باید دیه بگیرند نهایت آنکه چون برخلاف قوانین جاریه اسلامی رفتار نموده و اقدام بقتل نفس محترمه کرده و علاوه بر جلب رضای اولیای دم بوسیله دیه باید از نظر حفظ مصالح عمومی نیز تعزیر و تنبیه شود و تازیانه خورد ولی اگر این امر عادت او شده باشد تفاوت دیه ذمی و مسلم از طرف اولیای دم بورثه مسلم داده میشود سپس از او قصاص میشود.

همچنین اگر شخص آزادی مرتکب قتل بنده بشود باید قیمت او را پردازد و قصاص نمیشود زیرا آزاد بر بنده برتری دارد و بنده شرعی هم همانطور که بعداً شرح داده میشود بواسطه پست تر بودن از حیث عقیده و ایمان و دشمنی با مؤمنین در جنگ اسیر شده و به بندگی گرفته شده و یا آنکه پدر او این حالت را داشته و بندگی با او به ارث رسیده است بهرحال تفاوت بین آن دو نیز راجع به اختلاف در عقیده و ایمان میشود. و نیز در مورد حد اگر شخصی غیرمسلم مرتکب زنا با مسلمه شود اضافه بر آنکه خلاف اخلاق و وظائف اجتماعی و قوانین دینی رفتار نموده و مرتکب حرام شده باعث سرشکستگی مسلم نیز گردیده و در حقیقت به مسلمین توهین کرده لذا باید به قتل برسد.

و اگر بنده ای با کنیزی زنا کند چون پست تر از آزاد هستند و اساس آن هم به نقص و کمال در عقیده برمیگردد ازینرو خلاقی که آنها نسبت به حکم اسلام مرتکب شده اند به قدر شخص آزاد نیست لذا در مجازات آنها تخفیف داده شده و پنجاه تازیانه حد جاری می شود.

پس همه این قسمت‌ها مربوط به اختلاف در عقیده و ایمان است و آن نیز در اسلام باقی است زیرا با آنکه بین افراد بشر فرقی نیست و همه در بشریت مساوی هستند که علی(ع) نیز میفرماید:

النَّاسُ مِنْ جَهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ
أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ

و ازینرو اختلافات و امتیازاتی که مربوط به جسم و بدن و عوارض دنیوی است از قبیل اختلاف نژادی و طبقاتی و نسب و امثال آنها در اسلام ملغی شده ولی امتیازی که مربوط به روح و نقص و کمال عقل می باشد بقوه خود باقی و در اسلام برقرار شده است.

زیرا اگر آن اختلاف هم ملغی شود هیچ راه فضیلتی برای بشر باقی نماند پس لازم است آنچه مربوط به روح می باشد باقی بماند لذا اسلام فضیلت را فقط مربوط به تفاوت مراتب روحی نموده و البته صاحب عقیده کاملتر بر آنکه دارای عقاید پست تری است شرافت دارد و بلکه عقل هم حکم میکند که نمیتوان بطور کلی رفع امتیازات نمود و از همین نظر است که شخص عالم بر غیر عالم مزیت دارد و آن نیز مربوط به روح است.

به همین نظر است که پیروان مکتب اسلام طبق دستورات اسلامی نمی توانند همه جزئیات این ماده را بپذیرند و بهیچوجه فرقی بین مسلم و غیر مسلم قائل نشوند ولی تا اندازه ای که با قوانین مقررده اسلامی مخالفت نداشته باشد مورد قبول ما نیز می باشد.

ماده سوم اعلامیه نیز مورد قبول ما می باشد مشروط به آنکه آزادی آن شخص برخلاف مقررات اسلامی یا موجب سلب آسایش دیگران نباشد مثلا اگر غیر مسلم با زن مسلم ازدواج کند باید طبق قانون شرع بر او حد جاری شود ولی در غیر این موارد همه افراد جامعه در حدود زندگانی خود آزاد بوده و هیچکس ولو مسلم باشد نمیتواند سلب آسایش از دیگری ولو ذمی باشد بنماید.

(ماده چهارم اعلامیه) بردگی و برده فروشی

ماده چهارم اعلامیه میگوید «هیچکس را نمیتوان غلام و برده محسوب داشت بردگی و داد و ستد غلامان بهر شکلی که باشد ممنوع است» این ماده محتاج به شرح و بسط می باشد چون به ظاهر آن با قوانین اسلامی مخالف است ولی اگر تجزیه و تحلیل کنیم میتوانیم اشکال آن را رفع نماییم. علت مخالفت آن با ظواهر قوانین اسلامی آن است که دیانت مقدسه اسلام برده فروشی را منع نفرموده ولی آنرا تحت شرایطی قرار داده که با وجود آن شرایط مجاز و اگر آنها وجود نداشته باشند برده صدق پیدا نمیکند و ممنوع است و چون امروز وجود آن شرایط میسر نیست ازینرو میتوانیم بگوئیم بالعرض ممنوع است.

زیرا برده در اسلام عبارتست از اسیری که در جنگهای اسلامی در میدان جنگ از کسانی که در جنگ شرکت داشته و قبل از تقسیم غنیمت اسلام نیاورده باشند گرفته شده باشد ولی اگر کسی در بین جنگ یا قبل از تقسیم غنیمت، اسلام آورد هر چند در میدان جنگ باشد نمیتوان او را بردگی گرفت مگر آنکه زنی باشد که در جنگ شرکت نموده یا طفل غیربالغ را با خود آورده باشد درینصورت اگر اسیر شوند برده اند ولی اگر کافر حربی باشند و در بین جنگ اسیر شوند کشته میشوند مگر آنکه اسلام آورند که در آن موقع پیشوای مسلمین مخیر است که او را آزاد کند یا ببنده بگیری یا فدیة بخواند.

و طبق آن شرایط اگر جنگ اسلامی نباشد یعنی برای حفظ مصالح اسلام و ترویج آن بوجود نیامده باشد هر چند از طرف مسلمین با کفار باشد تا چه رسد به آنکه دو طرف مسلم باشند اسرایی که گرفته میشوند برده نیستند و همچنین اگر در جنگ و از کافر حربی نباشد بلکه طبق معمول و مرسوم بعض ادوار و قرون یا بعض بلاد بگرفتن به اکراه یا خرید و فروش فرزند و غیر آن باشد حرام و برده محسوب نمیشوند. پس اگر بکنه دستور اسلامی پی بریم و شرایط بردگی را دقت کنیم میبینیم برده واقعی شرعی در این دوره وجود ندارد و کسانی که به

نام غلام و کنیز خرید و فروش میشوند برده شرعی نیستند و بیع و شرای آنها خلاف شرع و آثار بردگی بر آنها مترتب نیست.

بلکه از شرایطی که در اسلام برای آن ذکر شده و از مراجعه به وضع آن در دوره جاهلیت درک میشود که منظور اسلام محدود ساختن آن بوده زیرا عرب جاهلیت بلکه بیشتر اقوام و ملل آن دوره در خرید و فروش انسان آزاد بوده و بسیاری از پدران و مادران در موقع فقر و استیصال فرزندان خود را در معرض فروش میگذاشتند که هم پولی برای مخارج پیدا کنند و هم خرجی از آنها کم شود و این امر در میان قبایل افریقا تا همین اواخر هم مرسوم بوده بلکه شاید اکنون هم در بعض قبائل وحشی آنجا مرسوم باشد.

از طرفی جنگهایی که بین دو دسته یا دو قبیله یا دو طایفه رخ میداد دسته غالب هر که را از عشیره مغلوب اسیر میکرد غلام و کنیز قرار میداد و خرید و فروش مینمود بلکه گاهی یک قبیله که با قبیله دیگری کینه و دشمنی داشت بدون اطلاع قبلی بر آنها شیخون میزد و اموال آنها را غارت نموده خود آنها را به اسیری میگرفت و غلام و کنیز مینمود و این رسمها در میان عرب شدیداً حکفرما بوده و قبایل عرب مرتباً با یکدیگر در زد و خورد بودند و به همین نظر بود که چون هیچوقت آسایش و اطمینان خاطر نداشتند خسته شده و با یکدیگر قراری گذاشته بودند و باتفاق مورد تصویب قبایل قرار گرفت که در سال چهار ماه را ترک جنگ نموده و آنرا در آن چهار ماه که عبارت از ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب باشد تحریم کردند ازینرو آنها را ماههای حرام گفتند که عموم قبایل در آن چهار ماه مصونیت داشتند و به آزادی رفت و آمد و تجارت داشتند ولی در غیر آن موقع هیچ امنیت و آسایش در راهها و قبایل نبود و هر قبیله که در جنگ بر قبیله دیگر غالب میشد یا بدانها شیخون میزد علاوه بر غارت اموال مرد و زن را مخصوصاً اطفال را اسیر نموده و به غلامی و کنیزی میفروختند و از این جهت مانند بسیاری از جهات اخلاقی و اجتماعی دیگر هرج و مرج شدیدی در میان آنها حکفرما بود و نیز رسم داشتند که اگر کسی وامی به دیگری بدهد و بدهکار بعداً نتواند در

سر موعد بدهی خود را بپردازد طلبکار مدیون را بردگی گرفته و به کار و امیداشت یا آنکه در بازار برده فروشان او را میفروخت و او رسماً برده و بنده بود لذا قائد بزرگوار اسلام تصمیم گرفت که طبق دستور خداوند این امر را نیز اصلاح نموده تحت نظم و قانون معینی قرار دهد که بالطبع کاملاً محدود شود و بلکه به تدریج از بین برود یا اقلأ خیلی کم شود زیرا غلام و کنیز در شریعت اسلام همانطور که قبلاً ذکر کردیم طبق آیات و اخبار و فتاوی موقعی صحت دارد که در جهاد شرعی واقع شود یعنی در جنگی که مسلمین با کفار به دستور پیغمبر یا جانشین او طبق سایر موازین و دستورات شرعیه انجام داده و شرایط صحت کاملاً در آن موجود باشد.

در اینصورت اگر کسی از کفار در بین جنگ اسیر شد کشته می شود مگر آنکه اسلام بیاورد و در این موقع امام و پیشوای مسلمین که جانشین پیغمبر است مخیر است که اگر مقتضی داند او را به بردگی گرفته و جزء غنائم جنگی که تقسیم می شود قرار دهد یا آنکه از او فدیة بخواهد یا آزاد کند و اگر پس از فتح باشد هرچه از کفار که اسیر بگیرند هر چند با حال کفر باشند قتل آنها جایز نیست و امام بین سه امر بالامخیر میباشد که در هر دو مورد باز اختیار را در بردگی و آزادی با امام قرار داده است ولی در غیر اینصورت آنها نیز غلام و کنیز محسوب نمیشوند و چون در صورت بالا نیز اختیار با امام قرار داده شده بسیاری از اوقات ممکن است صلاح در آزاد کردن آنها بداند و کسانیکه با شرایط بالا تحت رقیب در آمده باشند فرزندان آنها نیز اگر پدر و مادر هر دو بنده باشند رقیب دارند.

بنابراین مقررات که در اسلام معین شده ترتیبی که قبل از اسلام معمول بود و باعث ازدیاد بردگی گردیده بود بکلی از بین رفت و خیلی محدود گردید و البته اگر خوب دقت و تعمق کنیم این دستور مخالف با اصول نظامی و سیاسی و اجتماعی متداول امروز دنیای متمدن نیست بلکه از آنها خیلی بهتر است زیرا امروزه دول فاتح اسرای جنگی را غالباً به جاهایی که زندگی در آنها مشکل است برده و آنها را به کارهای سخت و اعمال شاقه به اجبار وادار

میکنند و اگر به ظاهر آنها را بنده نمی نامند ولی در حقیقت از بندگی سخت تر و مشکل تر است بلکه دولتها هر چند آنها را بین افراد حاضر در جنگ تقسیم نمی کنند ولی در حقیقت آنها را به بردگی خود میگیرند و بلکه گاهی نسبت به آنها زجر و شکنجه هم دارند و ملت غالب نسبت به آنها رعایت اصول اخلاقی و اجتماعی نمیکنند و گاهی به قدری سختگیری میکند که بردگی به مراتب از آن وضع بهتر و راحت تر است.

ولی اسلام در عین اینکه نام رقیّت و بندگی بر آنها گذاشته دستور داده که با آنها به کمال محبت و خوشروئی رفتار شود و از حیث خوراک و پوشاک و سایر وسائل زندگانی بر آنها سخت نگیرند بلکه کاملاً رعایت آسایش آنها را بنمایند و خود پیغمبر(ص) و جانشینان او همین رویه را داشته و با ممالیک خود نهایت رأفت و مهربانی را داشتند اضافه برین محدودیتها که در گرفتن بنده شده فضیلتهای زیادی هم در اسلام برای آزاد کردن بنده ذکر شده و بلکه جزء عبادات اسلامی محسوب گردیده و در کفارات هم آزاد کردن بنده تعیین شده و نیز موضوع ام ولد و تدبیر و مکاتبه درباره بندگان سبب آزاد شدن عده ای میگردد و ام ولد کنیزی است که از آقای خود صاحب فرزند شود درینصورت پس از مرگ آن آقا، او در ترکیه که جزء قسمت فرزند میشود و بالطبع آزاد می گردد، تدبیر هم آنستکه به بنده خود بگویند تو بعد از مرگ من آزاد هستی و مکاتب هم آن بنده است که آقايش با او قراری برای انجام امری با پرداخت وجهی بگذارد که پس از انجام آن قرار آزاد گردد و یکی از عبادات بزرگ هم در اسلام آزاد کردن بنده است که فضیلت زیادی برای آن رسیده است و همه این ها دلیل است براینکه بردگی نزد پیغمبر(ص) چندان مطلوب نبوده و خواسته است آن را بوسائلی محدود نماید که به تدریج از بین برود.

بردگانی هم اگر در این زمان وجود داشته باشند اگر در جنگهای دینی و طبق شرایط باشد یا بطور یقین بدانیم که سلسله نسبشان مضبوطاً به کسانی میرسد که همه آنها بنده شرعی بوده و آزاد نشده اند صحیح است و گرنه صحیح نیست و باید استصحاب حریت جاری کرد و

چون درین زمان جنگی که طبق موازین شرعی اسلامی باشد واقع نشده و اطمینان هم نداریم که بردگان این زمان اَباً عن جدتا زمان ائمه معصومین علیهم السلام برده و بنده بوده اند بلکه بنده نبودن آنها نزدیک به یقین است ویژه آنکه غالب غلام و کنیزهائیکه تا چند سال قبل معمول بوده غالباً میدانیم سیاه پوستانی هستند که پدر و مادر آنان آنها را فروخته اند که خلاف شرع است.

و از طرفی اصل در بشر حریت است تا خلاف آن معلوم شود ازینرو می توانیم در صحت رقیّت آنها تردید نموده آن را رد کنیم.

هر چند ممکن است بعضی از راه حمل فعل مسلم بر صحت و قاعده سوق مسلم و امثال آنها که از قواعد اصولی محسوب میشوند آنرا تصحیح کنند ولی اینطور به نظر میرسد که به اصطلاح اصولیین قاعده احتیاط در اینجا حکومت دارد و اجرای اصالت حریت بهتر است. پس چون فعلاً شرایط صحت رقیّت شرعیه موجود نیست احتیاط حکم میکند که بگوئیم برده شرعی وجود ندارد و شرعاً تا زمان ظهور حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه خالی از اشکال نیست مگر آن که دفاعی پیش بیاید که مملکت اسلامی مورد حمله بیگانه واقع شده و مجبور به دفاع گردد در آن صورت میتوانیم بگوئیم کسانی را که در جنگ اسیر میکنند حکم غلام و کنیز در آنها جاری است و در غیر آن صورت به وضع فعلی حکم به غلام و کنیز بودن بعض افراد اشکال دارد بلکه می توانیم بگوئیم خلاف است به همین جهت جد امجد جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه که از بزرگان سلسله نعمة اللهیه و از مجتهدین صاحب رساله بودند در ماه ربیع الاول سال ۱۳۳۲ قمری که ۳۶ سال قبل از صدور اعلامیه حقوق بشر بود مرقوم و اعلام داشتند به این عبارت (خرید و فروش انسان در این زمان منافی تدین و مخالف تمدن است و عیدواماء رسمی که هست تماماً آزاد و چون سایر عباد بلادند) و البته ایشان در این موضوع طبق شرحی که مذکور داشتیم نظر بعدم وجه مصداق شرعی آن در خارج داشته و تذکر داده اند که عیدواماء کنونی منطبق بر موازین شرعیه نیستند و حکم

شرع مطهر در بردگان امروز صدق نمیکند و اینها مصداق آنچه شارع مطهر فرموده نمیباشند و شرایط رقیب شرعی در آنها تحقق نیافته و رقیب آنها مخالف دستور شارع است ازینرو همه آزاد میباشند ولی اگر شرایط صحت شرعی تحقق یابد البته حکم شرع مقدس مجری است پس اعلامیه ایشان حکم جدیدی را که بدعت و حرام است در نظر ندارد بلکه بیان و تشریح دستور شرع مقدس است.

چند ماده دیگر

درباره مواد دیگر اعلامیه هم اسلام به نحو اتم و اکمل دستورات داده از جمله درباره ماده پنجم و ششم و هفتم تا یازدهم که قبلاً ذکر شد در اسلام دستورات عدالت اجتماعی کاملاً داده شده مانند آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** در سوره نحل که قبلاً ذکر شد که در آن آیه دستور داده شده با هیچکس برخلاف عدالت و شئون انسانیت نباید رفتار کرد و نسبت به هیچ فردی نباید ظلم و تعدی نمود و در سوره نساء فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ** یعنی خداوند به شما امر میکند که امانات که به شما میسپارند به صاحبان آن رد نموده در آنها خیانت نکنید و هرگاه بین مردم بخواهید حکمی کنید به عدالت حکم نموده برخلاف حق و انصاف و وجدان حکمی ننمائید. این دستور شامل عدالت اجتماعی و حکومت و قضاوت و حکمیت و غیر آنها میشود و به طور کلی میرساند که هر فردی باید حقوق دیگران را رعایت نموده و نسبت بدانها تخطی و تجاوز نکند و قاضی هم در قضاوت خود باید رعایت عدالت را کرده و نظر به فرد و اختلاف طبقاتی و قرابت و غیر آنها نداشته و همه را به یک نظر نگاه کند و قضاوت نماید.

حتی اسلام درباره قاضی که میخواهد رسیدگی به دعاوی افراد یا به جرایم نماید به قدری دقت نموده و دستورات دقیقی داده که مافوق آن متصور نیست مثلاً قاضی باید بین دو طرف

دعوی در جواب سلام دادن و سخن گفتن و نظر نمودن و اذن جلوس دادن تساوی قرار داده و با هر دو به یک قسم رفتار کند نه آنکه مثلاً به دیگری سلام و به دیگری علیکم السلام بگوید یا به دیگری با احترام بنگردد و به دیگری چندان توجهی ننماید و هرچند قلباً یکی را ترجیح دهد ولی در ظاهر نباید ترجیح قائل شود و بعداً هم به عدالت حکم کند و میل قلبی خود را اعمال ننماید و حتی در شروع به تکلم هم یکی را مقدم بر دیگری ندارد بلکه بگوید هر کدام مدعی هستید مطلب خود را بگوئید یا خطاب به هر دو نموده بگوید سخنان خود را بگوئید و جزئیات دیگر را هم به همین ترتیب دستور داده است که همه آنها تأکید میکند براینکه دادگاه و قاضی باید کاملاً بیطرف بوده و دلائل طرفین را شنیده و بعداً هم کاملاً عادلانه قضاوت کند.

در جنایات و جرائم هم تا موقعی که اتهام یک نفر قطعیت پیدا نکند نباید نسبت به او توهین یا تشدد نماید و قطعیت هر جرمه هم شرایطی دارد که در کتب فقهیه مفصلاً ذکر شده است و تا هنگامیکه جرم او ثابت نشود هرچند قرائن بر تأیید و صحت اتهام او باشد بیگناه محسوب میگردد و برای حفظ حیثیات و شرافت اشخاص در اثبات امور خلاف عفت و اخلاق و در جنایات نهایت دقت شده که کسی بدون جهت مورد اتهام واقع نگردد و بد نام نشود و تا موقعی که به ادله قطعیه ثابت نشود نباید نسبت به او توهین کرد یا نسبت عمل زشت به او داد بلکه اگر در صورت عدم ثبوت امر خلاف و منافی عفت نسبتی به او داده شود نسبت دهنده فاسق و مستوجب حد است و منظور ازین است که حیثیات و احترام افراد بشود. هیچکس را به صرف سوء ظن نمی توان مجرم تلقی کرد که فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ** یعنی این مؤمنین از بسیاری از گمانها دوری کنید زیرا بعض آنها گناه محسوب میشود و حتی در کافی از حضرت صادق(ع) روایت شده که فرمود: **مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَّرَاتَهُ عَيْنَاهُ وَسَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** یعنی هر کس درباره مؤمنی آنچه را به چشم دیده و به

گوش شنیده به دیگران بگوید او مصداق آیه ان الذین یحیون ان تشیع الفاحشه است یعنی کسانی که دوست دارند کارهای زشت را نقل کنند و رواج دهند برای آنها عذاب دردناکی است که اینقدر درباره حفظ آبروی افراد سختگیری شده و دستور داده شده که بدون شاهد و شرایط معینه پذیرفته نیست و اگر کسی درباره دیگری به شخصی یا به یکی از محاکم سعایت کرد و سخن چینی نمود نباید پیش از تحقیق و ثبوت صحّت آن خبر اقدامی بر ضرر نمود که در سوره حجرات فرماید: یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسقٌ نبیاً فبئوا ان تُصیبوا قوماً بجهالةٍ فتنصبوا علی ما فعلتم نادمین یعنی ای مؤمنین اگر زشت کرداری خبری برای شما آورد در آن باره تحقیق کنید که مبدا کسی را بدون جهت آسیب رسانید و بعداً پشیمان شوید پس اسلام از هیچ دستوری که به حال جامعه و افراد مفید باشد فروگذار ننموده متأسفانه ما مسلمین قدر دین خود را نمیدانیم و به دستورات عمل نمیکنیم ازینرو فساد در میان ما روز افزون است.

ماده یازدهم هم بند دوم آن تقریباً طبیعی است و هیچ ملتی قانون را عطف بما سبق نمیکند دیانت مقدسه اسلام هم همینطور است که درباره ربا که از بزرگترین گناهان محسوب و عمل به آن را اعلان جنگ به خدا و رسول فرموده مع ذلک از گذشته آن عفو فرموده حتی بطوریکه در فقه ذکر شده اگر کسی عالم به حرمت آن نباشد و مرتکب گردد و بعداً علم به حرمت آن پیدا کند گذشته او مورد عفو و آنچه گرفته حلال است ولی اگر عالم به حرمت باشد و درعین حال مرتکب ربا شود آنچه از مدیون بعنوان ربا میگیرد ملک او نمیشود و اگر بعداً هم توبه کند باید آنچه را بعد از علم به حرمت گرفته تماماً به طرف رد کند که اشتغال ذمه دارد پس حکم عمل ربا در صورت عدم علم با صورت علم داشتن فرق میکند.

درباره مجازات هم تأکید شده که زیادتیر از آنچه برای مجرم کیفر معین شده نباید بر او تحمیل کنند که خود ظلم است که در کتاب حدود و دیات فقه مفصلاً ذکر شده است.

امیرالمؤمنین علی(ع) موقعی که ضربت خورد فرمود اگر من بر اثر این ضربه کشته شدم و خواستید قاتل مرا قصاص کنید او را زجر و شکنجه نکنید و به یک ضربت خلاصش کنید چون او هم بیش از یک ضرب به من نزده است.

ماده دوازدهم که میگوید زندگی خصوصی افراد و محل اقامت و مکاتبات نباید مورد مداخلات خودسرانه واقع شود و نباید شرافت اشخاص مورد حمله قرار گیرد در اسلام نیز قبلاً دستور داده شده که در آیه سابقه در سوره حجرات (یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن) بعداً میفرماید: «ولا تجسسوا» یعنی در کارهای شخصی و خانوادگی اشخاص تجسس و کنجکاوی نکنید که حضرت صادق(ع) فرموده: قال رسول الله(ص) لا تطلبوا عثرات المؤمنین فانه من تتبع عثرات اخیه تتبع الله عثرته و من تتبع الله عثرته یفضحه ولو فی جوف بیته، یعنی لغزش های مؤمنین را جستجو نکنید که هر که در طلب پیدا کردن لغزشهای برادر ایمانی خود باشد خداوند هم لغزشهای او را ظاهر میکند و او را رسوا میکند هر چند در داخل خانه خود باشد.

دیانت مقدسه اسلام بهیچوجه در امور داخلی و خانوادگی اشخاص دخالت را اجازه نداده و تجسس را روا نداشته مگر در مواقع جنگ و آن نیز نسبت به کسانی که از نظر جاسوسی برای دشمن مورد سوءظن واقع شوند روا است و گرنه در مواقع عادی هرچند احتمال ارتکاب خلاف هم از شخص در داخل خانه اش برود اجازه تجسس داده نشده چنانکه مینویسند خلیفه دوم شبی از کوچه ای در مدینه عبور میکرد صدای لهو و لعب از خانه ای شنید متغیر شد خواست وارد شود در زد نشنیدند و جواب ندادند از بام بالا رفت و شروع به تشدد به صاحبخانه نمود که چرا مرتکب خلاف شرع و لهو و لعب گردیده است و چون مسلمین آزادی در گفتن کلام حق داشتند او به خلیفه گفت اگر من یک گناه مرتکب شده ام تو چند خلاف کرده ای زیرا اولاً چرا تجسس نمودی و خدا فرموده لاتجسسوا و دیگر چرا از در وارد نشدی در صورتیکه فرموده (ادخلوا البیوت من ابوابها) و نیز تو بدون اجازه وارد شدی و

خدا فرموده: (فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ) و چرا وقتی وارد شدی سلام نکردی با اینکه خداوند فرموده: (لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَهْلِهَا) خلیفه خجل شد و گفت از تو عفو کردم و بخشیدم صاحبخانه گفت این گناه پنجم تو است زیرا تو مجری احکام میباشی پس چگونه میتوانی آنچه را خداوند گناه قرار داده عفو کنی و این موضوع نهایت آزادی مسلمین را نیز میرساند زیرا در حکومت اسلام اخافه و ارعاب و دیکتاتوری نیست و هرکسی حق دارد نظارت بر اجرای احکام اسلامی بنماید چنانکه یکی از مسلمین در اول خلافت عمر در مسجد گفت (لورأینا فیک اعوجاجاً لِقَوْمنا بسیوفنا) یعنی اگر در تو کجی و انحرافی را دیدیم آن را با شمشیرهای خود راست میگردانیم.

امیرالمؤمنین علی(ع) در کوفه در مسجد گاهی که خطبه میخواند بعضی خوارج در بین خطبه او شروع به هتاک و جسارت به او مینمودند بعضی اصحاب میخواستند آنها را تنبیه کنند یا از مسجد بیرون نمایند میفرمود بگذارید آزاد باشند و تا موقعیکه هتاک و جسارت آنها به طغیان عملی نکشید و مصالح مسلمین را به خطر نینداخت در گفتار خود آزاد بودند ولی موقعی که خبر رسید در خارج کوفه تجمع نموده و شروع به قتل و کشتار دوستان علی(ع) کرده اند دفع آنها را لازم شمرد و همچنین کسانی را که از بیعت با او تخلف کردند مانند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر مجبور به بیعت نمود و بلکه کسانی که نفاق آنها معلوم و یقینی بود مانند اشعث بن قیس باز هم آزاد بودند مگر آنکه برخلاف مصالح عمومی رفتار کنند.

ماده سیزدهم که راجع به آزادی مسافرت و عبور و مرور از مرزهای کشور است توسط بزرگان اسلام عملاً نشان داده شده چنانچه در دوران خلافت ظاهریه امیرالمؤمنین علی(ع) بعضی از پیروان حضرت به شام به طرف معاویه رفتند هرچه به حضرت عرض میکردند که از رفتن آنها جلوگیری کند ایجاد فتنه میشود حضرت قبول ننموده و فرمود آنها آزادند چنانکه سهل بن حنیف که از طرف حضرت والی مدینه بود به آن حضرت نوشت که طرفداران

معاویه مردم را وادار به ترک پیروی تو و تشویق مهاجرت به شام میکنند و اجازه خواست که جلوگیری کند حضرت فرمود آنها را آزاد بگذارد. همچنین عامل آن حضرت در بصره شرحی به همین مضمون نوشت که عده ای از معاریف و سران شهر و قبایل قصد مهاجرت به طرف شام دارند آیا اجازه بدهم یا جلوگیری کنم حضرت در جواب مرقوم فرمود: لا تأسف علی ما یفوتک من عددهم فانما هم اهل الدنیا مقبلون علیها مسرعون الیها و علموا ان الناس عندنا فی الحق سواء یعنی بگذار بروند و از کم شدن عدد آنها متأسف مباش که آنها اهل دنیا و طالب شهوات دنیا هستند و میدانند که مردم نزد ما در اجرای حکم عدالت بر آنها یکسان میباشند.

ماده چهاردهم راجع به پناهندگی است. در اسلام نسبت به مشرکین که بت پرست و خدای یکتا را اصلاً نمی پرستند یا دیگری را هم با او پرستش میکنند سختگیری و شدت عمل زیاد شده بطوریکه اجازه رفتن مسجدالحرام بلکه مساجد به آنها داده نشده و معاشرت با آنها ممنوع گردیده و آنها را از چهارپایان پست تر شمرده و نجس قرار داده است زیرا کسیکه مجسمه ای را که مصنوع خود اوست مورد احترام قرار دهد در حقیقت از عقل بیگانه است و این چنین کس از بهائم کمتر است مع ذلک دستور فرموده که اگر یک نفر از مشرکین پناهنده شد نسبت به آنها سختگیری نشود و به آنها پناه داده شود که ضمناً به کلام حق و آیات قرآنی آشنا شود شاید میل ماندن در میان مسلمین در او پیدا شده و از گمراهی خود منصرف شود و بر فرض هم که میل به اقامت نزد مسلمین نمود باز هم او را نزد اقوام و خویشان و منزل و مأمن خودش برسانند و نگذارند بین راه خطری متوجه او شود که در سوره براءت (توبه) فرموده: (وَ اِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ اسْتَجَارَكَ فَاجْرِهِ حَتَّى یَسْمَعَ کَلَامَ اللّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَعْلَمُونَ) که در هیچ کشور و هیچ قانون این اندازه به پناهنده اهمیت داده نشده است که بعداً هم او را به مأمن خودش برسانند و نیز اگر مسلمی از مملکت اسلامی خارج شده و به دیگران پناهنده شود کسی از او جلوگیری نمیکند مانند کسانی که به معاویه

پناهنده شدند و ترک اطاعت علی نمودند ولی اگر کسی خلافی مرتکب شده و برای فرار از مجازات به محل دیگر رفته یا حتی از مسلمانان بر ذمه اوست که از آن جهت فرار نموده باید هر موقع بتواند احقاق حق نمایند یا او را به کیفر برسانند. بعبارة اخری اگر بواسطه داشتن خلاف حقوقی یا جنائی یا قتل و امثال آنها که حق الناس است فرار نموده باید مراقب بود و هر موقع میسر شد احقاق حق نمود ولی اگر بدون داشتن خلافی مهاجرت کرد آزاد است و اگر هم جرم سیاسی داشت میتواند به او پناهندگی بدهند.

ماده پانزدهم نیز که آزاد بودن تابعیت را میسراند از مطالب سابقه معلوم گردید چنانکه پس از قضیه تحکیم و پیدا شدن خوارج و فتنه جوئی آنان در داخل شهر کوفه خدمت علی(ع) عرض کردند که از آنها جلوگیری کنند یا در کوفه نباشند حضرت فرمود آنها آزادند و مادامی که مخالفت آنها شخصی و مربوط به شخص من است آزادی عمل دارند مگر اعمالی را به جا آورند که مخالف مصالح عمومی و مخل امنیّت باشد لذا پس از تجمع آنها در خارج و شروع به طغیان و قتل و غارت درصدد دفع آنها برآمد.

ماده شانزدهم

ماده شانزدهم این اعلامیه این است: «۱- هر زن و مرد بالغی حق دارد بدون هیچگونه محدودیت از لحاظ نژاد و ملیّت و تابعیّت و مذهب زناشویی کرده و تشکیل خانواده بدهد زن و شوهر هنگام ازدواج و طی دوران آن و همچنین هنگام طلاق دارای حقوق مساوی میباشند.

۲- ازدواج باید فقط با آزادی و رضایت کامل طرفین صورت پذیرد.

۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از طرف جامعه و دولت حمایت

شود.

این ماده از چندین جهت مخالفت صریح با دستورات اسلام دارد و متدینین به دیانت مقدسه اسلام به هیچوجه نمیتوانند آن را بپذیرند زیرا: ۱- دیانت اسلام به طور کلی ازدواج مسلم را با مشرک حرام کرده به صریح آیه شریفه قرآن مجید در سوره بقره: وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ یعنی با زنهاى مشرک ازدواج نکنید تا آنها ایمان بیاورند و کنیز با ایمان از زن مشرک بهتر است هرچند شما نسبت به او فریفته شوید و شما را خوش آید و با مردان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان آورند و بنده مؤمن بهتر از مشرک است هرچند از آن مشرک خیلی شما را خوش آید.

که طبق این آیه شریفه ازدواج مسلم خواه زن و خواه مرد که از حیث روحیه و ایمان در درجه بالا قرار گرفته با مشرک که دست از پیروی عقل برداشته و سرمایه انسانیت را که عبارت از خرد و اندیشه است پشت سر گذاشته و غیر خدا را میپرستد ممنوع و حرام است زیرا اینچنین شخصی در حقیقت در مرحله انسانیت نیست و لیاقت همسری با موحد که عقل را پیشرو خود قرار داده خواه زن و خواه مرد باشد ندارد و این حکم مورد اتفاق و اجماع شیعه و سنی و همه فرق اسلامی است.

نسبت به اهل کتاب هم که قائل به خداوند هستند ولی به مبانی اسلامی معتقد نبوده و پیرو آن نیستند فقهای اسلام درباره زن گرفتن از آنها اختلاف دارند، عده ای آن را جایز ندانسته و بسیاری آن را تجویز میکنند بعضی هم به عقد انقطاع اجازه داده و به عقد دائم جایز میدانند و هر کدام ادله ای از آیات و اخبار دارند که ورود در آنها درینجا مورد لزوم نیست ولی در عین حال همه آنان متفقند که زن دادن به آنها و ازدواج زن مسلم با کتابی نیز مانند ازدواج با مشرک جایز نیست و عقدی هم که انجام شود باطل و فرزندی هم که از آنها پیدا شود زنا زاده است و باید نسبت به آن زن اگر با علم و اطلاع او از حکم شرعی و از مذهب مرد باشد حد جاری کرد زیرا طبق آیه شریفه الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ یعنی مردان قائم به حقوق زنان

و قیمومت نسبت به آنان دارند و از طرفی زن باید اطاعت از شوهر خود بکند ولی اگر با غیر مسلم ازدواج کند موجب تسلط کافر بر صاحب ایمانست و اسلام به هیچوجه آن را اجازه نفرموده که در سوره نساء آخر جزء پنجم میفرماید: **لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** یعنی خداوند به هیچوجه راهی برای تسلط کافرین بر مؤمنین قرار نداده یعنی اجازه نفرموده که مؤمن خود را تحت تسلط و قیمومت قرار دهد و به همین جهت عمل امروز بعضی ممالک اسلامی مخالف منظور شارع مقدس است مؤمن باید دارای غیرت و شهامت و عصیت دینی بوده نگذارد دین و ایمان او دستخوش هوای مخالفین گردد که همه امتیازات در اسلام ملغی شده، جز امتیاز دینی و ایمانی و از این رو اسلام و اهل اسلام باید مافوق کفار بوده نگذارند که دیگران بر آنها مسلط شوند و چون ازدواج مسلمه با کافر طبق آیه مذکوره (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) سبب تسلط کافر بر او میشود از این نظر این ازدواج باطل و آثار صحت شرعی بر آن مترتب نیست و نیز در سوره ممتحنه میفرماید: **وَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ** یعنی آنها را به کفار برنگردانید که نه آنها بر کفار و نه کفار بر آنها حلالند و هرچند این آیه پس از حدیبیه درباره سبیه دختر حارث زوجه شخصی به نام مسافر از بنی مخزوم یا به نام صیفی بن الوهب به اختلاف تواریخ و تفاسیر نازل شده که مسلمه بوده و پناهنده به حضرت شد و شوهرش اسلام نیاورده بود ولی این حکم به اتفاق علمای اسلام اختصاص به پناهنده ندارد و عمومیت دارد.

بنابراین شرح که ذکر شد مسلم به هیچوجه خواه زن و خواه مرد در ازدواج با مشرک آزاد نیست و مسلمه نیز اصلاً حق ندارد با غیرمسلم ازدواج کند و این آزادی که درین ماده ذکر شده و مخالف با حکم اسلام است، به هیچوجه قابل اصلاح و تصحیح نیست و نزد مسلمین واقعی مردود است.

۲- نکته دیگر که درین ماده ذکر شده آن است که زن و مرد در تمام مدت زناشوئی و هنگام انحلال و فسخ آن در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی هستند. البته

کلمه فسخ در بعضی ترجمه ها ذکر شده ولی در بعضی دیگر کلمه انحلال و طلاق ذکر شده و ما برای اینکه از همه قسمتهای آن رفع شبهه درباره حکم اسلامی بکنیم همه شقوق را ذکر میکنیم و مورد بحث قرار میدهیم.

در کلمه فسخ و انحلال اگر مراد همان فسخی است که در قوانین ازدواج اسلام ذکر شده و عیوبی نام برده شده که هرگاه در طرف وجود داشته باشد و طرف دیگر در موقع ازدواج از آن بی اطلاع بوده و بعداً بدان پی برده چون در موقع اطلاع نداشته خیار فسخ دارد در این صورت و این منظور صحیح و مورد قبول ما مسلمین نیز هست ولی اگر مراد طلاق باشد چنانکه در بعضی ترجمه ها ذکر شده و منظور این باشد که زن هم حق طلاق دارد و با مرد درین قسمت مساوی و همسر است نزد مسلمین مردود و غیرقابل قبول است زیرا دیانت مقدسه اسلام حق طلاق را مخصوص مرد قرار داده و زن را از آن بی بهره نموده است و در قرآن مجید در همه جا نسبت طلاق به مرد داده شده و علت آن این است که زن زود رنج و تند و بی تدبیر است و اگر حق طلاق به او هم داده شود ممکن است بعضی زنها به مختصر کدورت یا کوچکترین رنجش و ناگواری اقدام به طلاق نمایند ولی مرد غالباً با کیاست تر و با تدبیرتر است و به زودی حاضر به طلاق دادن نیست و درین قبیل امور عمل بر وفق عقل و تدبیر بهتر است و به اضافه زنها غالباً زودتر فریب می خورند و اغفال می شوند و ممکن است یک زن بر اثر خیالات نفسانی و اغفال شدن از طرف اشخاص لابالی برای رسیدن به منظور شهبانی اقدام به طلاق بنمایند و بعد هم که کار گذشته باشد پشیمان شود ولی مرد خیلی زود اغفال نمی شود و اقدام روی احساسات شهبانی یا خیالات نفسانی غالباً به ضرر تمام میشود ازینرو اختیار طلاق تنها به دست مرد داده شده و مرد هم اختیار تمام و کامل در حقیقت ندارد زیرا در شریعت اسلام هرچه کمتر واقع شود بهتر است و شرایطی هم دارد و در بعضی موارد حرام و بعضی موارد مکروه است مانند موقعی که تناسب اخلاقی بین زن و مرد موجود باشد و امید التیام هم برود در اینصورت اقدام به طلاق شایسته نیست زیرا موجب از هم

پاشیدگی خانواده‌ها و برخلاف قانون محبت است ازینرو مورد پسند پیشوایان ادیان و دانشمندان جامعه بشریت نیست بلکه حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام به قدری درین قسمت دقت فرموده که از خیال طلاق دادن و مقدمه آن که بی محبتی است نهی فرموده تا چه رسد به خود طلاق لذا طلاق در میان مسیحیان کم است مگر در بعض کشورها که خود دولتهایشان قوانینی برای آن تعیین نموده اند.

پیغمبر ما(ص) نیز آن را خوش نداشت که رسیده است (ما مِنْ شَيْءٍ أَحَلَّهُ اللَّهُ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ) یعنی هیچ چیز از چیزهاییکه خداوند حلال کرده ناگوارتر و مبغوض تر نزد او از طلاق نیست ازینرو هرچه کمتر واقع شود بهتر است پس ازینرو نیز اختیار طلاق را بدست مرد دادن بهتر و به محدودیت نزدیکتر است.

۳- موضوع تساوی حقوق هم که در اینجا اشاره شده خیلی مجمل است زیرا اگر مقصود این است که هر دو باید در زندگی خود راحت بوده و هرکدام در رعایت آسایش همسر خود بکوشد درست است زیرا نه مرد حق تعدی و ستم نسبت به زن دارد که او را از آسایشی که شرع مطهر برای او تعیین نموده و موافق عقل و شرع و وجدان است باز دارد و نه زن باید ایجاد تحمیلات و زحمتهائی برای مرد نموده و زیاده از اندازه وسع بر او تحمیل نماید بلکه هر دو باید متفقاً در کارهای خانوادگی بکوشند و معاضد و کمک همدگر بوده باشند. و در امور مالی نیز هرکدام نسبت به آنچه مالک است اختیار دارد و مرد حق دخالت در ملک زن ندارد و زن میتواند در ملک خودش تصرف کند ولی نسبت به ملک مرد بدون اجازه او حق ندارد پس در مالکیت فردی نیز تساوی حقوق نسبت به ملک و دارائی فرد دارد.

و اگر مقصود تساوی طبیعی است که بر اثر آن باید کارها و اختیارات هم در هر دو مساوی باشد هر عقل سلیمی به بطلان آن حکم میکند زیرا طبیعت برای هریک از آن دو وظایفی تعیین نموده که باید آن را عهده دار باشد و واضح است که در هر خانواده هریک از اعضا باید وظیفه معینی را که با وضع طبیعی او نیز متناسب باشد عهده دار شود تا همه امور

انجام یابد مثلاً اگر تکلیف آشپزی یا لباس شوئی یا تهیه وسایل زندگانی از خارج یا غیر آنها به شخص معینی واگذار نباشد هرکدام به خیال اینکه دیگری انجام میدهد آن را ترک نموده و سبب اختلال نظم زندگی خانواده میشود. و این امور باید مطابق استعداد و تناسب طبیعت هرکدام باشد چنانکه در خود انسان نیز وظیفه چشم غیر از گوش و وظیفه دست غیر از پا میباشد و تساوی حقوق آنها به این نیست که از گوش درخواست دیدن و از چشم تقاضای شنیدن کنیم زیرا این درخواست ظلم به هر دو است.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکو است

و طبیعت بعض امور خانوادگی را مانند پرورش فرزند و شیر دادن او به عهده زن قرار داده که از مرد ساخته نیست و در عوض آن کارها و امور شاقه پر زحمت مانند کشاورزی یا جنگ یا فعالیتهای شاقه زندگانی از مرد ساخته تر است از اینرو دیانت مقدسه اسلام هم برای اینکه بر هیچکدام تعدی نشود برای هرکدام طبق اقتضای طبیعت وظیفه ای قرار داده و ریاست خانواده را به مرد واگذار نموده که (الرجال قوامون علی النساء) و در مقابل آن زن را از کارهای سخت و تهیه مخارج زندگانی معاف فرموده و نفقه او را بر عهده مرد قرار داده است که موارد اختلاف را بعداً به طور اختصار ذکر میکنیم.

بنابراین شرح که ذکر کردیم ماده شانزدهم این اعلامیه هرچند بعض قسمتهای آن که بعداً ذکر میکنیم مورد قبول اسلام است ولی چندین جهت دیگر آن که اشاره کردیم با دستور اسلام مخالف است ولی متأسفانه نمایندگان دول اسلامی در کمیسیون حقوق بشر یا در مجمع عمومی سازمان ملل که گویا به کلی از قوانین اسلامی بی اطلاع یا کاملاً بدانها بی اعتنا میباشند نفهمیده و نسنجیده این اعلامیه را امضاء کردند و در حقیقت سند بی علاقهگی یا بی اطلاعی خود را نسبت به احکام اسلام امضاء نمودند. بلکه یکی از آنها در تمجید ازین اعلامیه گفت، ما تا کنون نمی دانستیم که حقوق بشر چه معنی دارد، و حالا بدان پی برده

تکلیف خود را دانستیم زهی خجالت سرافکنندگی برای ملل اسلامی که نماینده آنها اینچنین کلامی را در یک مجمع بین المللی بگویند و آنچه خود داریم و بنحو آتم و اکمل در دیانت ما اسلام موجود است از بیگانگان تمنا کنیم! نماینده مصر هم در مجمع عمومی درباره ماده هیجده که آزادی عقیده و وجدان و مذهب را میگوید با آزادی تغییر مذهب، مخالفت کرد و گفت چون ممکنست بعض عوامل دیگر از قبیل داشتن حق طلاق باعث تغییر مذهب شود ازینرو با آن مخالفت کرد ولی درباره ماده ۱۶ سخنی نگفت.

نماینده سوریه نیز اشاره نمود که این اعلامیه هنوز کامل نیست و همه آرزوهای بشر را تامین نمیکند و مدتها وقت لازم دارد و تجربه و عمل میخواهد که نقایص آن رفع شود ولی باز او هم اشاره باین ماده و اشکال آن نمود.

خیلی شگفت انگیز است که با آنکه دیانت خودمان همه خوبیها را دارد و همه دستورات فردی و اجتماعی را برای ما فرموده و آنچه برای بشریت لازم است از همه حیث دستور داده ولی ما از آن غفلت داشته از بیگانگان می خواهیم درینصورت چگونه میتوانیم مجد و عظمت دیرین اسلامی خود را حفظ کنیم- هر عیب که هست در مسلمانی ماست.

اسلام اختلاف طبقاتی و نژادی و زبان و ثروت و جمال و امثال آنها را ملغی نموده و فرقی بین عرب و غیر او نگذاشته و سیاه و سفید و غیر آنها در یک ردیف قرار داده و در ازدواج هم فقط کفو بودن از حیث دیانت و عفت و نجابت را لازم دانسته و ازدواج مسلم را با غیر مسلم اجازه نداده است و در عفت و نجابت هم خیلی تاکید نموده ولی این ماده آن را هم الغاء کرده ازینرو مخالف با اسلام است و ما نمیتوانیم بپذیریم.

لذا ممکن بود که نمایندگان ملل اسلامی متفق شوند و با آن ماده مخالفت نمایند و آن را با موازین اسلامی تطبیق کنند و اصلاح نمایند و اگر همه آنها مخالفت میکردند چون بسیاری از دول دیگر نیز همواره درصدد جلب محبت و اعتماد ملل اسلامی میباشد امکان داشت با اصلاح این ماده و تطبیق با مقررات اسلامی برای جلب اعتماد مسلمین موافقت نمایند و بر

فرض هم که آنها در اقلیت واقع میشدند و اعلامیه امضاء میشد آنها نزد وجدان و ملت و دیانت خود سرفراز میبودند که امضاء نموده اند ولی اگر خودمان به فکر خویش نباشیم چه انتظاری از دیگران داریم اگر نمایندگان اسلامی اینطور بی اطلاع یا بی اعتناء به احکام اسلام باشند آیا بیگانگان دلسوز ما خواهند بود؟ اینطور به خاطر می رسد که در آن موقع خبرگزاریها اطلاع دادند که از نمایندگان ملل اسلامی فقط نماینده کشور عربستان سعودی از نظر مخالفت آن با مقررات اسلامی از امضاء آن خودداری نمود ولی نمی توانیم در آن باره به طور قطع بنویسیم اکنون خودمان منصفانه قضاوت کنیم که اگر این نسبت صحّت داشته باشد و او چنین بیانی نموده باشد کدامیک را می پسندیم. البته شک نیست که اگر نماینده سعودی مخالفت نموده و آن را رد کرده رویه او پسندیده تر است زیرا او حفظ حیثیت دیانت و کشور خود نموده و علاقه مندی خود و ملت خود را به دیانت اسلام به ثبوت رسانیده و کسی که به مذهب خود ایمان داشته و در آن راسخ باشد نزد همه ملل مورد تقدیس و احترام است بلکه دشمنان او نیز بدو بیشتر اهمیت میدهند زیرا میفهمند که او دارای شخصیت روحی عالی است و به معتقدات خود مؤمن و پابند بوده و حاضر به ترک آن نیست ولی نمایندگان دیگر که هم خود را مسلم و هم نماینده ملل اسلامی معرفی کرده و کورکورانه آن را امضاء نموده اند هم آبروی خود و هم حیثیت ملت‌های خود را نزد بیگانگان برده و هم حس نفرت و انزجار در ملت خود و سایر ملل اسلامی نسبت به خویش ایجاد نموده اند.

زیرا نماینده ملت اسلامی باید رعایت مقررات دینی و اجتماعی و سیاسی خود را بنماید و آیا این نمایندگان که خود را از طرف ملل اسلامی میدانستند از قوانین اسلامی اطلاع داشتند یا نه اگر آگاه نبوده اند چرا حاضر به قبول نمایندگی شده و خود را در مجامع بین المللی به این سمت معرفی کردند و در موضوعهاییکه به مذهب ارتباط پیدا میکند دخالت نمودند در صورتیکه بخاطر دارم پس از جنگ در زمان دولت کارگری انگلستان در بعض مجلات یا روزنامه ها دیدم که بوین وزیر خارجه دولت کارگری انگلستان موقعی که میخواست در

مجلس عوام راجع به فلسطین و یهود نطق کند از یک هفته پیش دو کتاب مقدس تورا و قرآن را در این باب مطالعه نمود و آنچه را درباره یهود نوشته شده کاملاً دقت کرد که نطق او برخلاف نوشته های این دو کتاب نباشد. چرا نمایندگان مسلمین این دقت را نداشته باشند و این قبیل امور را از آنها یاد نگیرند و فقط تقلید کورکورانه داشته باشند. چرا اگر از احکام اسلامی بی اطلاعند به علماء و فقهاء و دانشمندان دینی یا به کتب فقهی مراجعه نمایند که اینچنین باعث سرافکنندگی خود و جامعه خود نشوند و اگر آگاه بوده و با بی اعتنائی به احکام اسلامی آن را امضاء نموده یا العیاذ بالله قانون اسلامی را ناقص دانسته اند چگونه خود را مسلم و نماینده ملت اسلامی معرفی کرده و کرسی نمایندگی یک ملت اسلامی را اشغال نموده اند و چگونه حاضر میشوند عمداً حیثیت دیانت و ملت خود را لکه دار کنند.

بعداً هم که آنها امضاء کردند همین ایراد بر دولتهای اسلامی وارد است که چرا در آن موقع نماینده خود را از امضاء آن منع ننموده و اگر بعد از امضاء مسبوق شده اند چرا بعداً رد و ابطال آن را نخواستند و نماینده خود را مورد مؤاخذه و توبیخ قرار ندادند و بعداً نیز چرا مجالس شوری و نمایندگان مجلس بر دولت و نماینده دولت اعتراض نکنند بلکه خودشان هم آن را تصویب نمایند. بلکه حق این بود در چنین امر مهمی که به مذهب ارتباط پیدا میکند دولت با علماء در تماس بوده و کسب تکلیف کند و اگر دولت هم به این فکر نیفتاد خود علماء به دولتهای اسلامی اعتراض نموده مخالفت صریح آن را با مقررات اسلامی گوشزد نمایند و اگر رأی داده شده در خواست ابطال آن کنند بلکه مستقیماً مخالفت آن را با قوانین اسلامی به نمایندگان اسلامی در سازمان ملل و همچنین به خود سازمان اطلاع دهند.

پس حق این است که مراجع روحانی نیز درین قبیل امور که بستگی به دیانت دارد بیشتر دقت نموده مراقب باشند و نگذارند اینطور امور که مخالفت صریح با قوانین اسلامی دارد ظاهر شود و لازم است به اخبار جهان و آنچه به مذهب و دین ارتباط پیدا می کند توجه داشته باشند تا متفقاً درین قبیل مواقع اقدام کنند.

همانطور که اخیراً شنیدم که باز در سازمان ملل نغمه دیگری ساز می کنند و بعضی از نمایندگان مذاکره تساوی کامل حقوق زن و مرد را در جهان مینمایند که اگر این نظریه من جمیع الجهات بدون در نظر گرفتن خصوصیت های هر یک تصویب شود مخالفت دیگری با قوانین اسلامی مانند قانون ارث می باشد در صورتیکه این قبیل قوانین سازمان ملل را نباید قانون تساوی حقوق زن و مرد نام گذاشت بلکه باید آن را قانون برتری کامل زن و بردگی مرد نامید زیرا مرد از طرفی در ارث تساوی پیدا می کند و از طرفی مهریه زن و نفقه و کسوه او و مخارج و تربیت فرزند به عهده مرد ضعیف میشود و خوب است جامعه مقدسه روحانیت و پرچمداران بزرگ مذهبی اسلامی از شیعه و سنی متفقاً به دولتهای اسلامی و نمایندگان آنها در سازمان ملل گوشزد کنند که این قبیل قوانین مخالف صریح اسلام است و در حقیقت هر کسی بدانها رأی بدهد ورقه مخالفت خود را با اسلام و رد احکام دیانت مقدسه را امضاء نموده است و نمایندگان ملل اسلامی هم در مجامع بین المللی توجه به دستورات قرآن داشته و از آن تخطی نکنند و سند مخالفت را با دیانت اسلام امضاء نمایند.

اتفاق نظر مراجع محترم روحانیت خدمات بزرگی به اسلام می کند چنانکه در موضوع تهیه فیلم از پیغمبر بزرگوار اسلام و تاریخ صدر اول اسلام همین اتفاق نظر پیش آمد و سبب جلوگیری شد که خود نگارنده در سال ۱۳۴۸ قمری (۱۳۴۴ شمسی) در طهران به محض آنکه در جرائد و مجلات دیدم انقلاب حال پیدا نموده و احساسات مذهبی مرا وادار کرد که خدمت چند نفر از آقایان مراجع تقلید عرض و موضوع را مذاکره نموده و به عرض رسانیدم که به نظر من این امر توهین بزرگی به پیشوایان دین و دیانت مقدسه است و شایسته است از آن جلوگیری کنند. آقایان عظام هم تصدیق فرموده و با سایر مراجع نیز مذاکره و اقدام جدی و سریع نمودند که بحمدالله تاکنون موفق هم شده اند و کارگردانان فیلم نتوانستند منظور خود را تا این تاریخ عملی نمایند و هر چند به قرار مسموع اخیراً دو کشور از کشورهای اسلامی با آن موافقت کرده و کمک نموده اند و بطوریکه نوشته اند به زودی به پایان میرسد

بند دوم از ماده شانزدهم

بند دوم مشعر است به اینکه ازدواج باید با رضایت کامل طرفین باشد این موضوع تقریباً مطابق با طبیعت میباشد و دیانت اسلام هم که همه احکام آن با طبیعت وفق میدهد به این امر اهمیت کامل داده و صحت عقد ازدواج را منوط به رضایت طرفین دانسته به طوریکه اگر یکی از طرفین راضی نباشد هرچند پدر و مادر او بگویند یا دیگران او را مجبور کنند اگر در موقع اجرای عقد رضایت قلبی نداشته باشد آن عقد باطل است و حتی اگر ولی صغیر عقد او را مصلحت دانست و اقدام نمود صحت آن موکول به بلوغ صغیر و اجازه اوست که اگر پس از بلوغ اجازه نداد آن عقد باطل است. زیرا ازدواج معامله عمرانه است که دو نفر با یکدیگر انجام میدهند درینصورت باید هر دو کمال رضایت را داشته باشند تا بتوانند کانون خانوادگی گرم و سعادت‌مندی داشته و فرزندان شایسته تربیت کنند و اگر محبت نباشد چگونه می توانند اجتماع خانوادگی را تشکیل دهند.

ولی چون جوانان گاهی ممکن است تحت تأثیر احساسات شهوانی و جوانی واقع شده و فکر آینده خود ننموده تدبیر را از دست بدهند بعضی فقهاء مطابق بعضی اخبار فتوی داده اند که عقد دوشیزه باید با اجازه پدر باشد و بدون اجازه پدر جایز ندانسته اند زیرا ممکن است دختر جوان چون بی تجربه است فریب بعضی اشخاص را که ظاهری آراسته داشته ولی باطنشان برخلاف آن است بخورد و اغفال شود و باعث ننگ خانوادگی یا بدبختی دائمی خودش بشود ازینرو باید آن ازدواج با رضایت پدر او باشد و آن نیز نزد عموم فقهاء نیست بلکه بسیاری از آنان مانند ابی‌الصلاح و شیخ مفید و بعضی دیگر رضایت پدر را لازم ندانسته و فقط ترک رعایت رضایت او را مکروه گفته اند و کسانی هم که رضایت او را لازم میدانند آن را مخصوص قبول امر ازدواج گفته اند ولی در عکس آن یعنی در صورتیکه خود دختر راضی نباشد عدم انجام ازدواج منوط به موافقت پدر نیست بلکه اگر پدر اصرار هم داشته باشد و دختر راضی نباشد آن عقد باطل است.

ولی نمایندگان سایر ممالک اسلامی از جمله ایران و عربستان سعودی و اندونزی و مصر و کویت و عراق و اردن و نمایندگان مسلمین بعضی ممالک دیگری که عده ای از تبعه آنان مسلم می باشند مانند هند و امریکا و انگلیس و کانادا و ژاپن در دهلی مجمعی تشکیل داده و درباره امور اجتماعی مسلمین مذاکراتی نموده و در ده چیز توافق نموده اند که شرح آن در مجله اخبار العالم الاسلامی منتشره مکه مکرمه شماره ۴۰۴ تاریخ ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۹۴ ذکر شده است از جمله موضوع هشتم درباره همین فیلم است که طی قطعنامه ای این ده چیز به اتفاق آراء تصویب و از جمله نمایش آن فیلم را تحریم کردند که همبستگی و اتفاق نظر مسلمین را درین امر میرساند و از جمله به طوریکه در آن روزنامه مینویسد متفقاً از طرف جمعیت تلگرافی به پیشوای لیبی نموده و درخواست کرده اند که چون این فیلم مخالف احترام مقام مقدس پیشوای اسلام و دیانت مقدسه است از کمک بدانها منصرف شوند و از تهیه فیلم جلوگیری کنند که بسیار موجب امیدواری است که اینطور اتفاق نظر پیش آمده است. در مجله تهران اکونومیست نیز شماره ۱۰۶۸ ص ۴۴ درباره این مجمع ذکری شده است.

درباره این ماده نیز اگر در آن موقع این اقدامات به عمل می آمد مسلمین هم بلکه همه مردم جهان به قانون اسلام در این باره آگاهی بیشتر پیدا نموده و بعضی ازدواجهای خلاف قانون اسلام که به استناد به همین اعلامیه حقوق بشر در میان مسلمین انجام گردید و باعث ننگ خانواده یا جامعه بود واقع نمیشد. افسوس که دردها و مصیبت‌های ما مسلمین یکی و دوتا نیست که بتوان آنها را شرح داد بلکه در هریک از شئون حیاتی و اجتماعی و اخلاقی و روحی خود که نظر کنیم می بینیم پر از درد و مصیبت و خلاف است و باید بر مصائب اسلامی زار زار بگرئیم و عملاً در فکر چاره و درصدد درمان دردهای خود باشیم و از خداوند بخواهیم که ظهور مصلح کل و حجت منتظر را نزدیک گردانیده ما را نیز لیاقت اطاعت از اوامر او که همان دستورات اسلامی است و پیروی از آن وجود مقدس و یاری او عنایت کند.

و در دوره امروز پر واضح است که اگر دوشیزه در ازدواج اختیار تام داشته باشد با آزادی و بی ترتیبی که امروز در وضع آنها ایجاد شده زناشوئیهای بسیار ننگین پیش آمده و غالباً منجر به طلاق یا فساد اخلاق زیادتری میگردد چنانکه در روزنامه ها ازین قبیل اخبار میخوانیم و می بینیم که بسیاری ازین ازدواجها که برخلاف میل پدر و مادر انجام شده عاقبت نیک نداشته و باعث بدبختی گردیده است که می توان گفت در مثل این زمانها رضایت پدر و مادر لازم و بسیاری از فسادها بر اثر آن کم می شود و برای جلوگیری از فساد اخلاق و بی بند و باری و بدبختی خانوادگی است که شارع مقدس اسلام در امر ازدواج سختگیریهای نموده و شرایطی برای آن تعیین فرموده و اضافه بر رضایت طرفین الفاظ معینی که دلالت بر ایجاب و قبول نماید لازم دانسته بلکه بیشتر علمای اسلام میگویند بغیر عربی جایز نیست به این منظور که در آن امر مراقبت بیشتر شود و هرکسی نتواند هر عملی که بجا بیاورد فوری آن را تصحیح نماید. و آن نیز باید به الفاظ مخصوصی که در قرآن نامبرده شده مانند کلمه تزویج یا نکاح باشد. هرچند بعض علمای شیعه مانند سید مرتضی و شهید اول و شیخ بهائی بغیر عربی هم جائز دانسته اند و ابن حمزه هم جائز دانسته ولی ذکر عربی را مستحب گفته است.

و نیز یکی از شرایط آن نزد اهل سنت شاهد آوردن است در موقع عقد ولی شیعه آن را واجب نمیدانند و مستحب میگویند فقط ابن ابی عقیل از متقدمین فقهای شیعه قائل به وجوب آن گردیده بر عکس طلاق که غالب فقهای شیعه وجود دو شاهد عادل را لازم می دانند برای اینکه طلاق نزد خدا و رسول ناپسند و مخالف محبت است ازینرو سختگیری زیادتر شده و لی اهل سنت آن را در طلاق لازم نمی دانند. زیرا میگویند طلاق عبارت است از فک زوجیت و آن بسته به تمایل به این امر و مربوط به خود مرد است لازم نیست شاهدی وجود داشته باشد.

بعضی از مسیحیان شاید بر تشریح طلاق ایراد کنند و طبق فرمایش منسوب به حضرت مسیح(ع) که آن را مخالف قانون محبت گرفته بر اسلام اعتراض نمایند ولی باید تذکر داد که جواز آن اختصاص به دیانت مقدسه اسلام ندارد بلکه در دیانت یهود و زرتشت بلکه در آئینهای ملل دیگر و در قوانین باستانی ملل نیز طلاق وجود داشته و بلکه برای بعض مواقع لازم و ضروری است مانند موقعی که زن و مرد با یکدیگر ناسازگار بوده و به هیچوجه توافق روحی نداشته باشند یا آنکه مرد از زن عملی منافی عفت ببیند و نتواند تحمل کند و یک نوع حساسیت ناراحت کننده بین آنها بوجود آمده باشد و به هیچوجه قابل اصلاح نباشد درینصورت اگر طلاق جایز نباشد باید هر دو همیشه در رنج و عذاب و در حقیقت در دوزخ باشند و خوف وقوع در معصیت نیز برای آنها باشد که تنها راه حل آن طلاق گفتن است پس تشریح طلاق بسیار عاقلانه و عادلانه است و ممالک مسیحی مذهب نیز که از نظر پیروی کلیسا طلاق را جایز نمی دانند مجبور شده و میشوند که برای طلاق قوانینی وضع کنند چنانکه اخیراً در ایتالیا نیز که مرکز پاپ است همین قانون با وجود مخالفت شدید کلیسا تصویب شد.

ولی اگر جلو طلاق هم خیلی باز باشد که زنها نیز اختیار طلاق را داشته باشند هرج و مرج شدیدی در امر زناشوئی پیدا شده و بعض زنها ممکن است بر اثر ناراحتی مختصری که از مرد یا فامیل او پیدا می کنند یا بواسطه اغفال شدن توسط بعض اشخاص هرزه و فریب خوردن اقدام به طلاق کند به مثل معروف بهانه های بنی اسرائیلی بیاورند و خود را از قید ازدواج آزاد نمایند چنانکه در بعض روزنامه ها اخبار این طلاقها را می خوانیم و یا آنکه میخوانیم و می شنویم که فلان ستاره سینما که کار او بلهوسی و بی بند و باری است با دیگری ازدواج نموده و مدت زیادی نگذشته اقدام به طلاق خود نمود.

این قبیل ازدواجها و طلاقها هر دو بر اساس شهوترانی و بی قیدی و هوس است نه به منظور ایجاد خانواده و اگر دستورات اسلام درباره نکاح و طلاق مجری شود و معمول گردد

این هرج و مرج و فساد اخلاق و بی‌عفتیها که امروزه در بیشتر کشورهای دنیا حکمفرماست از بین می‌رود و نظم و ترتیب در آن باره ایجاد میگردد.

ممالک اسلامی هم که امروزه متأسفانه بیشتر آنها تحت نفوذ سیاسی یا اخلاقی بیگانگان هستند به جای اینکه خلاف و فساد آنها را ببینند و با احکام دین خود مقایسه نموده بیشتر به دین خود بچسبند برعکس مرتب از آنها تقلید کورکورانه نموده و هرچه فساد در آنها هست یاد میگیرند مثلاً گمان می‌کنند علت ترقی آنها در بی‌قیدی به احکام دیانت است در صورتیکه این امر به کلی برعکس و آنها غالباً خیلی مقید به دیانت می‌باشند. نهایت علاقه به دیانت خود دارند نه دیانت ما ولی جوانهای ما که به اروپا یا امریکا می‌روند و می‌بینند نماز یا روزه یا امثال آنها در بین آنان معمول نیست آنها هم تقلید نموده در صورتیکه هر دسته باید به احکام دیانت خود مقید باشد و آنها غالباً در بسیاری از احکام مقید هستند به طوریکه در یک کشور مسیحی کمتر کسی است که روز یکشنبه به کلیسا نرود و به عبادت خود مشغول نباشد یا روز مصلوبیت مسیح(ع) یا عید پاک یا عید میلاد مسیح(ع) که مذهبی است ترک مراسم دینی خود نماید ولی متأسفانه در کشور ما به جای آنکه تولد یا بعثت حضرت رسول(ص) یا تولد حضرت امیر(ع) یا عید غدیر به انجام مراسم مذهبی مشغول باشند به کلی از آن غفلت داشته و یا آنکه به عیاشیهای خلاف شرع و اخلاق مشغول می‌شوند و یا در روز تاسوعا و عاشورا، که عزای عمومی مذهبی ما است به جای شرکت در مراسم سوگواری مذهبی به گردشهای تفریحی مانند رفتن کنار دریا برای چشم‌چرانی یا شرکت در عیاشی می‌روند و نام خود را شیعه یا مسلم می‌گذارند و نام دین و مذهب را ننگین می‌کنند.

یا آنکه گمان می‌برند یکی از علل ترقی و پیشرفت آنها آزاد بودن زنها و بی‌قید بودن است در صورتیکه اصلاً چنین نیست و بلکه آنها نیز اگر اینقدر آزادی به زنها نمی‌دادند در آسایش و راحت بیشتری بودند و فساد اخلاق در میان آنها کمتر بود دیانت اسلام که حجاب برای زنها دستور فرموده و وظایفی برای آنها مقرر کرده بهیچوجه مخالف با ترقی مادی نبوده

بدلیل آنکه فراگرفتن دانش را برای مرد و زن لازم نموده است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و برخلاف آنچه به پولس حواری نسبت داده شده که از با سواد کردن زنان منع نموده اسلام تأکید کرده که هر فرد مسلمی باید خواندن و نوشتن را یاد بگیرد و در حقیقت اسلام یگانه دینی است که خواندن و نوشتن را جزء مذهب قرار داده زیرا در قرآن دستور می‌فرماید که تا بتوانید و هر اندازه میسر باشد از قرآن بخوانید و معلوم است که تا کسی سواد نداشته باشد نمیتواند قرآن بخواند و در مکارم الاخلاق به پیغمبر(ص) نسبت داده شده که فرمود از جمله حقوقی که فرزند بر پدر دارد سه چیز است: ۱- نام نیکو برایش پیدا کند. ۲- خواندن و نوشتن را به او تعلیم دهد. ۳- هنگامیکه موقع ازدواج او رسید برای پسر زن بگیرد و دختر را هم شوهر بدهد پس از این جهت که یکی از مبانی ترقی است فرقی بین زن و مرد قائل نشده و راه دانش و ترقی را برای زن نیز باز گذاشته است.

از طرفی در امور دینی نیز آنها را در یک ردیف قرار داده و هر که را دارای ایمان و صفات تابعه آن باشد خواه مرد و خواه زن باشد ستوده که در سوره احزاب میفرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ» تا آنکه میفرماید «أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» که هر زن و مردی را که دارای این صفات پسندیده باشند در یک ردیف قرار داده و برای آنها آمرزش و اجر بزرگ تعیین فرموده است.

از نظر اقتصادی نیز زن در دارائی خود تسلط کامل دارد و می‌تواند هر نوع تصرفی در آن بنماید و حق مالکیت دارد و ارث و مهر خود را متصرف میشود و از راه کسب و تجارت مشروع و کشاورزی و غیر آنها میتواند بر دارائی خود بیفزاید که در سوره نساء فرماید: لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ یعنی مردها و زنها از آنچه کسب نموده و گرد کرده اند بهره می‌برند در صورتیکه در بسیاری از ملل جهان حتی بعض ممالک اروپا تا همین اواخر برای زن حق مالکیت قائل نبودند و انگلستان در اواخر قرن نوزدهم و فرانسه

در نیمه اول قرن بیستم تصویب کرد و اجاز داد که زن شوهر دار در مال خودش تصرف نماید ولی قبلاً حق تصرف نداشت. حال به اینصورت چه نقضی در قوانین اسلام موجود است که ما بدان توجه نداشته و از دیگران تقلید میکنیم و کدام قانون در جهان ممکن است کاملتر و جامعتر از قانون اسلام باشد چرا ما در همه چیز تقلید کورکورانه از بیگانگان کنیم و از آنچه خود داریم فراموش نمائیم.

اسلام آزادی را برای زن به آن اندازه که مخالف طبیعت و مزاج و عفاف او نباشد دستور فرموده ولی از بعضی قسمتها که برای طبیعت او وظائفی که طبعاً به او محول است مخالف باشد نهی فرموده مثلاً دخالت در سیاست چون اولا عقل و فکر او غالباً برای کارهای بزرگ و مهم مهیا نیست و زود اشتباه میکند یا تحت تأثیر واقع می شود ازینرو اجازه داده نشده و در حدیث از حضرت رسول(ص) به نقل فریقین رسیده که چون دختر خسرو پرویز به سلطنت ایران رسید خبر به حضرت رسول(ص) که دادند فرمودند:

«لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ آمَرُهُمْ أَمْرَةً» و بسیاری از ممالک متمدنه نیز همین رویه را در بعضی امور سیاسی خود دارند چنانکه در کشور سوئیس که از متمدنترین و کاملترین ممالک جهان است زن حق شرکت در انتخابات ندارد و حتی چند مرتبه زنان اعتراض نموده و از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۹ بیست بار برای این موضوع فریاد و مراجعه به آراء عمومی شد و از طرف ملت مردود گردید.

همچنین امر روحانیت و پیشوائی روحانی در اسلام برای زن جایز نیست حتی فاطمه زهرا(علیها السلام) که بزرگترین زنان عالم است به ظاهر سمت پیشوائی روحانیت نداشت عمل و رفتار او سرمشق برای همه مسلمین است ولی منصب روحانی به ظاهر نداشت. البته زن هم می تواند علوم دینی را فرا بگیرد و در آن قسمت به مقام کمال برسد ولی جنبه مرجعیت نمی تواند داشته باشد.

همینطور کارهای دشوار مانند امور جنگی و رفتن به میدان جنگ از آنها برداشته شده است زیرا اولا بواسطه ضعف قلبی که دارد غالباً برای قلب و مزاج او مضر است و ثانیاً چون ترسو تر از مرد است ممکن است بترسد و از جنگ روگرداند و باعث جبن و ضعف دیگران هم بشود مگر بعضی قسمتهائی که در پشت جبهه جنگ لازم است همچون پانسمان کردن زخمیها و پرستاری از بیماران و امثال آنها.

حجاب و عفاف

ولی آنچه را که باعث تهییج و شهوت انحراف از وجهه عفاف میشود منع فرموده از اینرو دستور فرموده که زنهای نباید آنچه را موجب ازدیاد حس شهوت مردان است انجام دهند و باید بدن خود را بپوشانند و زینتهای خود را به بیگانه نشان ندهند، در مجامع عمومی نیز که مردها هستند کمتر حاضر شوند و در خانه های خود قرار بگیرند که در سوره احزاب فرماید:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجُ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ يَعْنِي أَي زَنَانِ يَبْغَمِبِرِ دَرِ خَانَةِ هَايِ خُودِ قَرَارِ بَغِيرِيدِ وَ زِينَتِهَايِ خُودِ رَا مَانَدِ زَمَانِ جَاهَلِيَّتِ نَخْسْتِينِ ظَاهِرِ مَكْنِيْدِ وَ خُودِ رَا بِپُوشَانِيْدِ كِه مَنظُورِ زَمَانِ قَبْلِ اَزِ اِسْلَامِ اَسْتِ نِه جَاهَلِيَّتِ اُولَى كِه دَرِ مَقَابِلِ جَاهَلِيَّتِ ثَانِيِه اَسْتِ وَ دَرِ تَارِيخِ اَدَبِيَاتِ عَرَبِ مِصْطَلَحِ مِيآشَدِ بَلَكِه دَرِ نَجَا عُمُومِيَّتِ دَارِدِ.

و در سوره نور فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ الْح» یعنی بگو به مؤمنین که چشمان خود را از نظر به بیگانه بپوشند و عورات خود را از خلاف حفظ کنند و به زنهای مؤمنه نیز بگو که چشمان خود را حفظ کنند و زینتهای خود را به دیگران ننمایند مگر آنچه به خودی خود ظاهر شود و روسریها را بگریبانهای خود ببندازند.

و در سوره احزاب فرماید: «قُلْ لَا زُوجَ لَكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ» یعنی به زنها و دختران خود و زنهای مؤمنین بگو که دو طرف چادرهای خود را به یکدیگر نزدیک کنند تا مردان آنها را نشناخته و زینت و آرایش آنان پیدا نباشد که از این دو آیه معلوم میشود حجاب در صدر اسلام وجود داشته و از دو چیز مرکب بوده که جلباب و خمار باشد و بعضی برقع را هم ذکر کرده اند. جلباب به کسر جیم و سکون لام یا به کسر اول و دوم و تشدید سوم جامه ای است که زنان روی لباس خود می پوشیدند که همه بدن را از گردن تا پا فرا میگیرد و آن را ملحفه هم میگفتند که همان چادر باشد و آن مانند ردا است که برای مردان میباشد و خمار به کسر اول پارچه روسری است که چهار گوش بوده و برقع بضم اول و سوم یا فتح سوم یا بر وزن عصفور رو بند زنان است که از این آیات کاملاً حجاب معمول در اسلام معلوم میگردد.

و باز در همان سوره احزاب است «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» یعنی اگر از زنان پیغمبر چیزی خواستید از پشت پرده از آنها بخواهید و هر چند بعض این آیات مربوط به زنان پیغمبر است ولی به اتفاق فریقین عمومیت دارد و فقهای اسلام می گویند که همه بدن زن عورت است جز گردی صورت و دست از مچ و پا از ساق که در نماز و احرام دستور پوشاندن غیر آنها داده شده و حتی اگر موئی از سر زن در نماز پیدا باشد آن نماز باطل است و در آخر سوره نور میفرماید:

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَتِهِ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ هُنَّ» یعنی زنان که از سن جوانی و موقع ازدواج آنها گذشته (بازنشسته شده اند) باکی نیست که بعضی لباسهای خود را بگذارند (که به جلباب و خمار تقسیم شده) ولی باز هم زینتهای خود را ظاهر نکنند و مع ذلك اگر عفت بورزند و خود را پوشیده بدارند برای آنها بهتر است که این آیه نیز کمال اهتمام قرآن و اسلام را به حجاب حتی برای پیر زنان میرساند.

همه این ها برای این است که حیا و عفت محفوظ بوده و امور خلاف اخلاق پیدا نشود ولی متأسفانه وضع بیشتر ممالک اسلامی امروز برعکس شده و در بعض آنها فسق و فجور زیادتر از ممالک دیگر گردیده برای اینکه زنها به کلی خود را آزاد دانسته و حتی دیانت و اخلاق و حیا و عفت را نیز ترک نموده اند و هیچ دین و عقلی این قبیل امور را نمی پذیرد و بزرگان کلیسا نیز آن را تقبیح میکنند چنانکه در سال ۱۳۸۳ قمری (۱۳۴۲ شمسی)^۱ کلیسای کاتولیک فتوایی صادر و منتشر نمود به این مضمون که هر دوشیزه که در مسابقه زیبایی شرکت کند یا بدن خود را در منظر مردم بگذارد از حقوق دینی محروم میگردد و نماز بر جنازه او خوانده نخواهد شد و در مقابر مسیحیان دفن نخواهد گردید و همچنین به هیچ زنی اجازه داده نمی شود که داخل کلیسا شود مگر لباس سنگین داشته و موهای او پوشیده باشد یعنی لباس جلف و سبک و کوتاه نداشته باشد.

حال خودمان بسنجیم آیا با این فتوا که در مرکز مدینیت اروپا صادر شده شایسته است که ما مسلمین با دستورات اکیدی که در قرآن و احادیث برای محفوظ بودن زنان رسیده مع ذلك کاسه از آش گرمتر شده در بی پروائی از آنها هم بگذریم چرا زنان ما نه رعایت اخلاق و مذهب نموده و نه حیثیات اجتماعی را در نظر دارند و همین آزادی ننگ آور است که باعث بسیاری از خرابیها و برافتادن خانمان ها بلکه کشتارها میشود و شاهد ما اخباری است که مرتباً در روزنامه ها دیده می شود و روز به روز هم زیادتر می گردد زاجربرونی و پلیس و جرمه و حبس و مجازات هم نمیتواند جلوگیری کند به دلیل آنکه می بینیم مرتباً روی در ازدیاد است تنها چیزی که میتواند از فساد و تباهی جلوگیری کند همانا دین و اخلاق دینی است که تا در میان ما وجود نداشته باشد این فساد حکم فرما است و کیفری هم که معین می

^۱ - مجله (المسلم) چاپ قاهره شماره ۸ از سال ۴۳ ربیع الاول ۱۳۸۳

شود باید طوری باشد که هم رادع او برای آینده و هم عبرت دیگران باشد و هم به صحت مزاج او لطمه نزنند و آن همان است که در اسلام معین شده است.

اسلام برای فسق و فجور و امور خلاف عفت کيفرهائی معین نموده و برای هریک از آنها فراخور شدت و ضعف و کوچکی و بزرگی آن حدی تعیین کرده و هیچ امری را فروگذار ننموده و دستور جامع برای آن داده است که شرح آنها در کتب فقهیه مذکور است و اگر آنها را به کار بندیم و مجازاتهای اسلامی را برای مجرمین در نظر بگیریم ازین هرج و مرج دینی و اخلاقی و اجتماعی جلوگیری می شود.

ولی متأسفانه از آنها نیز ما بی اطلاعیم و وقتی هم که می خواهیم خود را طرفدار عفت و حیا و حفاظ و مخالف فسق و جور معرفی کنیم برای جلوگیری از آن قانون وضع می کنیم چنانکه در تاریخ ۲۰، ۲۱، ۲۲ از طرف وزارت امور خارجه لایحه ای به نام لایحه الحاق دولت شاهنشاهی به پروتکل های اصلاحی قراردادهای مربوط به منع فحشاء تقدیم مجلس گردید که من وقتی این خبر را شنیدم هم تعجب کردم و هم افسوس خوردم که چرا اولیاء امور مملکت ما اینقدر از قوانین اسلامی بی اطلاعند و یا بدان بی اعتناء می باشند و از طرفی سنگ اصلاح مملکت و جلوگیری از فساد اخلاق به سینه می کوبند ما که خود را پیرو دیانت مقدسه اسلام و تابع دستورات حضرت جعفر بن محمد علیها السلام که عین دستور پیامبر بزرگوار اسلام است میدانیم و به داشتن اسلام و مذهب جعفری و اثنی عشری بودن افتخار داریم و رسمی شدن مذهب تشیع اثنی عشری در ایران بعد از آنکه در زمان الجایتو سلطان محمد خدا بنده رسمیت یافت و دوامی نیافت خوشبختانه در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی به همت و مجاهده صوفیان صفوت نشان رسمیت یافت و ما بدان افتخار میکنیم چرا متوجه نباشیم که دیانت اسلام از هیچ چیز فروگذار ننموده و هیچیک از قوانین اجتماعی خواه آسمانی و خواه قوانین موضوعه بشری به جامعیت قوانین اسلامی نیست قوانینی که دیانت اسلام برای حفظ عفت و منع فحشاء و در عین حال حفظ حیثیات و آبروی مردم و جلوگیری از تهمت و افتراء

وضع نموده که هرکسی نتواند به صرف غرض و دشمنی با دیگری درصدد لکه دار نمودن حیثیت او برآید به قدری جامع و با اهمیت است که اگر همه عقلاء و حقوق دانان بشر بخواهند قانونی بهتر از آن وضع کنند نخواهند توانست همه ممالک جهان و دانشمندان متفکر و نمایندگان مجالس ملی و سازمانهای بین المللی باید از قوانین اسلام سرمشق بگیرند و آنها به قوانین اسلام ملحق شوند نه آنکه یک مملکت اسلامی قانونی به مجلس ملی خود ببرد و خود را به قانون آنها ملحق نماید اعزۃ علی الکافرین را ما باید وجهه نظر خود داشته باشیم و غرور دینی نگذارد که تحت تأثیر بیگانگان واقع شویم و آنچه خود به مراتب بهتر داریم از بیگانه تمنا کنیم. قوانین اسلامی در عین آنکه حفظ منافع اجتماعی را نموده نهایت شدت و سختی را هم به خرج داده که هم کسی از راه عفت منحرف نشود و هم دیگری جرئت تهمت زدن بيمورد نداشته باشد و برای کسانی که از راه عفت منحرف شده مرتکب فحشاء گردند با تفاوت درجه آن عمل کیفر های سخت قرار داده و هر چه عمل زشت تر باشد مجازات آن شدیدتر است البته حضرت مسیح هم از نظر اخلاق دستور اکید و مهمی داده و فرموده که من میگویم نظر کردن به زن بیگانه زنا محسوب می شود ولی تنها این دستور کافی نیست زیرا اولاً مراتب و درجات اشخاص مختلف است و این دستور را همه کس نمیتواند اجرا کند و مربوط به مراتب عالیه دیانت و اخلاق است و ثانیاً بشر به واسطه طبع سرکشی که دارد بالطبع تحت تأثیر عوامل طبیعت قرار میگیرد و به آسانی نمیتواند مطیع اوامر عقل و اخلاق شود لذا برای حفظ نظم اجتماعی قوانین کیفری نیز باید وجود داشته باشد و مجازات هم باید طوری باشد که مصالح اجتماعی در آن منظور گردد و قوانین اسلامی همه این قسمتها را رعایت نموده و اگر حدود اسلامی اجراء شود تخلفات به زودی رخت برمی بندد و علت اینکه کشور عربستان سعودی از حیث نظم و امنیت قدری بهتر از سایر ممالک اسلامی میباشد آن است که مقررات اسلامی در آنجا بیشتر رعایت می گردد.

در قوانین مربوط به منع فحشاء به قدری در اسلام دقت شده و به جزئیات هم دستور داده شده که بهتر از آن متصور نیست و حتی در عین آنکه درین باب سختگیری کرده در حفظ آبروی اشخاص نیز دقت کامل نموده و جلو غرض ورزیها و تهمت‌های بیجا را شدیداً گرفته که آبروی افراد بازیچهٔ اغراض دیگران واقع نشود و برای کسانی که بدون جهت و دلیل به دیگران تهمت میزنند کیفر سخت قرار داده و قوانین قذف را نیز تعیین نموده است و آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا» مؤید این امر است ولی متأسفانه قوانین منع فحشاء نیز میان ما مسلمین به کلی رخت بر بسته و مرتباً فسق و فجور و اعمال منافی عفت که بر اثر آزادی خلاف عقل و شرع زنها است در کشور ما روی در ازدیاد است و نه خودمان درصدد اصلاح خویش می‌باشیم نه رهبران ما به فکر تربیت ما و آشنا نمودن به احکام اسلام میباشند بلکه علاوه بر آنکه عمل نمی‌کنیم از آنها بی‌اطلاع یا بدانها بی‌اعتنا میباشیم و نمیدانیم که خودمان چه احکام و دستورات جامع و بزرگی داریم آنگاه به دنبال گفته‌های بیگانگان میرویم در صورتیکه آنها خوبی‌هایی هم اگر داشته باشند از خوشه چینی خرمن اقبال بزرگان ما است و از دستورات مذهبی ما گرفته‌اند.

اگر رهبران ما از احکام اسلام بی‌اطلاع یا به آن بی‌اعتناء نمی‌بودند اینچنین لایحه‌ای به مجلس نمی‌دادند زیرا دادن این لایحه و الحاق به قانون بین‌المللی سند بی‌اطلاعی یا بی‌اعتنائی ما به احکام اسلام است که بعضی هم ممکن است گمان برند اسلام هم مانند مسیحیت قوانینی برای این امور ندارد چرا باید به قراردادهای منع فحشاء که دیگران وضع کنند ملحق شویم و آن را برای خودمان در اسلام ننگ ندانیم.

چرا همان قوانین اسلامی را به موقع اجرا در نیاوریم و در سازمان ملل یا کمیسیونهای مختلفه آن و کنفرانسهای بین‌المللی در مقام دفاع از قوانین مسلمه و ثابته اسلامی بر نیامده و بداشتن چنین قوانین صحیح افتخار نکنیم، چرا قوانین اسلامی را به رخ آنها نکشیم و برتری آنها را ثابت ننمائیم و آنها را به الحاق به قوانین اسلامی درین باب دعوت نکنیم. زیرا اگر در

موارد لازمه مانند همین موضوع منع فحشاء به قوانینی که در اسلام معین شده اشاره کنند و آنها را پیشنهاد نمایند ممکن است در میان نمایندگان ملل دیگر بعضی از آنها که مغرض نباشند آنها را مورد مطالعه قرار دهند درینصورت اگر بعداً مورد تصویب واقع شد موجب افتخار و سربلندی پیشنهاد کننده در میان عموم ملل می‌باشد و اگر تصویب نشد باز هم او به وظیفه خود عمل نموده و عموم مسلمین نیز نسبت به او تمجید و تحسین میکنند.

این مطلب هرچند از اصل موضوع ما خارج بود ولی به اصطلاح ادباء طرداللباب ذکر شد و بر اثر غلبهٔ احساسات مذهبی خامه تند نمود و اختیار از دست رفت و بلکه بعض مطالب بر اثر عاطفه شدید مذهبی تکرار شد.

بند سوم از مادهٔ شانزدهم

بند سوم از مادهٔ شانزدهم این است: «خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از طرف جامعه و دولت حمایت شود» این قسمت نیز در اسلام مورد انکار نیست بلکه آن را تثبیت فرموده و برای هر یک از زن و مرد که رکن خانواده هستند شخصیت حقوقی بسیار مهمی قائل شده است و همانطور که برای مرد بر زن حقوقی از قبیل اطاعت و رعایت رضای شوهر و بیرون رفتن از خانه بدون اجازهٔ او و مراقبت در حفظ اموال و اثاثیه زندگانی او و دعوت ننمودن از مهمان بدون رضایت شوهر و امثال آنها و حفظ حیثیت و اعتبار او در حضور و غیاب، تعیین فرموده و مسافرت نیز بدون اجازه شوهر روا نیست حتی سفر زیارتی هم که مستحب است نباید بدون رضایت شوهر بنماید و گرنه زیارت او مقبول نیست و بلکه در آن صورت نماز را هم نباید قصر بخواند تنها سفر حج واجب است که شرائط استطاعت برای زن موجود باشد و هیچ مانعی برای حرکت او نباشد در آن صورت واجب است حج را انجام دهد هرچند مرد راضی نباشد مگر آنکه عدم رضایت مرد مبتنی بر دلیلهای عقلی و شرعی باشد که در آن حال شرائط استطاعت در حقیقت وجود ندارد.

همچنین برای زن نیز حقوقی بر مرد قرار داده که مرد باید رعایت آنها را بنماید: مانند مراقبت در امور زندگی او به فراخور حال و شأن و شخصیت او از حیث خوراک و پوشاک و مسکن به طوریکه اگر در کارهای زندگی احتیاج به خدمتگذار دارد باید برای او بیاورد و همچنین در مواقع مرض مراقب حال او بوده و از لوازم معالجه و پرستاری او فروگذار ننماید و همچنین در معاشرت با نهایت محبت و خوشرویی و مهربانی با او رفتار نموده و اگر ناگواری هم ببیند حتی الامکان بگذشت و اغماض بگذارند و نیز در حدود امکان در کارهای خانه و زندگی با او کمک کند و نگذارد که خیلی در زحمت و مشقت باشد و اینها بهترین دلیل است بر اینکه زن از ارکان اساسی اجتماع است.

بلکه اسلام در بسیاری از موارد رعایت حال او را بیشتر از مرد نموده و مزایایی برای او قائل شده مثلاً در مورد ارتداد که حکم مرد را در مرتد فطری قتل تعیین نموده برای زن این حکم را دستور نداده و قتل را از او برداشته و حبس ابد و اعمال شاقه برای او تعیین فرموده است و نیز زنان را از پرداخت نفقه و کسوه خود و فرزندان معاف نموده و همه آنها را بعهده مرد قرار داده است و حکومت اسلام نیز موظف است نظارت در رفتار اجتماعی افراد نموده نگذارد نسبت به یکدیگر تعدی و اجحاف نمایند خواه زن باشد، خواه مرد. زیرا همه آنها تحت حکومت اسلامی می باشند.

شاید بعضی گمان کنند که اسلام در بعض موارد بین زن و مرد فرق گذاشته و مرد را برتری داده:

۱- از جمله در موضوع ارث که حق مرد را دو برابر زن قرار داده و این حکم را غیر عادلانه فرض کنند ولی اگر ما حقوق مالی زن را در همه موارد با مرد تطبیق کنیم می بینیم که تنها در مورد ارث است که به ظاهر برای مرد بر زن مزیت قائل شده اند و آن نیز جبران امتیازات مالی که به زن داده شده نمیکند چون در جاهای دیگر امتیاز ندارد زیرا برای زن در ازدواج مهر معین شده که مرد باید به او بپردازد و بعداً نیز او را از نفقه و کسوه خود و فرزند و

خدمت معاف فرموده و همه را به عهده مرد قرار داده و به اضافه زن در انجام همه کارهای خانه حتی شیر دادن طفل پس از چند روز فطام حق مطالبه اجرت از مرد دارد و درآمدی هم اگر داشته باشد میتواند با آن کسب و تجارت کند و استفاده نماید ولی مرد در مقابل این امور فقط ارث زیادتری دارد و آن را هم اگر درآمد دیگری نداشته باشد باید مقداری را مهر زن نماید و با بقیه هم به کسب بپردازد و زندگی خود و عیال و اولاد را بگذارند مثلاً اگر شخصی سی هزار تومان ترکه داشته باشد و وارث او یک پسر و یک دختر باشد قسمت پسر بیست هزار تومان و از دختر ده هزار تومان میشود و پسر از حق خود باید مبلغی مثلاً ده هزار تومان مهر زن نماید و دختر هرگاه شوهر کند مبلغی مثلاً ده هزار تومان مهر بگیرد درینصورت دارائی دختر بیست هزار تومان از ارث و مهر و برای پسر ده هزار تومان میماند که از دختر دو برابر میشود و دختر میتواند پول خود را به مضاربه بدهد و استفاده نماید ولی پسر از همان ده هزار تومان باید کسب کند و زندگی خود و زن و فرزند را اداره نماید. پس باز هم حقوق زن بیشتر است و کسانی که بر حکم ارث اعتراض نموده اند کاملاً دقت نکرده و تطبیق احکام نموده اند و اگر این اعتراض از طرف مردان باشد شایسته تر است و گوستاولوبون^۱ فرانسوی نیز در کتاب تمدن اسلام و عرب این قسمت را تصدیق نموده و مینویسد که اسلام حقوق زنان را درین قسمت بیشتر رعایت نموده است.

۲- امتیاز دیگر هم که برای مرد میباشد همان موضوع طلاق است که قبلاً ذکر کردیم و جواب مشروح و علت واگذاری آن را به مرد شرح دادیم.

۳- فرق دیگر که اسلام بین زن و مرد قائل شده موضوع شهادت دادن است که شاید بعضی توهم کنند که اسلام زن را درین موضوع پست تر از مرد قرار داده که شهادت دو نفر زن را برابر یک نفر مرد معین نموده و در بعض موارد شهادت زن را اصلاً معتبر ندانسته مانند

^۱ - تمدن اسلام و عرب ترجمه به فارسی چاپ اول ص ۴۸۳

قذف و شرب خمر و ارتداد یا سرقت و بعض موارد دیگر که برای ثبوت حد برای آنها لازم است که دو شاهد عادل مرد شهادت دهند و شهادت زن اصلاً پذیرفته نیست و علت آن آنستکه زن‌ها زود تحت تأثیر احساسات واقع می‌شوند و از طرفی سوء ظن نیز در آنها زیادتر و ممکن است مختصر خیال و سوء ظنی که در آنها پیدا شود یا آثار مختصری که شرعاً مؤثر نیست بینند بدانها ترتیب اثر دهند و روی آنها شهادت دهند و بعداً خلاف آن معلوم گردد و مظلّمه آن شهادت باطله برای آنها بماند.

به اضافه چون برای زنها آسایش و خدمت خانه معین شده، هر اندازه به بیرون آمدن از خانه کمتر احتیاج داشته باشند بهتر است تا بتوانند کاملاً مراقب امور خانه داری و تربیت فرزندان بوده باشند.

۴- دیگر از مواردی که باعث اعتراض بعضی بی‌اطلاعیان و برخی از مسیحیان بر اسلام شده موضوع تعدد زوجات است که گمان برده اند یک نوع تعدی و ظلم است نسبت به زن در صورتیکه چنین نیست زیرا:

الف- عده زنان بطوریکه از آمارهای ممالک دنیا معلوم می‌شود طبعاً بیشتر از مردان است که طبق اظهار بعضی مطلعین عده زنها در همه جهان بیش از دو برابر مردان است چون عده موالید دختر بیشتر از پسر و بعداً هم تلفات جنس ذکور بواسطه ضعف قوه مقاومت در برابر شدائد بیشتر از اناث است و به اضافه تلفاتی هم که در جنگها پیدا میشود باعث تقلیل عده مردان میشود چنانکه تلفات در جنگ جهانی بخصوص جنگ دوم خیلی زیاد و به چندین میلیون رسید بطوریکه پس از جنگ دوم در بعضی روزنامه‌ها نوشتند که در آلمان غربی در مقابل یک پسر سه دختر وجود دارد و این امر سبب شد که زنان آن کشور درخواست قانون تعدد زوجات نمایند همچنین در کشور شوروی که تلفات زیادی از جنگ داشت عده زنان خیلی بیش از مردان شده بود و یک علت تعدد زوجات در اسلام نیز بطوریکه از تواریخ معلوم می‌شود همین است مثلاً پس از جنگ احد عده ای از زنان بی سرپرست شدند و

پیغمبر اجازه فرمود که بعضی اصحاب هریک یکی از آنها را تزویج کند تا آن زن و اطفالش بی سرپرست نباشند و اگر موضوع تعدد اجازه داده نشود لازم آید که نسبت به آن عده از زنان که شوهر نصیب آنان نشود جور و ظلم شود زیرا در آن صورت آن عده که زیادترند یا باید همه مدت عمر تنها و بی سرپرست و محروم از شوهر و فرزند باشند و محلی هم برای اعاشه نداشته باشند و یا آنکه اعمال خلاف شرع و عفت مرتکب شوند و هر دو فرض خلاف انصاف است پس یگانه راه حل آنستکه به بعض مردان اجازه داده شود در شرائط مقتضیه زیاده از یک زن بگیرند.

ب- اگر به تاریخ عرب جاهلیت و سایر اقوام و ملل آن زمان بنگریم و بعداً نظری منصفانه به حکم اسلامی درباره تعدد زوجات بنمائیم تصدیق میکنیم که اسلام درین مورد نیز رعایت زنان را نموده و هرج و مرجی را که قبلاً در تعدد زوجات موجود بود از بین برده آن را کاملاً محدود نمود زیرا در میان عرب تعدد زوجات بهیچوجه محدود نبود و بعض شیوخ یا رؤسا یا بزرگان یک طایفه یا یک عشیره ممکن بود عده بسیاری که شاید به صد یا بیشتر هم میرسیدند داشته باشند بلکه در میان غیر عرب نیز این رویه مرسوم بود چنانکه درباره پادشاهان ساسانی مینویسند که هر کدام دارای حرمسرای بسیار مفصل و زیادی بودند از جمله درباره اردشیر بابکان مینویسند چهارصد زن داشت و برای پادشاهان اواخر ساسانی مانند خسرو پرویز و یزدگرد خیلی بیشتر از این مینویسند که شاید حرمسرای هر کدام از هزار هم بیشتر داشت و بلکه بطوریکه بعضی مینویسند در میان زنهای یزدگرد زنهایی بودند که هرگز با شوهر خود خلوت نکرده و هم بستر نشده بودند زیرا شماره زنهای او بقدری زیاد بود که به زودی نوبت نمیرسید و او هنوز فرصت نکرده بود که با زنهای جدید خود خلوت نماید. همچنین سایر سلاطین و بزرگان جهان دارای همینطور حرمسراها بودند چنانکه برای شارلمانی امپراطور فرانسه نیز مینویسند تعداد چهارصد زن داشت در آئین یهود نیز تعدد زوجات مرسوم و برای هر مرد بیش از یکصد زن هم مجاز بوده چنانکه مینویسند حضرت داود علیه السلام صد زن

داشت و حضرت سلیمان علیه السلام نیز بیش از هفتاد زن داشت در چین هم در قانون قدیم آنان^۱ هر مردی حق داشت تا صد و سی زن بگیرد.

درینموقع بود که اسلام ظهور نمود و یکی از اصطلاحات اجتماعی او بطرفداری از زنان همین قانون محدود کردن ازدواج بود که برای هر مرد بیش از چهار زن اجازه نداده البته این قانون که از طرف خداوند نازل شده موقعی بود که خود پیغمبر (ص) قبل از آن دارای بیش از چهار زن بود و به او اجازه داده شد که چون ازدواج با آنها قبل از این حکم بوده و هیچکدام از آنها راضی نبودند که پیغمبر ترک آنها کند آنها را نگاه دارد ولی از ازدواج بعدی ممنوع گردید.

ج- موضوع تعدد زوجات جنبه امر والنزام نداشته بلکه توسعه و اجازه در عین محدود کردن بوده که اگر کسی بخواهد و اوضاع و مقتضیات برای او ایجاب کند مجاز باشد ولی در عین حال دستور داده شده که باید از همه جهت رعایت عدالت بین زنان نموده و از حیث مصاحبت و نفقه و امثال آنها بطور تساوی رفتار کند هر چند از حیث محبت و علاقه قلبی نتوانند عدالت نمایند زیرا محبت و علاقه دل به اختیار نیست ولی منظور عدالت ظاهری است که از حیث حقوقی که بر مرد دارند بین آنها فرق قائل نشود که *وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ* به قول بعضی اشاره به عدالت واقعی قلبی است ولی عبارت *فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَا تَعْدِلُوا فَوَاجِدَةً* اشاره به عدالت ظاهری است که اگر احتمال بدهد نتواند بین آنها به عدالت رفتار نماید طبق مضمون این آیه شریفه باید به یکی اکتفا کند و به همین جهت مرحوم جد امجد جناب حاج ملاسلطان محمد نیز تعدد زوجات را حتی الامکان اجازه نمیدادند.

د- اگر تعدد زوجات مجاز نباشد گاهی موجب عسر و حرج یا بر خلاف منظور عقلانی بشری واقع میشود مثلاً ممکن است زن بیمار باشد و بیماری او طوری باشد که پزشکان

مضاجعت مرد را با او منع نموده و این امر را برای مزاج او مضر بدانند و از طرف دیگر غریزه جنسیه هم در مرد موجود و مایل به مضاجعت میباشد و اگر تعدد زوجات مجاز نباشد ممکن است موجب وقوع او در حرام گردد بلکه همانطور که خوف وقوع در معصیت با تمکن از نفقه و کسوة زن سبب لزوم نکاح ابتدائی میشود همچنین ممکن است این علت سبب ایجاب نکاح ثانوی نیز بشود تا جلوگیری از وقوع در فساد و معصیت بنماید یا در موردی که زن عقیم و نازا و برای مرد امید داشتن فرزند است و خود زن هم برای اینکه شوهرش دارای فرزند شود با ازدواج ثانوی شوهر موافق است درینصورت اگر تعدد زوجات نباشد خلاف منظور شارع که ازدیاد نسل است خواهد گردید یا موقعیکه سن زن مقتضی فرزند نیست یا بواسطه مرضی از داشتن فرزند محروم شده و مرد مایل به فرزند است درین مورد نیز اگر تعدد نباشد خلاف منظور است یا آنکه مردی در سفر بوده و مریض شود و محتاج به پرستار باشد و محرمی هم با خود نداشته باشد یا آنکه پزشکان برای او در آن موقع داشتن زن را توصیه کنند در این موضوع اگر تعدد ممنوع باشد موجب عسر و حرج یا ضرر مزاجی میگردد یا همانطور که قبلاً ذکر کردیم در جنگ و پس از جنگ که تلفاتی بر مردان وارد شده و عده ای از زنان بی سرپرست مانده اند، و اگر اجازه تعدد نباشد ممکن است بعضی از زنان از ناچاری گرفتار انحراف از عفاف بشوند و منجر به فسادهائی میگردد پس درین قبیل مواقع تعدد زوجات مطابق عقل و عرف جایز میباشد ولی اگر تنها مقصود ارضاء قوه شهویه باشد البته پسندیده نیست چون افراد بشر موظفند که قوه شهویه و غضبیه خود را مطیع قوه عقلانیه قرار دهند که هر چه انجام دهند ولو اعمال قوه شهویه یا غضبیه باشد ناشی از قوه عاقله باشد ازینرو آنچه منبعث از قوه عقلانیه نباشد مذموم و صاحب آن مصداق *اِنَّ هُمْ اِلَّا كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ مِمَّا يَبْدُؤُا فِيهَا وَ هُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ شَيْئًا* است و دیانت مسیح منع شده است ولی متأسفانه وضعی که امروز برای زنان ما پیش آمده و آزادی و بی بند و باری که پیدا شده فساد اخلاق و فسق و جور را در حقیقت تشویق و ترویج میکند و این وضع بطور قطع منفور

^۱ - کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا ص ۲۱۵

همه انبیاء و اولیاء و بزرگان دین بلکه همه عقلاء عالم است پس ثابت و محقق شد که اسلام اگر رعایت زن را بیشتر از مرد ننموده باشد بطور قطع کمتر هم نیست و کسانی که اعتراض نموده اند ندانسته و یا دانسته به خطا رفته اند. اسلام در مراتب خداشناسی و دیانت و حقوق اجتماعی فرقی بین زن و مرد قائل نشده و هر دو را در صفات کمال شریک قرار داده و شرف و کمال را به تقوی معین فرموده است و رویه های ظالمانه پیشین را که به نظر تحقیر به زن مینگریستند و او را مانند چیزهای قابل تملک و فروش فرض میکردند و زنده به گور نمودن دختران را که در بعض قبائل عرب از جمله بنی تمیم مرسوم بود جداً تحریم کرد.

بحث ما در ماده شانزدهم خیلی به درازا کشید و در این مورد احساسات مذهبی اختیار قلم را از دست ربوده و چون وضع اجتماعی زنان ما خیلی تأسف آور گردیده است نتوانستم به اختصار بکوشم هر چند آنچه به قلم آمده خیلی مختصرتر از آنست که باید درین باره نوشت و در مخیله من خطور میکند و هر موضوعی را به طور اختصار اشاره نمودم امیدوارم به خود آئیم و فکری به حال خویش و جامعه خویش و اسلامی که دارین بنمائیم.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست

ماده هفدهم

ماده هفدهم این اعلامیه این است: «۱- هر شخص منفرداً یا به طور اجتماعی حق مالکیت دارد. ۲- احدی را نمی توان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود» این دستور هم به نحو اتم و اکمل در دیانت مقدسه اسلام وجود دارد که در قرآن مجید است در سوره نساء «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» یعنی اموال و دارائی همدیگر را به باطل تصرف نکنید مگر آنکه از راه تجارت و خرید و فروش و یا رضایت باشد که تصرف در اموال دیگران بدون رضایت و اجازه صاحب آن شرعاً حرام و غضب محسوب میشود و اضافه

اموال به ضمیر جمع تثبیت ضمنی حق مالکیت است که بند اول از این ماده باشد و خود آیه اشاره به بند دوم آن میباشد و غضب هم در فقه اسلام به تصرف عدوانی در مال غیر تعریف شده است و به قدری درین قسمت اهمیت داده شده که عبور نمودن از زمین غضبی در غیر موقع اضطرار اجازه داده نشده است یکی از شرائط صحت نماز هم آنست که آب وضو غضبی نبوده و مکان و لباس نماز گزار هم غضبی نباشد و گرنه نماز و وضو باطل است و هیچکس بدون مجوز شرعی حق ندارد کسی را مجبور به فروش ملک خود بنماید یا مال کسی را مصادره کند چنانکه در سوره بقره میفرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی اموالی را که خداوند بین شما قرار داده و به شما واگذار نموده از راه باطل و به علل غیر شرعی از قبیل غضب و تصرف عدوانی یا تصرف از راه قمار یا رشوه یا ربا و امثال آنها که موجب تملیک نیست تصرف نکنید و نخورید در حالیکه آنها را بر حکام خود نیز القاء میکنید یا آنکه آنها را القاء بر حکام نکنید که بخواهید مال مردم را از راه محاکمه و دعوی به دروغ و قسم خوردن بر آن که باطل و گناه است بخورید مانند ودیعه هائی که به شما داده شود و بعداً منکر آن شوید و به حاکم مراجعه نموده سوگند دروغ بخورید که آن را تصرف کنید که در این دو آیه شریفه همه اقسام تصرفاتی را که بر خلاف طرق مملکه صحیحه شرعیه باشد از قبیل سرقت و غضب و تصرف از راه قمار یا رشوه یا ربا حرام نموده و رضایت مالک را نیز در تصرفات دیگران شرط قرار داده است و اگر برخلاف آن رفتار شود مخالف دستور شرع مقدس اسلام است.

ولی متأسفانه ما مسلمین همانطور که در سایر احکام مقید نیستیم درین قسمت نیز مقید نبوده و فرقی بین حلال و حرام نمیگذاریم بلکه ممکن است از همان مالی که برخلاف دستور شرع مطهر تصرف میکنیم به زیارت هم برویم بلکه حج هم انجام دهیم و به خیال خود در امور خیریه هم اقدام کنیم.

دیانت مقدسه اسلام به قدری در حلال و حرام دقت نموده که اگر کسی در کیل و وزن مختصری کمتر بفروشد یا زیادتر عمداً بخرد و طرف نداند آن را حرام و تقلب و تطفیف گفته و وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ فرموده است در کسب و کار هم میفرماید اگر یک نفر برای کار یک روز اجیر و مزدور دیگری بشود و در بین روز آن طور که باید و شاید کار خود را انجام ندهد و مسامحه یا کوتاهی کند مزدی که میگیرد حرام است و همچنین اگر کارفرما در پرداخت مزد کوتاهی نموده یا کمتر از مزدی که باید بدهد بپردازد مسئول میباشد و ذمه او مشغول بلکه در اسلام با آنکه بیداری شب و تهجد فضیلت زیادی دارد و از صفات بسیار حسنه مؤمنین می باشد مع ذلک اگر کاری که مزدور دیگری است به واسطه بیدار شدن اسحار و تهجد نتواند آن طور که باید و شاید وظیفه کاری و مزدوری خود را انجام دهد و خسته و کسل باشد نباید شب را برای عبادت بیدار شود که ضرر به کارفرما میرسد و اجرتی که برای کار یک روز میگیرد بر او روا نیست و مشمول اکل مال بباطل می شود و همچنین اگر روزه مستحبی سبب ضعف و سستی و باعث فتور او از کار مزدوری گردد آن روزه روا نیست و کارفرما نیز اگر زیادت از اندازه معمول او را به کار وادارد و مزد هشت ساعت معمول می باشد کارگر را ۹ ساعت به کار وادارد و مزد هشت ساعت بدهد خلاف شرع و ظلم نسبت به کارگر میباشد.

اکنون با این قوانین دقیقه بیاید منصفانه قضاوت کنید کدام قانون مالکیت یا قانون کار و کارگر در دنیا بهتر از قانون اسلام است که ما این قوانین متقنه را ترک کنیم و آنها را بگیریم؟

ماده هجدهم تا بیست و یکم

ماده هجدهم اعلامیه میگوید: «هرکس حق دارد از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است هرکس میتواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد».

این ماده نیز قابل تفصیل است و یک اندازه از آن در بعض موارد مورد قبول ولی به طور کلی خالی از اشکال نیست بیان آن این است که: آزادی فکر و وجدان و مذهب تا موقعی که مخالف با قانون اساسی و قرآن نباشد مورد قبول است مثلاً کسی حق ندارد نسبت به خدا و پیغمبر و بزرگان دین توهین کند و سب نماید که مرتکب آن مستوجب حد است و اقلیتهای مذهبی که معتقد به خداوند و پیغمبر حقی هستند مانند یهود و نصاری و مجوس در حدود خود آزادی دارند و میتوانند آزادانه تظاهر به مذهب خود نمایند و به قوانین خود عمل کنند ولی مذهبی که اساس آن مخالف اسلام باشد مانند کسانیکه مدعی نسخ اسلام باشند، در کشورهای اسلامی و حکومت اسلام رسمیت ندارند و نمیتوان برای مذهب آنها احترام قائل شد چنانکه از نظر سیاسی نیز در بعض کشورهای بعض احزاب را منحل میکنند و آن را مخالف مصالح مملکت اعلام می نمایند این قبیل مذاهب هم که مدعی نسخ اسلام هستند ولو منکر خدا نباشند از دین خارج و جزء اهل کتاب هم نیستند و حکم اهل کتاب بر آنها جاری نمیشود.

در اسلام هم جمعیتی که به نام مذهب بر مخالفت دین اسلام تشکیل شود چون برخلاف قانون اساسی اسلام میباشد مورد قبول حکومت اسلامی نیست و این جمعیت حق فعالیت مذهبی و تبلیغی که در حقیقت اعلام مخالفت با اسلام است ندارد چون کشور اسلامی حکومتش رسماً اسلام است و حکومتی که بر اساس اسلام نیست و دیانت آن اسلام نباشد نمیتواند بر کشور اسلامی حکومت کند و بنابراین اگر یکی از اعضاء دولت غیرمسلم باشد روا نیست و باید همه افراد حاکمه و دولت را که هیئت دولت تشکیل میدهند مسلم باشند که

فرموده كُنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و در اسلام مذهب از سیاست جدا نیست و نمیتوان مذهب رسمی را از حکومت منفک کرد پس هرگونه تبلیغی که مخالف قانون اسلام باشد ممنوع است.

و نیز آزادی تغییر مذهب و عقیده هم مورد اشکال است چنانکه نماینده مصر نیز در جلسه عمومی سازمان مخالفت خود را ابراز داشت و آنچه او درباره علت مخالفت خود اظهار داشته یک علت کوچک سیاسی است و آن نیز در جای خود درست است زیرا او گفته بود که گاهی ممکن است تغییر مذهب بر اثر فشار و اکراه دیگران واقع شود و یا عوامل دیگری از قبیل پیدا کردن حق طلاق و امثال آنها سبب شود و این قبیل عوامل در خارج هم مشهود است چنانکه در کشور اسرائیل سختگیرانه نسبت به مسلمین میکنند که شاید مجبور به ترک مذهب شوند یا یک زن وقتی ببیند حق طلاق ندارد از اسلام برگردد تا بتواند این حق را برای خود پیدا کند.

ولی علت مهمتری هم برای رد این آزادی هست زیرا هیچ عاقلی با داشتن عقل ترک بهتر برای گرفتن بدتر نمینماید و اگر کسی از روی بصیرت اسلام آورده باشد نفوق آن را بر سایر مذاهب تشخیص میدهد و درینصورت اگر ترک اسلام کند یا از روی فهمیدگی و تغییر واقعی است که قلباً هم ترک نموده و بر او شبهه شده باید او را نصیحت کرد که تفوه به خلاف ننماید و یا آنکه برای اغراض مادی است مانند آنکه در مذهب دیگری او را تطمیع نموده و اغفال کرده باشند یا گمان کند در اسلام بر او تعدی و اجحاف شده و برای فرار از آن موضوع ترک دیانت خود نماید یا امور شهوانی باعث آن گردیده به هر حال همه آنها ناپسند و اگر آزاد گذاشته شود باعث هرج و مرج میگردد ازینرو دیانت مقدسه اسلام کسی را که غیر اسلام را ترک نموده و به اسلام بگراید پذیرفته و احترام نموده چون منظور از تبلیغ دیانت همین است ولی کسیکه از اسلام برگردد مرتد محسوب و برای او حد معین شده است که در قرآن مجید سوره آل عمران آخر جزو سوم میفرماید: إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ

ازدادوا كفراً فَلَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ یعنی کسانی که پس از ایمان بکفر گرائیده و سپس در آن فرو رفته اند توبه آنها پذیرفته نیست و آنها گمراهند. و در سوره نساء آخر جزو پنجم فرماید: إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازدادوا كفراً لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا یعنی کسانی که ایمان آورده سپس کافر شده اند آنگاه مجدداً مؤمن شده و باز به کفر برگشته و بر آن افزودند خداوند آنها را نیامرزد و به راه راست هدایت نمیکند که اولی اشاره به مرتد فطری و آیه دوم اشاره به مرتد ملّی است و آن مانند کسی است که بر مخالفت قانون اساسی مملکت یا بدشمنی رئیس مملکت قیام کند که قابل گذشت نیست و در اصطلاح فقهاء او را مرتد فطری میگویند زیرا مرتد فطری در اصطلاح فقهاء کسی است که پدر و مادر او مسلم بوده و بر فطرت اسلام متولد شده باشد و پس از بلوغ که بر حال اسلام بوده برگردد که این شخص توبه او قبول نیست چون از فطرت و طبیعت خود که اسلام است برگشته و مانند عضو مرضی است که بر اثر مرض سیاه شده و قابل علاج نیست و باید قطع شود و حکم او قتل است.

و مرتد ملّی آنستکه بر فطرت اسلام متولد نشده و دارای مذهب دیگری غیر از اسلام بوده و بعداً اسلام آورده سپس برگشته است و او را مرتد ملّی میگویند و حکم او آنستکه او را نصیحت نموده به توبه وادار کنند و اگر پس از سه روز توبه نکرد یا به کلی از توبه او یأس حاصل شد او را بکشند و اگر توبه کرد و مجدداً برگشت در مرتبه دوم و به قولی در مرتبه سوم حکم مرتد فطری را دارد و توبه او قبول نیست و باید کشته شود که شرح آن در کتب فقهیه مفصلاً مذکور است.

با شرحی که ذکر کردیم دستور اسلام درباره ماده ۱۹ نیز معلوم می گردد زیرا آزادی بیان تا موقعی است که محل به نظم عمومی و سبب توهین و جسارت به بزرگان دین نباشد که بزرگان اسلام آن را عملاً نشان دادند چنانکه خوارج علناً با علی(ع) مخالفت نموده و بر او اعتراض میکردند بعضی اصحاب عرض کردند اجازه بده از آنها جلوگیری کنیم فرمود تا

موقعی که عمل و قول آنها اخلال به نظم عمومی نرساند آزادند چنانکه مینویسند موقعی علی(ع) در مسجد به نماز اشتغال داشت و مردم بدو اقتدا نموده بودند در بین قرائت او ابن کواء که از سران خوارج بود گفت:

وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ يَعْنِي بِهِ تُو وَ كَسَانِيكِهِ
پیش از تو بودند وحی شده که اگر به خداوند شرک ورزیدی عمل تو باطل میشود چون ابن کواء شروع به خواندن این آیه نمود حضرت ساکت شد پس از اتمام آیه مجدداً شروع به قرائت کرد ابن کواء آیه را تکرار کرد حضرت سکوت فرمود در دفعه سوم حضرت فرمود
فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ يَعْنِي صَبْرٌ كُنْ كَمَا وَعَدَ خَدَاوَنَدُ دَرَسْتُ اسْتُ چُون حَضْرَتِ اِيْنِ اِيْه رَا
خواند او ساکت شد.

و نیز پس از ظهور خوارج غالب اوقات موقعی که آن حضرت مشغول بیان و وعظ بود فریادهای یاعلی لاهکم الا لله والحکم لله لالک از گوشه و کنار بلند میشد اصحاب می خواستند آنها را ساکت کنند و جلوگیری نمایند حضرت اجازه نمیفرمود.

و نیز مکالمات بعضی اصحاب با خلیفه دوم و اعتراضاتی که بر او میشد و مذاکراتی که او با یکی از زنها مؤمنه نمود و بعداً گفت: کُلُّكُمْ اَفْقَهُ مِنْ عَمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ دَلِيلِ اَزَادِي بِيَان
است.

آزادی عقیده هم اگر منظور عقیده سیاسی است مورد بحث و نظر ما نیست و اگر عقیده مذهبی مراد باشد مشروحاً ذکر نمودیم. ماده های دیگر هم تا ماده بیست و دوم چون از وجهه سیاسی و اجتماعی است مورد بحث ما نیست فقط درباره آن مواد میگوئیم حکومت و اجتماعات و انتخابات و همه امور در کشورهای اسلامی باید براساس دین اسلام استوار باشد.

ماده بیست و دوم تا بیست و پنجم

ماده بیست و دوم میگوید: «هر کس به عنوان عضو اجتماع حق دارد از امنیت اجتماعی برخوردار باشد تا آخر» این ماده نیز به نحو کامل در اسلام دستور داده شده و حقوق اجتماعی افراد نسبت به یکدیگر و همچنین وظایف حکومت نسبت به افراد و افراد نسبت به حکومت کاملاً شرح و دستور داده شده و حدیث لا ضرر ولا ضرار مؤید این است که از حضرت باقر(ع) از پیغمبر(ص) درباره درخت خرمائی که سمره بن جندب داشت و راه آن از منزل یکی از انصار بود روایت شده که هر چه حضرت رسول(ص) به او فرمود که رفع مزاحمت از آن انصاری نموده و حق او را رعایت کند قبول نکرد فرمود که با درخت دیگری در فلان محل که از خود پیغمبر بود معاوضه کند قبول نکرد فرمود با دو درخت معاوضه کند تا بده درخت رسانید قبول نکرد فرمود به جای آن درخت خرما در بهشت به تو داده میشود قبول نکرد حضرت به آن انصاری فرمود که آن درخت را بکنید چون هیچکس حق ندارد ضرر و زبانی به مؤمنی برساند^۱ و آیات و اخبار درباره حقوق افراد نسبت به یکدیگر و حقوق حاکم بر رعیت و رعیت بر حاکم بسیار است که باید به کتب حدیث مراجعه نمود و در روایت ابی حمزه ثمالی از حضرت سجاد(ع) درباره حقوق مختلفه که بر هر فردی لازم است از جمله حقی که خدا بر او دارد و حقوقی که افراد نسبت به او دارند به طور کامل و مشروح ذکر شده و این موضوع چون خیلی واضح و معلوم است محتاج به شرح و بسط زیادتر نیست

^۱ - سمره بن جندب بن هلال فزاری از کسانی است که ذم بسیاری برای او رسیده از جمله موضوع بالا است و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد که معاویه به او صد هزار درهم وعده داد که نزد مردم روایت کند که آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ درباره ابن ملجم و آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درباره علی نازل شده است و او قبول نکرد دوستان هزار درهم نمود باز هم قبول نکرد تا آنکه چهارصد هزار درهم کرد و او قبول نمود و نیز مینویسد که او از افراد شرطه این زیاد بود و مردم را بر جنگ با حسین تشویق مینمود و از طرف زیاد بن ابیه هم والی بصره بود و در ظرف شش ماه هشت هزار نفر از شیعه کشت.

و قضیه کشیدن گوشواره از گوش زن یهودی توسط جنگجویان پارتیزانی معاویه در حومه حکومت علی(ع) و خبر رسیدن به حضرت و تب کردن او از غصه این صدمه و توهینی که به یک نفر ذمیه در حوزه حکومت او رسیده مشهور است و کمال رعایت حاکم اسلامی را در حفظ امنیت اجتماعی افراد میرساند.

ماده بیست و سوم راجع به آزادی در قبول کار و گرفتن اجرت و دریافت مزد منصفانه است.

درین مورد هم اسلام هیچ چیز را فروگذار ننموده و جزئیات آن را دستور داده است و حتی بزرگان اسلام فرموده اند که اجرت کارگر را فوری پردازند چنانکه از حضرت صادق(ع) رسیده که اجرت حمال و مزدور را پیش از آنکه عرقشان خشک شود باید پرداخت که باعث از کارافتادگی او نشود و نیز از آن حضرت رسیده که هرگاه مزدوری را به کار وادارید باید اجرت او را قبلاً معین کنید.

عملاً نیز بزرگان اسلام سرمشق جامعه در همه امور بوده اند و فرد اعلی و نمونه کامل حقیقت اسلام علی بن ابی طالب(ع) است که هر یک از رفتار و اخلاق و صفات او را بسنجیم مظهر اعلائی انسانیت و سرمشق جامع برای افراد بشریت است چنانکه درین مورد نیز رویه اش همینطور بود که مینویسند قرطه بن کعب که از بزرگان اصحاب و از حاضرین جنگ احد و در جنگهای علی(ع) نیز در رکاب حضرت بود و از طرف حضرت والی فارس شد نامه ای خدمت حضرت نوشت که جمعی از اعیان و اشراف آمده و تقاضا کرده اند راجع به قنات کهنه و فرسوده ای که در حدود آنها هست و مدتهاست مخروبه می باشد اهالی محل را احضار نماید و آنها را وادار کند که در آن قنات کار کنند که آب آن جاری شود و بر اثر جاری شدن آب زمینهای آن حدود آباد میشود و کشت و کار می کنند و در نتیجه خراج و عایدی بیت المال نیز زیاد می شود و از آن حضرت کسب تکلیف نمود. حضرت جواب نوشت که من احدی را بر کاری که میل ندارد مجبور نمی کنم اگر وضع نهر و قنات طوری

است که تو نوشته ای آنها را دعوت کن و به کار کردن در آن تشویق نما و بعداً هم آب آن نهر از کسی است که کار کرده نه کسانیکه مایل نبوده اند که بهترین دلیل است بر اینکه آن حضرت بهیچوجه راضی نبود که مردم را به کار اجباری یا به بیگاری وادار کنند ولی درعین حال مایل بود که مردم هم مشغول کار شوند و بنیه مالی آنها تقویت شود چنانکه در آخر همین نامه می فرماید: **وَلَا تَعْمُرُوا وَيَقُولُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَضَعُوا** یعنی اگر آبادانی کنند و قوی و ثروتمند شوند نزد من بهتر است از اینکه ضعیف باشند که دستور اسلام را درین باره عملاً بیان فرموده است.

و نیز برای رعایت حال کارگر در اسلام پسندیده نیست که اگر وسیله کاری که به او می دهند مانند بیل یا کلنگ یا امثال آنها در کارهای مختلف خراب شد یا از بین رفت با او شرط دادن غرامت بکنند مگر آنکه ثابت شود که او در اتلاف آنها قصد عمد داشته است و در مقابل هم برای کارگر شرایطی شده که موجب رسیدن زیان به کارفرما نگردد مثلاً دستور داده اند که اگر کسی دیگری را در موقع معینی برای کاری اجیر کرد او حق ندارد در آن ساعت و در آن زمان به کار دیگری پردازد بلکه او در همه آن مدت به اختیار کارفرمائی است که او را اجیر نموده مگر در خارج آن زمان باشد.

مثلاً اگر کسی دیگری را برای روز مخصوصی برای کار معینی اجیر نمود او در آن روز نمی تواند کار دیگری را انجام دهد ولی در شب که مزدور آن شخص نیست می تواند عهده دار کار دیگری شود مگر آنکه آن کار و بیداری در شب سبب خستگی و فرسودگی او در روز بعد شود و مانع گردد که بتواند کار روزانه خود را که برای دیگری است به نحو کامل انجام دهد بلکه نماز شب و تهجد ثلث آخر شب نیز که مستحب مؤکد است همانطور که قبلاً ذکر شد اگر سبب ضعف او در کار روز بعد که برای دیگران است گردد آن استحباب از بین می رود مگر آنکه برای کاری که اجیر شده وقت معینی قرار داده نشده باشد.

درباره ماده بیست و چهارم هم اسلام رعایت نموده و دستور داده که مقداری از اوقات را برای کار دنیا قرار دهند حتی رسیده است که فرموده اند بیست و چهار ساعت شبانه روز باید به سه قسمت شود هشت ساعت آن برای کار و هشت ساعت برای عبادت و خوراک و استراحت و هشت ساعت هم برای خواب و آسایش است. و حتی تصریح شده که روز جمعه نباید مزدور را به کار وادارند چنانکه از حضرت صادق(ع) رسیده که فرمود هر کس مزدوری را برای کاری بگیرد و او را از جمعه مانع شود گناه او را متحمل گردیده است زیرا جمعه برای عبادت خداوند و آسایش است. چنانکه در سال ۱۳۳۳ که نگارنده در ژنو بودم قانونی برای کلفت و نوکر دیدم که یکی از مواد آن این است که باید در روزهای یکشنبه برای رفتن کلیسا آزاد باشند و نباید کارفرما آنها را از رفتن به کلیسا برای عبادت پروردگار مانع گردد.

ماده بیست و پنجم هم راجع به آزادی هر کس در تأمین سطح زندگی خود در معاش و بهداشت و رفاه خود و خانواده اش میباشد. اسلام نیز کار را برای تأمین زندگی خود و خانواده اگر راهی برای تأمین جز کار نداشته باشد (مثلاً دارای ملکی که درآمد دارد نیست) واجب شمرده و زیادتر از آن را هم به نیت توسعه در زندگی و آسایش خانواده و رفع احتیاجات آنها مستحب قرار داده و این همان مضمون ماده بیست و پنجم است و بزرگان دین اسلام همه همین رویه را داشته اند چنانکه از حضرت صادق(ع) رسیده که امیرالمؤمنین(ع) بیل میزد و زمین آباد میکرد و زراعت مینمود و پیغمبر هسته خرما را به دهان خود می مکید و ترمیکرد و میکاشت و سبز میشد و علی هزار بنده از مال خود که به زحمت بازو و عرق پیشانی و کار بدست آورده بود آزاد کرد و نیز از حضرت صادق(ع) است که فرمود: (لَاخَيْرَ فِي مَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ يَكْفُ بِهِ وَجْهَهُ وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَيَصِلُ بِهِ رَحْمَهُ) یعنی خیری نیست در کسیکه دوست ندارد جمع آوری مال را که به آن مال آبروی خود را حفظ کند و

وام خود را بدهد و صلهٔ رحم نماید و نیز آن حضرت فرمود پیغمبر خدا شخصاً بز خود را می دوشید که اشاره است به اینکه در کارها کمک میکرد.

و نیز از حضرت رضا(ع) روایت شده که فرمود: (الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا يَكْفُ بِهِ عِيَالَهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) یعنی کسیکه از فضل خدا طلب روزی کند که عیال و خانواده خود را نگاهداری نماید اجر او از کسیکه در راه خدا جهاد کند زیادتر است و علت آن آنستکه او سبب احیاء یا آسایش یک مؤمن یا چند نفر از بندگان خدا میشود. و نیز داودبن سرحان نقل میکند که دیدم حضرت صادق(ع) را که خودش خرما را کیل میکند عرض کردم فدایت شوم کاش به بعض فرزندان یا غلامان خود امر میکردی که آن را کیل کنند فرمود نیکو نیست برای مرد مسلم مگر سه چیز یکی صبر بر بلا و مصائب و دیگر دانائی در دین و سوم حسن تدبیر در زندگانی. که دلالت دارد براینکه شخص باید در کارهای زندگانی خود کاملاً مراقب باشد و اخبار درین باره زیاد است که از هر قسمتی یک حدیث به عنوان مثال ذکر کردیم.

از ماده بیست و ششم

ماده بیست و ششم تا بیست و هفتم راجع به کسب دانش است و این نیز معلوم است که چقدر در اسلام مورد توجه واقع شده بلکه میتوانیم بگوئیم که امر خواندن و نوشتن جزء مذهب و مقدمهٔ امر مذهبی میباشد زیرا در قرآن مجید به قرائت قرآن دستور داده شده و آن مستلزم فراگرفتن خواندن و نوشتن است که در سورهٔ مزمل می فرماید: «فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» یعنی بخوانید آنچه را از قرآن که میتوانید که اگر آن را بخواندن قرآن در نماز شب که ظاهر آیه و بعض روایات بر آن دلالت دارد یا مطلق نماز اختصاص دهیم و جوب را میرساند چون خواندن سوره پس از فاتحه واجب است و درینجا منظور آنست که سوره

کوچک یا بزرگ هر کدام میسر باشد بخوانید و البته لازمه خواندن سوره ها یاد داشتن قرآن و فراگرفتن آنست که مبتنی بر خواندن و نوشتن است و مقدمه واجب طبق آنچه در علم اصول ذکر شده واجب است و اگر بگوئیم مراد قرائت قرآن به طور اطلاق و در غیر نماز میباشد نظریه اکثر فقهاء و مفسرین استحباب آنست و بر فرض استحباب لازمه آن داشتن سواد است و مقدمه مستحب نیز مستحب است و اخبار بسیاری هم در فضیلت تلاوت قرآن از روی مصحف رسیده چنانکه از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود:

(نُورُوا بِيُوتِكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَالْبَيْعِ وَعَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ الْخُ عَنِي خَانَةَ هَيَّ خُود رَا بَه وَاسَطَه خُواندن قرآن روشن کنید و آنها را گورستان قرار ندهید چنانکه یهود و نصاری می کنند که فقط در معابد خود نماز می خوانند و عبادت می کنند و در خانه های خود ترک نموده عبادت را تعطیل می کنند و البته خواندن قرآن فرع دانستن است.

و اسحق بن عمار خدمت حضرت صادق (ع) عرض کرد (جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي أَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِي فَأَقْرَأُهُ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِي أَفْضَلُ أَوْ أَنْظُرُ فِي الْمَصْحَفِ قَالَ لِي لَا بَلْ أَقْرَأُهُ وَأَنْظُرُ فِي الْمَصْحَفِ فَهِيَ أَفْضَلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْأَنْظَرَ فِي الْمَصْحَفِ عِبَادَةٌ) یعنی عرض کردم فدایت شوم من قرآن را حفظ دارم آیا از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی خود قرآن فرمودند نه از روی خود قرآن بخوان که از روی قرآن بهتر است آیا نمیدانی که نظر کردن به قرآن عبادت است؟ که این خود بهترین دلیل بر فضیلت خواندن قرآن از روی نوشته آن می باشد و نیز درباره فضیلت علم و دانش آیات و احادیث زیادی است از جمله در قرآن مجید اوایل سوره زمر میفرماید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» یعنی آیا دانایان یا نادانان مساوی هستند البته چنین نیست، و صاحبان عقل و فهم متوجه این مطلب میباشند، که استفهام اینجا به اصطلاح علم نحو استفهام انکاری است.

حدیث معروف است از حضرت صادق (ع) که فرمود پیغمبر (ص) فرمود: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ يَعْنِي جَسْتَجُوبِي دَانَش لَازِم اسْت بَرای مرد و زن مسلم بدانید که خداوند دانشجویان و طالبان علم را دوست دارد و حدیث معروف دیگر است که (أُطْلَبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّبِينِ) یعنی در طلب علم برآئید هر چند دانش در چین باشد یعنی هر چند از شما دور باشد باز هم از طلب آن غفلت نکنید زیرا چین نسبت به مدینه خاور بسیار دور و در حقیقت دورترین نقطه محسوب میشود و حدیث دیگر از امیرالمؤمنین علی (ع) رسیده که فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ اْعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ الْأَوَّلُ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضِمَنَهُ وَ سَيْفِي لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَخْرُوجٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدَامَرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ) یعنی ای مردم بدانید که کمال دین در طلب علم و عمل بدان است و طلب علم واجب تر است بر شما از طلب مال زیرا مال از طرف خداوند قسمت و ضمانت شده برای شما که شخص عادل تقسیم کرده و ضامن شده و به شما خواهد رسانید ولی علم نزد اهل آن محفوظ است و شما مأمورید که آن را از اهلش طلب کنید. و هر چند از ظاهر عبارت این حدیث اینطور به نظر میرسد که مراد علم دین و احکام دین است چنانکه بعضی نیز همین عقیده را اظهار داشته اند ولی ظاهر اخبار کلیت دارد و شامل همه علوم که برای تکامل روحی یا ادامه زندگانی بشری لازم است میشود زیرا برای تکامل روح تقویت بدن هم لازم است و علوم مادی برای زندگانی مادی و تقویت بدن است پس مقدمتاً واجب میشود مگر علمی که برای جوامع بشریت از نظر روحی یا جسمی مضر بوده باشند یا اصلاً فایده ای بر آن مترتب نباشد ازینرو تعلم بعضی علوم مانند سحر و کهنات و شعبه بازی حرام است و ازینرو میگوئیم علمی که برای تخریب و از بین بردن افراد بشر باشد مانند ساختن بمب اتم شرعاً و عقلاً حرام ولی بعض چیزها که منافی هم برای بشر دارد و اگر در غیر مورد صرف شود دارای مضاری هم میباشد مانند ساختن دینامیت اگر به نیت کمک به نوع بشر و

رفع احتیاجات او باشد جایز و اگر به قصد تخریب و هدم باشد حرام است مگر برای جنگ با دشمنانی که دیانت مقدسه اجازه داده است و آن نیز باید منطبق با شرایط عمومی شرعی جنگ باشد و برخلاف آن انجام نگردد که شرح آن مربوط به کتب فقهیه است.

پس در اسلام به علم و دانش اهمیت زیادی داده شده و میتوانیم بگوئیم یگانه دینی که خواندن و نوشتن را جزء دین قرار داده همانا اسلام است زیرا مقدمه قرائت قرآن است که در اسلام از عبادات قرار داده شده و فضایل بسیاری برای آن ذکر شده است.

علوم امروزه بشری در حقیقت پس از یونان و ایران قدیم توسط دانشمندان بزرگ اسلامی پی ریزی شده و پیشرفتی که برای علوم در اسلام واقع شد مقدمه اختراعات و اکتشافات کنونی میباشد.

به طور خلاصه اهمیتی که اسلام به کسب علم داده در هیچ مذهب یا قانون به آن اندازه اهتمام در آن باره قائل نشده اند و اساس تعلیمات اجباری را هم در حقیقت اسلام نهاده است. پس صحیح است که بگوئیم: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و البته چنین دینی که از هیچ چیز از لوازم زندگانی صوری بشری و تکامل روحی فروگذار نکند قابل نسخ نیست بلکه حلال آن تا روز قیامت حلال و حرام آن تا قیامت حرام است و کسانی که مدعی نسخ چنین دینی هستند در حقیقت به بیفکری و عدم عقل خود اقرار کرده و سند سفاهت خود را امضاء نموده اند پس ای مسلمین جهان بیائید و چنگک به دامن اسلام و مقنن بزرگوار آن بزنید و به فرمانهای او عمل کنید تا نیکبختی دنیا و آخرت را دریابید.

ماده بیست و هشتم راجع به استفاده از حکومت عدل و اخلاق است که هرکسی در محیط آن حکومت دارای امنیت قضائی و اجتماعی و مالی و اخلاقی بوده و حکومت هم مراقب آسایش روحی و جسمی افراد بوده و نظم کامل را از هر جهت برقرار داشته باشد که آن نیز آرمان حقیقی همه صاحبان ملل حقه و ادیان صحیحه و عموم فلاسفه و راهنمایان جامعه بشریت است که آخرین مرحله آن تشکیل مدینه فاضله است که از اصطلاحات حکماء و در

علم اخلاق ذکر شده و اسلام هم در دستورات خود که برای حاکم و هیئت حاکمه میدهد همه شرایط و لوازم آن را بیان فرموده و عمل شخص پیغمبر و علی علیهما السلام بلکه رفتار خلیفه دوم در موقع خلافت خود نشان دهنده دستور اسلام است که باید در همه جا و نسبت به همه کس رعایت عدالت و مساوات شده و هرکس از آزادیهای لازمه به طوریکه مضر به آزادی دیگران نگردد برخوردار باشد و همانطور که در ماده بیست و نهم و سی ام میگوید جامعه و افرادی که وظایف محوله شرعی و اخلاقی و قانونی را رعایت نکند در حقیقت فاسد است و باید در اصلاح آن کوشید بلکه هر فردی که باعث سلب آسایش دیگران گردد در حقیقت اسلام ندارد که فرموده (المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه) یعنی مسلم کسی است که برادران اسلامی او از دست و زبان او در آسایش باشند و اگر فردی درین قسمت موجب بهم خوردن جامعه شود باید او را اصلاح کرد که قوانین جزائی اسلام برای جلوگیری از همین قسمت است و آخرین مرحله آن اقدام مسلحانه در مقابل جامعه یا افراد مسلمین یا حکومت اسلامی است که در سوره مائده میفرماید:

(أَمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ) یعنی کیفر کسانی که با خدا و رسول جنگ میکنند و آشوب و فساد به پا میکنند آنست که به سختی کشته شوند یا به دار زده شوند یا دست و پایشان برخلاف یعنی دست راست و پای چپ قطع شود یا تبعید شوند که بر حسب اختلاف و شدت و ضعف آن میباشد که اگر آن شخص کشتار هم بکند کیفر او کشته شدن است و اگر هم بکشد و هم مال را بگیرد باید هم کشته شود و هم به دار بزنند و اگر فقط مال را گرفته ولی نکشته کیفر او قطع دست راست و پای چپ است و اگر فقط ایجاد رعب و ترس نموده و راه را که گرفته به منظور ترساندن و ارباب و تهدید بوده باید تبعید شود تا آنکه توبه کند که شرح آن در کتب فقه مذکور است و حتی بعضی گفته اند حمل سلاح در شب نیز چون موجب ترس و رعب مردم میشود جزء همین قسمت است مگر آنکه معلوم

شود به این قصد نبوده یا از کسانی باشد که برای حفظ جان و مال مردم حمل سلاح نموده است.

نتیجه

از مجموع یادداشتهای گذشته واضح شد که اعلامیه حقوق بشر به هیچوجه چیز تازه ای اعلام نموده و ابتکاری به خرج نداده است بلکه همه آن مواد بلکه هرچه قانون پسندیده که برای جامعه بشری لازم و قانونگذاران وضع نموده اند کاملتر و بهتر از آن در اسلام هست و هیچ چیز مافوق اسلام نیست (الاسلام يعلو ولا يعلى عليه).

ای مسلمین جهان بیاید و به قرآن و مجریان و بیان کنندگان احکام قرآن متمسک شوید و دردهای ظاهر و باطن خود و جامعه خود را از آن راه دوا کنید.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی ماست

پیغمبر(ص) فرمود: (إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي لن يفتريا حتى يردا علي الحوض ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً) یعنی ای مسلمین من در میان شما دو چیز سنگین و گران را میگذارم که عبارتند از کتاب خدا و خاندان من که مبین کتاب خدایند و این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در روز واپسین بر من وارد شوند و تا هنگامیکه شما به آن دو تا چنگ بزنید گمراه نمیشوید.

همه خرابیهای ما برای این است که از کتاب خدا و مبین آن روگردان شده ایم و به کتاب عمل ننموده اطاعت پیشوایان دین نمیکنیم.

بر آن انجمن زار باید گریست
که فریادرس را ندانند کیست

درینجا یادداشتهای را خاتمه داده و امیدوارم دوستداران دیانت و قانون و حقوق به دقت بخوانند و نواقصی که دیدند با نظر اغماض بدان نگریسته و در حال حیات من مرا آگاه نموده و پس از مرگ با طلب آمرزش از خداوند مرا یاد کنند. والحمد لله رب العالمین.

سلطان حسین تابنده گنابادی ۲۸ ذج ۱۳۸۵ مطابق با روز تولد و اتمام پنجاه و سه سال

قمری از عمرم.

ایکه پنجاه رفت و در خوابی
مگر این پنج روزه دریابی

تحریر ثانی در تاریخ ۲۸ ذیحجه ۱۳۹۴ مطابق ۲۱ دیماه ۱۳۵۳ پایان شصت و دومین سال

عمرم و دومین سال از عشره مشومه

پایان